اسلام و دموکراسی

نگارنده: محمد قطب

مترجم: سعید یوسفی

ویرایش دوم



مکاتب فکری معاصر

بسم الله الرحمن الرحیم



مرکز نشر اندیشه اسلامی

وب سایت ما:

www.ghotb.net

ایمیل ما:

info@ghotb.net

«مهرماه ۱۳۹۳»

مقدمه مترجم:

از دیرباز و از زمانی که مردم تصمیم به یکجانشینی گرفتند به این فکر بودند که مسائل جامعه بدون نظم و نظام به پیش نمی رود و اگر سیستمی حکومتی و حاکمیتی در میان نباشد نمی توان به بقاء جامعه امیدی داشت، به همین سبب مشاهده می نماییم که در برهه‌های زمانی مختلف، سیستم‌های متنوعی برای اداره‌ی جوامع به‌کار رفته‌اند و با توجه به مقتضای زمان خویش، نتایج و آثار گوناگونی خلق نموده‌اند، در گذر زمان، مردم مشاهده نمودند که راس قدرت، از هر نوع امکاناتی برخوردار بوده و برای خود و به قیمت ظلم‌های متعددی که بر مردم و توده روا می‌دارد، انواع اختیارات و آزادی‌ها را به رسمیت شناخته است، به همین خاطر، اندیشمندان در پی استقرار نظام‌هایی حکومتی بودند که از ظلم و جور حاکمان کاسته و بر آزادی انسان‌ها بیفزایند، نظریه‌های مختلفی تا به امروز مطرح شده و برخی از آنها در دنیای واقعی، عملی گشته و برخی دیگر صرفاً در اندرون کتاب‌ها و در جامه‌ی خامه‌های خشک شده بر برگ‌ها به یادگار مانده‌اند و قابلیت اجرایی شدن پیدا ننموده‌اند، یکی از انواع سیستم‌های حکومت‌داری که ریشه در یونان قدیم دارد و به مرور زمان به خود شاخ و برگ گرفته و سیر تکاملی خود را طی نموده همانا نظام دموکراسی است، این نظریه امروزه در بیشترِ این کره‌ی خاکی - حداقل از جنبه‌ی تئوریک و ظاهری – و در اذهان بسیاری از مردم جا خوش کرده و آمال و آرزوی خیل عظیمی از انسان‌ها گشته است، و گمان بسیاری بر آن است که با حاکم شدن دموکراسی بر جامعه، آرمان‌شهر موعود شکل می گیرد و مردم به غایت‌های خود نائل می آیند، حامیان این سیستم حکومت‌داری، حتی برای گسترش آن- البته به دنبال مطامع دیگری نیز هستند- دست به جنگ‌های مختلف زده‌اند و هزاران انسان را به امید استقرار این نظام به خاک و خون کشیده‌اند تا شاید در پرتو انوار روح بخشش!! امیدهای جدیدی در دل آنان جوانه زده و سر به فلک کشاند!

امروزه کار دموکراسی به آنجا رسیده که هر کسی، جرات مخالفت علنی و آشکار با آن‌را ندارد چون بلافاصله برچسب توحّش خورده و در صف انسان‌های متحجری قرار می گیرد که بویی از انسانیت نبرده‌اند و در زباله‌دان تاریخ سیر می کنند، اکنون، دموکراسی به شاخص سنجش متمدن و روشن‌فکر بودن انسان‌ها تبدیل شده و هر اندازه که به این سیستم و معیارهای آن نزدیک باشید به همان اندازه از درک و شعور انسانی و منزلت و جایگاه اجتماعی برخوردارید، اما

اگر صفحات کتاب‌ها را ورق زنید نیک خواهید یافت که این‌گونه نیست و در طول تاریخ، اندیشمندان بسیاری بوده‌اند که دست بر روی نقاط ضعف این سیستم گذاشته‌اند و ما در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می نماییم، البته بسیار جالب است که می بینیم انتقادات وارده بر دموکراسی چه اندازه به یکدیگر نزدیک‌اند:

سقراط؛ اندیشمند یونانی متوفای ۳۹۹ پیش از میلاد، معتقد بود زمانی که در حکومتی چون دموکراسی، محدودیت‌های اخلاقی و دینی برداشته می‌شود و هر یک از شهروندان آزاد می‌گردند تا هر کاری که خواستند انجام دهند، آموزش و تربیت به جای شفا دادن جامعه، سبب بدتر شدن تضادها و کشاکش‌های اجتماعی می‌گردد و این همان بیماری است که دموکراسی از آن رنج می‌برد.

افلاطون (متوفای ۳۴۷ پیش از میلاد)، دموکراسی را حکومت مردم نادان بر می‌شمارد که در آن، مردمِ فاقد عدالت و اعتدال، و دارای هوی و هوس، دور هم جمع می‌شوند و صاحب رأی و نظر می‌گردند، انتقاد افلاطون این است که وقتی شما مریض می‌شوید، نمی‌گویید که اکثریت، جمع شوند و ببینند که من چه بیماری‌ای دارم بلکه به طبیب و یا متخصص امر مراجعه می نمایید، پس چرا موقع حکومت کردن باید به نظر اکثریت توجه مبذول دارید؟

گائتانوموسکا (متوفای ۱۹۴۱ ایتالیا) دموکراسی را حکومت اقلیت بر اکثریت می‌شمارد، به آن دلیل که همه‌ی جوامع به دو بخش طبقه‌ی حاکم (اقلیت) و طبقه‌ی تحت (اکثریت) تقسیم می‌شوند، وی معتقد است که در دموکراسی‌ها، نمایندگان نه از سوی مردم، بلکه از جانب همین اقلیت‌های سازمان‌یافته‌ی وابسته به طبقه‌ی اقلیت انتخاب می‌گردند، و انتخابات در دموکراسی‌ها، رقابتی نابرابر میان اقلیت‌های سازمان‌یافته و اکثریت مردم بی‌سازمان است، و دموکراسی‌ها به دلیل نماینده‌ی اقلیت بودن، حکومت‌های بی‌ثباتی‌اند.

جیوانی جنتلیه (متوفای ۱۹۹۴ ایتالیا) بر آن بود که به رغم تمامی ادعاها، برپایی حکومت اکثریت یا همان دموکراسی، ممکن نیست، بلکه آن چه به نام دموکراسی اتفاق می‌افتد، نه حاکمیت مردم، بلکه توهم حاکمیت آنان است، و در حقیقت، قدرت همواره در دست اقلیت باقی است. به عقیده‌ی جنتلیه، فاشیسم به نسبت دموکراسی، به اصول دموکراتیک و رعایت آن نزدیک‌تر است،

چون، فاشیسم نماینده‌ی سازمان‌یافته‌ی اصناف است نه نماینده‌ی اکثریت بی‌شکل و بی‌اراده‌ی مردم.

و این‌گونه است که می بینیم بسیاری از انتقادت، حول مشکل اصلی دموکراسی که همانا حاکمیت کاذب توده هاست می چرخد، توده‌هایی که امروزه روانشناسی[1] به شدت به دنبال شناسایی واکنش‌شان در شرایط مختلف، و پیش بینی عکس العمل‌هایشان در رودیدادهای گوناگون می گردد و راه‌کارهای متنوعی را برای جهت‌دهی به آنها پیشنهاد می‌نماید.

دموکراسی هم‌چون دیگر پدیده‌های دنیای غرب، با بوق و کرنای زیادی وارد عالم اسلامی گشته و در میان امت اسلامی درباره‌ی آن، مواضع مختلفی اتخاذ گردیده است به گونه‌ای که در یک سر این طیف، ندای دموکراسی خواهی و مردم‌سالاری سر داده می شود و راه بازگشت به حکومت اسلامی و تطبیق شرع الله‌ﷻ در صندوق‌های رای جست‌وجو می گردد و در سر دیگر آن، دموکراسی را دینی جداگانه می خوانند که بایستی از تمامی اجزایش دوری گزید، اما به راستی دموکراسی چیست و بایستی در برابر آن چه موضعی اتخاذ نمود؟ آیا دموکراسی برای بشریت دستاوردی داشته است؟ آیا می توان در دنیای اسلام از آن استفاده نموده و آن‌را بر تن شریعت اسلامی پوشاند و از طریق آن به حکومت‌داری اسلامی پرداخت؟ آیا می توان اجزاء مختلف سیستم دموکراسی را از هم تفکیک نمود و با جدا کردن سره از ناسره و زدودن پایه‌های اومانیستی و سکولاریستی از آن، سیستم مورد نظر خود را شکل داد و بازهم آن را دموکراسی نام نهاد؟ آیا با شباهت‌های موجود میان اسلام و دموکراسی، جایز است که بگوییم اسلام عین دموکراسی است و دموکراسی عین اسلام؟.....

مدتی پیش برآن شدم که برای یافتن پاسخ این سوالات، بخش دموکراسی کتاب "مذاهب فکری معاصر" شیخ محمد قطب رحمه‌الله را ترجمه نموده و آنرا در معرض دید خوانندگان قرار دهم، شیخ محمد قطب رحمه‌الله، شخصیتی شناخته شده و اندیشمندی حاذق است که با توجه به زمینه‌های مختلف تحصیلی خود اعم از جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، و هم‌چنین هم‌جواری با برادر بزرگوارش؛ شهید سید قطب رحمه‌الله، تحلیل‌های عمیق و قابل توجهی در باب مسایل فکری ارائه

۱- دوستان علاقه‌مند می توانند با جستجوی کلید واژه‌های Crowd Psychology یا Mass Psychology، مطالب بیشتری در این زمینه به دست آورند.

داده و مطالعه‌ی تالیفات وی برای هر پژوهنده‌ای خالی از لطف نخواهد بود، ایشان در بخش دموکراسی کتاب خود، با زبانی شیوا و روان، به تحلیل عصرهای مختلفی که دنیای غرب سپری نموده می پردازد و حقوق و ضمانت‌هایی را که مردم در گذر زمان و با استفاده از دموکراسی کسب نموده‌اند بر می شمارد و در نهایت نیز به بررسی دموکراسی از دیدگاه اسلامی پرداخته و مبحث را با نتیجه‌گیری های روشن و مشخصی به اتمام می رساند.

در ترجمه‌ی این اثر، نهایت جهد و کوشش خود را مبذول داشته‌ام تا متنی روان و قابل فهم و در عین حال نزدیک به نوشتار نویسنده تهیه نمایم و امید دارم که این برگردان، مورد پسند خوانندگان فهیم قرارگرفته و اشتباهات احتمالی را بر من ببخشایند، هم‌چنین از برادران بزرگوارم، آقایان خداد مطاعی‌پور و پارسا دارابی که زحمت ویرایش محتوایی و نگارشی این ترجمه را متقبل شدند نهایت تشکر و قدردانی را دارم، در پایان از الله سبحانه و تعالی خواهانم این ترجمه را در میزان حسنات خود و عزیزانم گذاشته و گناهانم را بر من ببخشاید.

«و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه أنیب»

سعید یوسفی

اسفند ماه ۱۳۹۴

اسلام و دموکراسی

دموکراسی (Democracy) کلمه‌ای است که از ترکیب دو واژه‌ی یونانی "Demos" (به معنای ملت) و "Kratos" (به معنای سلطه و قدرت) تشکیل شده و بر حکومتی اطلاق می‌گردد که در آن، اقتدار و قدرت در دست مردم است و در اصطلاح، نوعی سیستم حکومت‌داری است که طی آن، آحاد ملت به واسطه‌ی نمایندگان خود، بر اعمال حکومت نظارت دارند و نمایندگان منتخب‌شان در مجالس تعیین شده، از حق تدوین و تصویب قوانین برخوردارند.

اولین مردمانی که بر جاری ساختن این نوع حکومت ممارست ورزیدند یونانیان بودند، آنان در دو شهر آتن و اسپارت، حکومت‌هایی[۲] را بر این اساس تشکیل دادند و همه‌ی **مردان** این دو شهر در نحوه‌ی حکم‌رانی مشارکت می‌نمودند و در جلسات مجمع عمومی حضور می‌یافتند و در تمامی امور مربوط به حکومت نظر می‌دادند؛ به طوری‌که به انتخاب حاکم می‌پرداختند، و قوانین را وضع نموده و بر اجرای آنها نظارت می‌کردند و برای افراد خاطی، مجازات تعیین می‌نمودند. بدین ترتیب، اقتدار ملت به صورت مستقیم و بدون واسطه، در این دو شهر، نشان داده می‌شد و اسم و وجه تسمیه‌ی این سیستم، کاملاً با یک‌دیگر هم‌خوانی داشت.

اما این نوع حکومت‌داری با از بین رفتن حکومت‌شهرهای آتن و اسپارت رو به زوال نهاد، هرچند خاطرات آن به مانند بسیاری دیگر از افکار و ارزش‌های یونانی، در زمان سلطه‌ی مسیحت بر اروپا، همچون آتش زیر خاکستر باقی ماند و در عهد رنسانس و پس از ساخته شدن پایه‌های انقلاب بر مبنای میراث یونانیِ آغشته به روم، که اصطلاحاً به آن یونانی رومی "Greco-Roman" می‌گفتند، دوباره ظهور نمود.

نظام فئودالیزم در سایه‌ی امپراتوری روم و قانون رومی، حدود هزار سال بر مردم، فرمان راند و مسیحیت نیز در این زمینه، تغییراتی ایجاد ننمود؛ زیرا کلیسا به دنبال تطبیق شرع و قانون الله ﷻ نبود و اوضاع سیاسی، و اقتصادی و اجتماعی را به صورت دست نخورده و با همان سیمای دوران امپراتوری رومی رها ساخته بود و علت تنازع کلیساییان با صاحبان قدرت و امپراتوران، از

۲- اصطلاحاً عنوان حکومت‌شهر به آنها اطلاق می‌شد و منظور، هر حکومتی بود که حوزه‌ی استحفاظی آن، یک شهر واحد و جداگانه بود.

تلاش رجال دین برای اجرای شرع الله‌ﷻ نشات نمی گرفت، همان تلاشی که مسلمین به هنگام آزادسازی مصر و شام و شمال آفریقا از قبضه‌ی روم به انجام رساندند، بلکه به خاطر ملزم ساختن آنان به کرنش و خضوع در برابر هوی و هوس شخصی و گسترش حیطه‌ی تسلط و اقتدار کلیسا به انجام می‌رسید.

در سایه‌ی فئودالیزم، توده‌ی مردم تبدیل به آدمک‌هایی شده بودند که تنها نشان هویت‌شان، خاک بود و بس، و برای آنان حتی اندک کرامت و حقوق انسانی نیز یافت نمی‌شد!

دیکتاتورهایی در آن سرزمین رشد و نمو کرده بودند که به حکم "حق مقدس الهی" و به اعتبار "سایه‌ی خدا بودن در زمین" از روی هوی و هوس حکم می‌راندند و تمامی فرمان‌هایی که از دهان مبارک!! آنان خارج می‌شد در حکم امری مقدس و واجب الاطاعه تلقی می‌گشت و هیچ‌کس و هیچ‌چیز را یارای سرپیچی از آن نبود.

هر کدام از این زمین‌داران و مالکین، خود دارای زیردستانی به اسم "اشراف یا طبقه‌ی نجبا" بودند که آنان را در تثبیت و تنفیذ اقتدارشان یاری می‌نمودند؛ بدین ترتیب که مالکین، دست این طبقه را در نحوه‌ی اداره‌ی مناطق تحت سلطه باز گذاشته بودند و آنها را درباره‌ی چگونگی رفتارشان با "طبقه‌ی رعیت" مورد بازخواست قرار نمی‌دادند زیرا "طبقه‌ی رعیت"، یا برچسب بردگی خورده بود و یا همانند برده به حساب می‌آمد و در مقابل، روسای مناطق مختلف، به حکم قانون در مورد همه‌ی نفرات زیردست خود، اختیار تام داشتند و تمامی قدرت قانون‌گذاری، و قضاوت و اجرای احکام را یک‌جا در دستان توانمندشان! متمرکز ساخته بودند و مالک اصلی، صرفاً از دو طریق بر آنان حکم می‌راند؛ اول اینکه به میزان اشتها! و به صلاح دید خود، میزان خاصی از باج و خراج را برای هر منطقه وضع می نمود و فرمانروای هر منطقه، آن را به زور و اجبار از حلقوم کشاورزان بیرون می کشید، دوم اینکه، مالک برای به دست آوردن منافع شخصی خود، نفیر عام صادر می‌نمود و از روسای مناطق می‌خواست تا برای وی سرباز فراهم آورند؛ سربازانی که می‌بایست برای تحقق هوی و هوس وی، جان‌شان را در طبق اخلاص می‌نهادند! و بدین ترتیب، در کنار ریاست مستقیم روسای مناطق بر رعیت، مالک اصلی نیز از طریق این روسا بر این بردگان فرمانروایی می کرد و مردم در هر دو حالت، برده‌ای بیش نبودند و بدون آنکه صاحب حق و حقوقی باشند تمامی الزامات بر آنان فرود آمده بود.

در کنار مالکان و طبقه‌ی اشراف، "کلیساییان و رجال دین" قرار داشتند که با سوء استفاده از دین، خود را به عنوان امری مقدس بر مردم تحمیل کرده و امتیازات زیادی برای خویش قائل شده بودند به گونه‌ای که با بهانه‌های مختلف از مردم خراج می‌گرفتند و وادارشان می‌ساختند تا به صورت رایگان در زمین‌های تحت تصرف کلیسا کار کنند و به طور اجباری، در جنگ کلیسا بر علیه متمردین و کسانی که از مقدسات! سرپیچی می‌کردند شرکت نمایند.

مجموع این نارضایتی‌های متراکم و این عقده‌های فروخفته بود که به انقلاب فرانسه منجر شد؛ همان انقلابی که آموخته‌های حاصل از رویارویی مسیحیان و مسلمین در جنگ‌های صلیبی، و همچنین حضور مسالمت‌آمیز اروپاییان در سرزمین‌های اسلامی جهت تحصیل علوم مختلف، زمینه‌ساز آن گشته بود.

اما زمانی که اروپا انقلابش را به ثمر رساند در شرایطی قرار نداشت که دین الله‌ﷻ و شریعت عادلی را که بر سرزمین‌های مجاور آن حکمرانی می‌نمود به جای جاهلیتی بنشاند که برعلیه آن قیام کرده بود زیرا جنگ‌های صلیبی و اسلام هراسی‌ای که کلیساییان به وجود آورده بودند مانعی شد میان اروپاییان و اسلام و در نتیجه، آنان به میراث یونانی رومی (Greco-Roman) خود بازگشتند و به جای اسلام، چاره‌ی مشکلات‌شان را در این میراث جستجو نمودند.

اروپا به جای سیستم فئودالیزم، نظام دموکراسی را پذیرفت و در این انتخاب، عوامل زیادی ایفای نقش نمودند. در یک طرف، ملت و عموم مردم ایستاده بودند؛ همان‌هایی که مدت‌های مدیدی تحت سلطه‌ی جور و ستم می‌زیستند و از هرگونه حق و حقوقی محروم بودند، آری! اینان همان انقلابیونی بودند که تلاش داشتند در قدرت مشارکت نمایند، و در طرف دیگر، طبقه‌ی سرمایه-داران صف‌آرایی نموده بودند؛ همان طبقه‌ی جدیدی که جایگزین مالکان و زمین‌داران پیشین شده و مال و ثروت را به صورت تدریجی و به علت اختراع تجهیزات نوین و تغییر سیمای اقتصاد از کشاورزی به صنعتی در دست گرفته بودند و تلاش‌شان بر آن بود که صاحب‌قدرتان عصر فئودالیزم را کنار زده و خود جایگزین آنان گردند، و به همین علت، دموکراسی ابزار مناسبی بود که می‌توانست میان دو طبقه‌ی متمایل به مشارکت در قدرت، نوعی هم‌گرایی ایجاد نماید (و

نتیجه آن شد که، مترجم) یکی از آنها، که همان طبقه‌ی سرمایه‌دار بود قدرت حقیقی را در دست گرفت، و طبقه‌ی دیگر که ملت بود - تا اندازه‌ای- در قدرت مشارکت نمود.[۳]

در این میان نباید از دو عنصر دیگر نیز غافل شد؛ یکی تاثیر تفکر و فلسفه‌ی یونان قدیم بر اندیشمندان غربی از زمان نهضت بیداری بود که به نوعی، خاطرات دموکراسی را در حکومت-شهرهای آتن و اسپارت زنده می‌نمود و دیگری، شعارهای فراماسونی‌یهودی "آزادی و برادری و برابری" در جریان انقلاب فرانسه بود، در واقع، دموکراسی مناسب‌ترین وسیله برای رسیدن به این شعارها! بود و یهودیان از خلال آن می توانستند به اهداف مورد نظر خود دست یابند.

به همین علت، در آن برهه از زمان و در آن شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری، دموکراسی به عنوان چارچوبی مناسب برای بازیگران عرصه‌ی تحولات روز اروپا به شمار می آمد، با این وجود، نباید گمان برد که این سیستم به راحتی در نظام حکومت‌داری جای گرفت بلکه مدت زمان زیادی به طول انجامید تا دموکراسی به جایگاه فعلی دست یابد و اوضاع به گونه‌ای بود که دستاوردهای دموکراسی به صورت بسیار جزئی و مقطعی به دست آمد، و این مهم حاصل نشد مگر بعد از نزاع‌های درازمدت توده با صاحب‌قدرتانی که (لذت سلطه و حکومت را چشیده بودند و، مترجم) به راحتی دست‌بردار آن نبودند، در این میان، خیل عظیمی از مردم قیام کردند و دست به اعتصاب و نافرمانی مدنی و تحصن زدند و بسیاری از داعیان آزادی، به جرم برهم زدن نظم و امنیت ملی و تلاش برای تخریب و اخلال در نظم موجود بازداشت شدند و به زندان افتادند و حتی تبعید گشتند، تا آنکه پس از حدود یک قرن قربانی دادن و تلاش مستمر و خستگی ناپذیر، دموکراسی رایج امروزی که در کشورهای اروپای غربی و آمریکا شاهدش هستیم شکل گرفت، و اگرچه (دموکراسی‌ها کشورهای مختلف غربی، مترجم) در جزئیات با هم اختلاف‌هایی دارند اما این اختلافات، بر سیمای کلی و چارچوب‌های اصلی آن تاثیر چندانی ندارد.

***

نقطه‌ی شروع یا بهتر بگوییم نقاط شروع این جریان از دو امر نشات می‌گرفت:

۳- کمونیست‌ها معتقدند که در نظام سرمایه‌داری باز هم عامه‌ی مردم - علی‌رغم آزادی ظاهری - در همان بندگی و بردگی سابق باقی ماندند و قدرت اصلی، در دست سرمایه‌داران افتاد اما ما نمی‌خواهیم در این زمینه، شتاب به خرج دهیم و در مطالب آینده به تفصیل در این مورد سخن می رانیم.

اول، لزوم إشراف و نظارت ملت بر اعمال حکومت بود، به عبارت دیگر، الغای "حق مقدس الهی" و واداشتن حکومت به گردن نهادن بر خواست مردم، و تقسیم قدرت و جلوگیری از تمرکز آن، و سلب حق قانون‌گذاری از دولت، جزء اهداف اولیه‌ی حرکت بود زیرا این تفکر، دولت را مجری قوانین می‌دانست نه پایه‌گذار آن.

دوم، به دست آوردن حق انسانیتِ انسان برای ملتی که هزاران سال تحت سلطه‌ی نظام فئودالی زیسته بود و برای مدت‌های مدیدی از آن حق محروم گشته بود.

(اگر واقع‌بینانه به قضایا نظری افکنیم درخواهیم یافت که، مترجم) دموکراسی در هر دو میدان فوق‌الذکر به نسبت عصر "فئودالیزم" و عصر "حق مقدس الهی"، به پیشرفت‌ها و پیروزی‌های خطیر و چشم‌گیری دست یافت به گونه‌ای که مجلس نمایندگان، بر کلیه‌ی اعمال و افعال حکومت، خصوصاً بودجه که نماد دخل و خرج دولت بود، نظارت یافت؛ همان بودجه‌ای که بیشترین خیانت‌ها و ظلم‌ها در آن صورت می‌گرفت و بر اساس هوی و هوس و آرزوهای حاکم وضع می‌گردید و مقدار اندکی از آن صرف مصالح عمومی می‌شد و بخش اعظمش در راه خوش-گذارنی پادشاهان و حاکمان خرج می‌گشت (و به تباهی می‌رفت، مترجم)..

(از نتایج موفقیت‌ها آن بود که، مترجم) حکومت دیگر حق نداشت بدون اذن و موافقت مجلس نمایندگان، به طور خودسرانه اقدام به تعیین و اخذ مالیات کند و بدون اجازه‌ی مجلس نمی-توانست دخل و خرج خود را تنظیم نماید، مجلس، دست‌های توانمند گذشته‌ی حکومت در تصرف در امور مختلف را ناتوان کرد و آنچه که در راهروهای مجلس و بر زبان نمایندگان بیشتر به گوش می‌آمد- و همچنان می‌آید- کلمه‌ی "پرداخت کنندگان مالیات" بود به طوری‌که برای آسان‌گیری بر بینوایان در زمینه پرداخت مالیات، فریاد می زدند و برایشان درخواست تخفیف می نمودند و یا به دنبال آن بودند که این اموال در جهت مصالح مالیات دهندگان صرف گردد چرا که مالیات‌دهندگان، قبل از هر کس دیگری، مستحق‌ترین افراد به استفاده از دست‌رنج خود بودند (و می‌بایست به آنان خدماتی شایسته و مناسب ارائه می‌گردید، مترجم).

مشاهده می‌نماییم که در خلال استقرار دموکراسی، پیوسته مالیات کمتری از تهیدستان و مالیات بیشتری از ثروتمندان اخذ می شود در حالی‌که در گذشته کاملاً عکس این قضیه اتفاق می‌افتاد و بار اصلی مالیات، بر دوش مستمندان سنگینی می‌کرد و توانگران، با آنکه در میان مال و ثروت

دست و پا می‌زدند و از تمامی امکانات برخوردار بودند به هیچ وجه مالیاتی نمی‌پرداختند و اگرهم چیزی می‌دادند چنان ناچیز بود که تاثیری بر ثروت هنگفت‌شان برجای نمی‌گذاشت، اتفاق دیگری که رخ داد این بود که درآمدهای دولتی- که طبیعتاً مالیات‌ها بخش مهمی از آن بودند- به جای صرف شدن در کالاهای لوکس و غیر ضروری، صرف خدمات و مصارف عمومی از قبیل بهداشت، و تحصیل، و حمل و نقل و... گردید تا قشر بیشتری از مردم که پرداخت کنندگان مالیات به حساب می‌آمدند، تحت پوشش این مصارف قرار گیرند و از مزایای آن بهره‌مند گردند.

البته باید توجه داشت که در ابتدای امر، مسأله‌ی مالیات حتی در مجلس نمایندگان نیز به سهولت پیش نرفت، چرا که این مجالس در اوایل شروع به کار خود، بیشتر نماینده‌ی توانگران و نه بینوایان بود و در بسیاری از اوقات حتی رد پایی هم از تهیدستان در آن یافت نمی‌شد و قواعد حضور در مجالس چنان دست و پاگیر بود که صرفاً ثروتمندان می توانستند از پیچ و خم‌های آن بگذرند و مستمندان از طی مسیر باز می‌ماندند و هدف هم این بود که آنان به مجالس راه نیابند تا خدای نکرده، صاحبان اموالِ کلان از شنیدن صدای کریه و ناخوشایندشان احساس ناراحتی نکنند!! آری، بینوایان جهدی عظیم نمودند و پیکاری بی‌پایان و مستدام در پیش گرفتند تا توانستند روی سکه را به نفع خود برگردانند و در این جایگاه‌ها حضور یابند - و پس از حضور در آن- توانستند نرخ مالیات‌های وضع شده را در کشورهایشان تعدیل نمایند و به یک میزان، در سختی‌ها و در آسودگی‌ها شریک گردند.

ناگفته نماند که در فرایند تغییر رویه‌ی اخذ و صَرف مالیات، صرفاً مجالس نمایندگی ایفای نقش نکردند بلکه سخنرانی‌ها و روزنامه‌ها و کتاب‌هایی که در این دوره ظهور و بروز نمودند نقش بسیار مهم و موثری از خود به یادگار نهادند.

یکی از مهمترین مسائلی که در آن وضعیت، مورد نقد قرار می‌گرفت میزان برابر مالیات دریافتی از بینوایان و ثروتمندان بود و اندشمندان این را ظلمی آشکار می‌خواندند زیرا مالیاتی که از مستمندان اخذ می‌شد از قُوت و مایحتاج ضروری آنان بود همان مایحتاجی که بدون آن، امکان زندگی و گذران معیشت برایشان سخت و طاقت‌فرسا می‌گشت در حالی‌که مالیات توانگران، از مازاد اموال آنان بود و این اموال، سال به سال افرون‌تر می‌شد و تاثیری در کم شدن اضافه رفاه‌شان نداشت.

این انتقادات، سبب ابداع نظام مالیات تصاعدی گردید بدین ترتیب که، هرچه درآمد و اموال بیشتر افزایش می‌یافت مالیات بیشتری نیز به آن تعلق می‌گرفت و در نتیجه، میزان بیشتری از ثروتمندان اخذ می‌گردید.

اما در مورد مالیات‌های غیرمستقیم که بر اجناس و کالاهای عرضه‌شده بسته می‌شد اختلاف نظرهایی وجود داشته و دارد زیرا در این نوع مالیات، تفکیک و تمایز میان فقیر و غنی به آسانی امکان‌پذیر نمی باشد، به عنوان مثال امکان ندارد که بگوییم توانگران نان را با قیمتی بالاتر از بینوایان بخرند، البته برای حل این مسأله راه‌کارهایی پیشنهاد شده است؛ مثلاً اینکه کالاها و اجناس را به انواع ضروری، و غیرضروری و لوکس تفکیک نماییم و مالیات کالاهای ضروری را حذف نماییم و یا به حداقل ممکن کاهش دهیم در مقابل، مالیات اجناس لوکس را به حداکثر ممکن برسانیم اما در این صورت، چالشی که پیش می‌آید این است که کدام کالا را بایستی در کدام طبقه قرار داد و در این زمینه اختلاف‌دیدگاه‌های فراوانی وجود دارد. در کل، نگرش غالب بر این است که رویکرد کلی بایستی مبتنی بر کاهشی بودن مالیات اخذ شده از فقراء و افزایشی بودن آن برای اغنیاء باشد.

در مورد مبحث کارهای عام‌المنفعه نیز سختی‌های زیادی پیش‌رو بود به گونه‌ای که حتی در خود مجالس نمایندگان نیز این مشکلات موجود بود؛ در آن هنگام که این مجالس صرفاً در اختیار ثروتمندان بود و تهیدستان را بدان راهی نبود مسائلی از قبیل تحصیل اجباریِ رایگان، مسیری آسان را نپیمود و حتی خود "وکلای ملت" (از ابتدا به همین نام، ملقب بوده‌اند) با گسترش تحصیلی که بینوایان جامعه را در بر گیرد مخالف بودند و در پارلمان، بحث‌های بسیار شدیدی حول آن صورت می‌گرفت، در آنها گفته می‌شد که اگر همه‌ی مردم تحصیل کنند و باسواد گردند دیگر چه کسی به عنوان کارگر در کارخانه‌ها کار می‌کند؟ اگر فرد کارگرزاده‌ای، به علوم روز مجهز شود دیگر پا جای پای پدر نمی‌گذارد و به کارگری نمی‌پردازد و به دنبال کار دیگری روان می گردد! در این‌صورت از کجا برای تمامی باسوادان، شغل ایجاد نماییم! خدمت-کاران منازل خود را از کجا تامین نماییم؛ زیرا (در صورت فراگیر شدن تحصیل، این خدمت‌کاران باسواد می گردند و، مترجم) احساس غرور می نمایند و از ارائه خدمات در منازل خودداری می‌ورزند و در نتیجه، زندگی‌مان به فساد کشیده می‌شود و مصالح و منافع‌مان به خطر می‌افتد!

به طور قطع، مسائل بهداشت و درمان عمومی هم از این دست استدلالات در امان نبود و نمایندگان محترم مجالس! با گسترش این امکانات جهت بهره‌مندی نیازمندان از آنها، مخالفت می‌ورزیدند و معتقد بودند که این امر جزء وظایف و مسئولیت‌های حکومت نیست و هر شخص باید به فکر خودش باشد و هر کس در آنچه که برای خود می‌سازد مختار است!

بدیهی است که تمامی مسائل عمومی که منفعت آن به ملت "مالیات دهنده" بر می‌گشت این‌گونه به چالش کشیده می‌شد و تلاش برای رهایی از این دست تفکرات، مدت‌های مدیدی به طول انجامید (و عرق و خون زیادی در این راه ریخته شد، مترجم) و این تلاش‌ها زمانی به ثمر نشست که محدودیت‌های ورود به مجالس برای طبقات دون پایه! برداشته شد و یا حداقل از حجم آن کاسته شد و بدین ترتیب بود که طرفداران اقشار بی‌بضاعت جامعه نیز به پارلمان راه یافتند و به دفاع از مصالح عامّه پرداختند و برای آنان، تحصیل الزامی رایگان و گسترش درمان و مسایل بهداشتی و سهولت دستیابی به خدمات عمومی را خواستار شدند، و این مسایل، به نقاط بارز دموکراسی مبدل گشتند.

***

همچنین نظارت پارلمان بر اعمال حکومتی، از مسائل مالی و بودجه‌بندی فراتر رفت-گرچه نظارت بر دخل و خرج دولت همچنان به عنوان مهمترین نقطه به شمار می‌آمد- و نمایندگان توانستند به صورت تدریجی دست حکومت‌ها را از سر افراد جامعه کوتاه کنند و بر آزادی‌های ملت بیفزایند.

توانگران - به سبب ثروت و جایگاه‌شان در دولت - در پناه قانون قرار داشتند (و از مصونیت قضایی! برخوردار بودند، مترجم) هرچند که این امر به طور صریح در قانون، مورد اشاره قرار نگرفته بود، در قانون روم - که به عدالت مشهور بود - می‌بینیم که به طور آشکار میان ارباب و رعیت تفاوت وجود دارد و اربابان از همه نوع حقوق و ضمانت‌های قانونی برخوردارند و در صورت اثبات ارتکاب جرم‌شان، مشمول مجازات‌های بسیار خفیفی قرار می‌گیرند در حالی‌که اگر طبقه‌ی فرودست جامعه، مرتکب خطایی ولو کوچک و حتی اثبات نشده گردد به اشدّ مجازات محکوم گشته و سخت کیفر داده می‌شود.

هنگامی که سیستم دموکراسی پا به عرصه‌ی وجود نهاد، در نصوص و چارچوب‌های مکتوب خود، این‌گونه تبعیضات را ملغی اعلام نمود اما با این وجود، تا مدت‌های مدیدی در عالم واقعیت، وضعیت بر منوالِ گذشته سیر می‌کرد تا آنکه ملت‌ها با خون دل خوردن و تلاش و جهد عظیم‌شان توانستند قامت زمخت حکومت‌ها را خم کرده و در برابر خود به تعظیم وا دارند و به تدریج، حقوق و ضمانت‌ها، گروه‌های جدیدی را در بر گرفت تا آنکه در نهایت، همه‌گیر شد و تمامی طیف‌ها را مشمول خود ساخت.

به گونه‌ای خلاصه می توان این حقوق و ضمانت‌ها را به صورت زیر بیان نمود:

حق انتقال و جابجایی:

(شاید عنوان این حق عجیب به نظر آید اما بایستی دانست که، مترجم) در عصر فئودالیزم، چنین حقی برای عامه‌ی مردم وجود نداشت و بیشتر مردم یا برده بودند و یا به در ردیف بردگان به شمار می آمدند و برای رفع و محو این دیدگاه ظالمانه بود که انقلاب فرانسه شکل گرفت، اگرچه نباید از یاد برد که نظام سرمایه‌داری نیز در تخریب این بنیانِ نازیبا دستی بر آتش داشت؛ زیرا این نظام، نیازمند افرادی بود که بتوانند چرخ‌های انقلاب صنعتی را به گردش درآورند در حالیکه قید و بندهای فئودالیزم، مردم را در روستاها به بند کشیده بود و نمی گذاشت که به درون شهرها راه یابند.

اما رسیدن به این حق نیز در یک برهه‌ی زمانی کوتاه‌مدت به انجام نرسید و تهیدستان در جابجایی‌های خود با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم نمودند چراکه پلیس آنها را بازداشت می‌کرد و به تلاش برای ایجاد اغتشاش و هرج و مرج متهم می‌ساخت و از آنان می‌خواست که بی‌گناهی خود را اثبات نمایند و برای وجودشان در هرجایی، دلیلی محکمه پسند و توجیهی موجهه ارایه دهند!! در حالی‌که ثروتمندان به صرف ثروت‌شان ، در رفت و آمدهای خود از آزادی عمل برخوردار بودند و هر جا که می‌خواستند تشریف می‌بردند! بدون اینکه کوچک‌ترین اتهامی متوجه‌شان گردد.

به تدریج اوضاع تغییر کرد و آزادی رفت وآمد شکل گرفت! و هر انسانی – فارغ از نوع شغل و یا جایگاه اجتماعی‌اش- می‌توانست آزادانه به جاها و مکان‌های مختلفی از یک کشور که تابعیت آن

را دارا بود، رفت و آمد داشته باشد.. و عنوان "شهروند" از جمله کلماتی است که دموکراسی خلق نموده است، در حالت تئوریک، تمامی شهروندان در حقوق و مسئولیت‌های خود برابرند زیرا همگی آنان، شهروندِ وطنی واحد و یکسان می‌باشند و البته این نظریه در بسیاری از موارد نیز جنبه‌ی عملی به خود گرفته است اما در مورد مساوات و برابری کامل، در آینده‌ی نزدیک سخن خواهیم راند.

با دقت در کلمه‌ی شهروند - که معادل اروپایی آن "Citizen" می‌باشد - در می‌یابیم که این واژه از کلمه‌ی "City" به معنای شهر اقتباس شده است؛ زیرا فریاد درخواست حقوق مساوی برای اولین بار در شهر به پا خواست و در آنجا بود که اهالی‌اش، ندای تساوی حقوق سر دادند و پس از آنکه تمامی شهروندان به حقوق مورد نظر خود رسیدند این مساله به کل کشور تعمیم یافت اما لفظ اروپایی تغییر نکرد و به جای کشور از همان "شهر و شهروند" استفاده نمودند و منظورشان از استعمال آن، کل کشور و مملکت بود. توجه داشته باشید که در ترجمه‌های عربی از این کلمه، به این علت که افکار دموکراسی به تازگی وارد آراء و نظریات کشورهای اسلامی عرب‌زبان شده از واژه‌ی نهایی آن که به وطن متصل است استفاده شده است.[۴]

حق کار:[۵]

بایستی توجه داشت که تفاوت است میان **اینکه** برخی از مردم بتوانند به انجام کارهایی بپردازند که توانایی انجام آن را دارند و **اینکه** در جامعه، به حق داشتن کار اعتراف شده باشد و تمامی جویندگان کار بتوانند به شغلی که صلاحیتش را دارند دست یابند.

پیشتر، "حق کار" به رسمیت شناخته نشده بود و برای به دست آمدنش، نیاز بود که تلاش و کوششی مستمر صورت گیرد تا ابتدا در حوزه‌ی نظری بدان اعتراف گردد و سپس در واقعیت جامعه نمود پیدا کند.. اگرچه، به دلیل مواردی که در صفحات پیش‌رو ذکر خواهیم کرد، تا این

۴- در زبان عربی به جای شهروند از لفظ "مواطن" استفاده می کنند که به معنای "هم میهن و هم وطن" می باشد اما در زبان فارسی، هر دو لفظ شهروند و هم‌وطن استعمال می گردد اگرچه در محافل سیاسی، واژه شهروند متداول تر است، مترجم.

۵- منظور از "حق کار" این است که هر کدام از شهروندان حق دارند که به تناسب توان و تمایل خود از کار و شغل مناسب برخوردار باشند، مترجم.

لحظه، بُعد عملی این قضیه در سیستم دموکراسی سرمایه‌داری به صورت تمام و کمال مورد پذیرش واقع نشده است.

در سایه‌ی نظام فئودالیزم حاکم بر اروپا که بیش از هزار سال به طول انجامید، "حق کار" عبارتی غریب و ناآشنا بود و محلی از اعراب نداشت، و تنها فعالیت اصلی و عمده در چنین جامعه‌ای، زراعت و کشاورزی بود و بس. در این شرایط، ساکنان روستا و یا ناحیه، صرف‌نظر از تعدادشان و صرف‌نظر از مساحت زمین‌های زیر کشت، ناچار بودند در مزارع آن کار کنند و زمین و تمامی متعلقاتش، جزء دارایی زمین‌دار به حساب می آمد و عوام مردم در مزارع وی به کار مشغول می شدند و او در برابر سهمی معین، که بر اساس هوی و هوس خود و بدون هیچ ضابطه‌ی خاصی مشخص می‌نمود، زمین‌هایی را در اختیار رعیت می گذاشت تا در صورت توانایی ادای سهم تعیین شده، آن را برای خود تحت کشت برند، در این شرایط، به صورت پیش‌فرض، هر پسری که به سن بلوغ می‌رسید می‌بایست همان شغل پدر را دنبال می‌نمود و کمک حال پدر و خانواده می‌گشت، وی در خانه‌ی پدری سُکنا می‌گزید و از خوراک موجود و پوشاکی که اکثراً دست‌ساز خود خانواده بود، صَرف نظر از کم و کیف این امکانات، استفاده می‌نمود و هزینه‌های زندگی بالا نبود هرچند که بیشتر مردم در فقر و تنگ‌دستی به سر می‌بردند و به اصطلاح، زندگی بخور و نمیری را از سر می‌گذراندند.

اما در شهر، اوضاع به گونه‌ای دیگر بود، در آنجا گروهی از کارمندان دولتی (که انگشت شمار بودند)، و عده‌ای از صاحبان صنایعِ دستی (که در آن زمان تنها صنعت‌های موجود بودند)، و تعدادی از تجار، و عده‌ای کسبه (که مایحتاج روزمره‌ی مردم را تامین می‌کردند)، و گروهی هتل‌دار، و افرادی از وام‌دهندگان یهودی، و دسته‌ای از زمین‌داران (که به طور پیوسته در حال تردد میان شهر و قلعه‌هایشان در نواحی تحت پوشش بودند) و نهایتاً گروهی از زنان روسپی (که به کار تن‌فروشی مشغول بودند و خود را به گروه‌های مذکور علی الخصوص ثروتمندان عرضه می‌کردند و از این راه کسب درآمد، و امرار معاش می‌نمودند) حضور داشتند و دور هم به زندگی می‌پرداختند.

خلاصه اینکه تمامی ساکنین شهر به کار مختص به خود، که از آن ارتزاق می‌کردند، مشغول بودند و ثروتی دست و پا نموده بودند که حتی در صورت عدم انجام کار نیز ادامه‌ی حیات‌شان

را تضمین می‌نمود و کسی در مورد "حق کار"، نه در شهر و نه در حومه‌ی آن، سخنی به میان نمی‌آورد زیرا هیچ‌گونه ذهنیتی از آن نداشتند و در خود، احساس نیازی بدان نمی‌یافتند!

اما انقلاب صنعتی تمامی این اوضاع را به هم ریخت (و در این محیط به رکود رفته، طوفانی شدید به راه انداخت، مترجم) تعداد بسیاری از بردگانِ آزاد شده از نواحی تحت سلطه‌ی زمین-داران! در جستجوی کار جدید به شهر یورش بردند، و بدیهی است که در بدو امر، به علت محدود بودن ظرفیت پذیرش (زیرا هنوز تعداد صنعت‌ها انگشت شمار بود و بسیاری از آنها ورشکسته شده و با صنایع جدید در حال جایگزین شدن بودند)، تعداد زیادی از تازه‌واردان نتوانستند کاری بیابند اما نباید از یاد برد که کسی که از آن شرایطِ پُر از محرومیت روستا، خود را رهانیده و به شهر پناه آورده، به هیچ‌وجه نمی پسندد که به مکان اولیه خود بازگردد ولو اینکه مدت‌های مدیدی را در محیط جدید به بطالت و بیکاری بگذراند، زیرا این افراد، تازه طعم آزادی را چشیده-اند و با گوشه‌های مختلف شهر آشنا شده و توانسته‌اند در امور شخصی خود، آزادی انتخاب و حُریتِ چینش سبک زندگی را تجربه نمایند بی آنکه فشاری از سوی جامعه‌ی شهری بر خود احساس کنند، در حالیکه محیط روستا، در همان عرف و عادات گذشته‌ی خود محصور است و تمامی افراد آن، آشنایی نزدیکی باهم دارند و این مسایل، آزادی‌شان را دچار تنگنا می‌نماید، پر واضح است که این انسان‌ها هیچ‌گاه سودای بازگشت به محیط تنگ و پر از محدودیت ده و روستا را در ذهن خود نمی‌پرورانند (و پر پرواز به سوی مکانی که آن‌را قفس خود می‌پندارند نمی-گشایند! مترجم) و ترجیح می دهند که آزادانه در شهر، گذران کنند حتی اگر به مشکلات معیشتی نیز دچار گردند.

در این زمان با هزاران نمونه‌ی مشابه موارد فوق مواجهیم که به امید یافتن شغلی جدید به شهر هجوم برده‌اند اما به سبب کم بودن تقاضا برای نیروی انسانی، نتوانسته‌اند برای خود کاری مهیا نمایند و از سوی دیگر، افسون سحرانگیز شهر آنان را مست خود ساخته است در نتیجه، این مسأله نیازمند ارئه‌ی راه‌حل‌هایی شد... و لازم گشت تا "حق کار" برای سیل بیکارانِ سراریز شده به شهر به رسمیت شناخته شود، و تلاش گردد تا کارهای وجود آید که آنان را به خود جذب نماید اما این فرایند در ابتدای امر به سهولت پیش نرفت.. و تمامی راه‌حل‌هایی که سرمای‌داری

تاکنون پیشنهاد داده نیز نتوانسته این مساله را کاملاً پوشش دهد، هرچند که از خلال کشمکش-هایی که برای حل این موضوع صورت گرفت وطی آن، هزاران کارگر به زندان افتاده و آواره شدند و بدون هیچ جان‌پناهی، از شدت گرسنگی در کف خیابان‌ها جان سپردند و یا اینکه به امراضی چون سل و سوءتغذیه و... مبتلا شدند و تلف گشتند، در مسیر "حق کار" پیشرفت‌های قابل توجهی به منصه‌ی ظهور رسید.

حلّ این معضل به دلایلی چند به سهولت صورت نگرفت زیرا در آن زمان، احساس مسئولیت در قبال مسائل، در ذهن احدی از مردم وجود نداشت و دولت نیز به این امر اهتمامی نمی‌ورزید و به هیچ وجه آن را جزء مسولیت‌های خود نمی پنداشت!

دولت، همواره دولت ثروتمندان بود و تمام همّ و غمش، مرتفع ساختن مشکلات توانگران و فراهم آوردن امکانات لازم برای آنان جهت لذت بردن از زندگی بود اما مستمندان - که از دیدگاه اغنیاء، موجوداتی در لباس انسان بودند - می‌بایست خود مسئولیت زندگانی خویشتن را بر عهده گیرند و حکمت خلقت‌شان! را جستجو نمایند و به تدبیر امورشان بپردازند و اگر از گرسنگی می‌میرند به این خاطر است که سرنوشت‌شان همین می‌باشد، در این شرایط، توانگران یا از روی تظاهر، با بینوایان ابراز همدردی می‌نمودند و آنان را افرادی می‌خواندند که خدا در پیشانی‌شان، فقر و گرسنگی و مریضی و فلاکت نوشته، و یا به سرزنش‌شان می‌پرداختند و آنان را نه تنها لایق هیچ نعمتی نمی‌دانستند بلکه معتقد بودند که این تهیدستان، مستحق تمامی درد و رنج‌هایی‌اند که متحمل می‌گردند.

آری، معرکه‌ی تغییر نگرش و اصلاح قلوب دولت ثروتمندان، معرکه‌ای سخت و تلخ بود و سالیان مدیدی به طول انجامید تا آنکه در نهایت، دولت به صورت تدریجی از مواضع سرسختانه‌ی خود پا پس کشید و به مسئولیت خود در قبال بینوایان تن در داد هر چند که هنوز هم در هیچ دولتی از دولت‌های سرمایه‌داری، این مهم به صورت کامل اجرا در نیامده است.

(در کنار این مسائل، مترجم) صاحبان کارخانه‌ها نیز ضمن عدم پذیرش مسئولیت خود در برابر طبقه‌ی فرودست جامعه، سخیف‌ترین و پست‌ترین انواع رفتار را با آنها به نمایش می گذاشتند چرا که در اذهان این آدمیان، نه تنها اندیشه‌ی مسئولیت جمعی، محلی از اعراب نداشت بلکه از

همان لحظه‌ی اول، سیستم ذهنی‌شان را بر مبنای تعاملی غیر انسانی با افراد فرودست، برنامه-ریزی کرده بودند و تمامی همّ و غم‌شان دست‌یابی به سود بیشتر بود و در این راه از هیچ وسیله‌ای چشم‌پوشی نمی‌نمودند و صد البته نزدیک‌ترین ابزار را برای رسیدن به این مقصد، افزایش سقف ساعات کار و کاهش سطح حقوق و دست‌مزد به حداقل ممکن می‌دانستند.[۶]

صَرف‌نظر از میزان تاثیر اخلاق یهود بر نظام سرمایه‌داری که از همان روزهای آغازین انقلاب صنعتی بر آن نظارت و اشراف داشتند (نباید از خاطر برد که از قدیم الایام، یهودیان، بندگان و بردگان گوساله‌ی طلایی بوده‌اند!) باید اذعان کنیم که این سیستم، ذاتاً سیستمی جاهلی بوده، و ظلم به مستضعفان و زورگویی زورگویان در برابر فرودستان (مگر آنکه بازدارنده‌ای نیرومند آنان را از این کار باز دارد) از خصیصه‌های بارز هر جاهلیتی است.

کارگران در مقابل این رفتار ظالمانه‌ی کارخانه‌دارن بیکار ننشستند و ضمن اعتصاب کاری، درخواست کاهش ساعات کار و افزایش حقوق و دست‌مزد[۷] را مطرح نمودند و اینجا بود که سرمایه‌داری برای مواجهه با آنان، به «ارتش بیکاران»، که به شدت گرسنه بودند و نیاز مبرم مالی داشتند، پناه برد و آنان را با دست‌مزدهایی بسیار اندک به کار گماشت تا بدین‌وسیله کارگرانی را که دست از کار کشیده بودند تحت فشار قرار دهد و وادارشان سازد طبق روال سابق به کارهایشان بازگردند (جرقه‌های استخدام و به‌کارگیری زنان با نصف حقوق و دست‌مزد از اینجا

۶- کمونیست‌ها معتقدند که این مساله به ذات و اصل سرمایه‌داری بر می‌گردد و ربطی به اخلاق ندارد چرا که سرمایه‌داری بنا به طبیعت خود، سود را دوست می دارد و به مانند گربه‌ای که به دنبال شکار موش است همواره به سوی سود و منفعت، شتابان است!! اما ما می گوییم که این مساله به اصل و ذات سرمایه‌داری بر نمی گردد بلکه به طبیعت انسان بر می‌گردد آن‌گاه که سر به طغیان و سرکشی می نهد و از التزام به شرع و منهج اللهﷻ سر باز می زند، چرا که پیش از سرمایه‌داری، نظام فئودالیزم نیز با وجود اختلافات ظاهری با آن، مسیر را بر همان سبک و سیاق می پیمود و تلاش داشت تا به قیمت به بردگی کشاندن انسان‌ها و از بین بردن کرامت و تلاش‌شان، به سود و منافع خود دست یابد هرچند که تظاهر می نمود به نسبت رعیتش از مهر و محبت پدری برخوردار است! اللهﷻ می فرماید: ﴿كلا! إن الإنسان ليطغي * أن رآه استغني﴾: «قطعاً (اغلب) انسانها سرکشی و تمرّد می‌آغازند* اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند» (**سورة العلق**: ٦-٧) و می‌فرماید: ﴿إن الإنسان لربه لكنود * وإنه علي ذلك لشهيد * وإنه لحب الخير لشديد﴾: «(به چنین اسبانی سوگند که) انسان نسبت به پروردگار خود بسیار ناسپاس و حق ناشناس است * خود انسان نیز بر این معنی گواه است (و می‌داند ناسپاس و حق ناشناس است) * و او علاقه‌ی شدیدی به دارائی و اموال دارد». (**سورة العاديات**: ٦-٨)، اما مومنان هرچند که در مجتمع رعیتی و یا زراعی و یا صنعتی زندگی کنند از صفاتی متمایز و جداگانه برخوردارند.

۷- البته این قضیه هنوز هم ادامه دارد و هر چند وقت یک بار، شاهد اعتصاب کارگران در گوشه گوشه‌ی دنیا می‌باشیم.

شروع شد و این مساله به عنوان نقطه آغاز "قضیه‌ی زن" به حساب می‌آید که بعدها دست‌خوش حواشی زیادی گشت و مسأله‌ی زن، و تساوی کامل حقوق زن و مرد مطرح گردید).

مشاهده می نماییم که روابط اولیه و ابتدایی میان کارگران و سرمایه‌داران بسیار خصمانه بوده و هیچ‌گونه مودّت و ترحّمی در آن یافت نمی‌شود و به راحتی می‌توان متصور شد که هیچ‌گاه قلوب سرمایه‌داران در برابر این "دشمنانی" که می‌خواهند با کاهش ساعات کار و افزایش حقوق و دست‌مزد از سود صاحبان صنایع بکاهند، و حتی گاهاً برخی مراکز را به تعطیلی می‌کشانند احساس مسئولیت نمی‌کرد! و هرگز از صمیم قلب بدان راضی نمی‌گشت بلکه همه‌ی عقب-نشینی‌های گام به گام و تدریجی آنان در مقابل این قشر فرودست! صرفاً به خاطر تهدیدات مستمری بود که در جامعه احساس می‌کردند و تمامی حقوقی که برای بیکاران به وجود آمد تحت تاثیر دو تهدید عظیم و خطرناک صورت گرفت، یکی اعتصاب کارگران بود که استمرار آن، تعطیلی کارخانه‌ها را به همراه داشت و زیانی بزرگ‌تر و بیشتر از افزایش سطح دست‌مزد و کاهش ساعات کاری را متوجه صاحبان صنایع می‌ساخت و دیگری، تهدید کمونیسم بود!

جاهلیت جدید، چه از طرف دولت و چه از سوی سرمایه‌داری آزاد، قدم به قدم و گام به گام به تعدیل مواضع خود در مسأله‌ی "حق کار" پرداخت تا آنکه در نهایت، به پذیرش مسئولیتش در قبال این مهم تن در داد هرچند که تا امروز آن را به طور کامل به سرانجام مقصود نرسانده است.

نحوه‌ی انجام کار در سیستم سرمایه‌داری، مسأله‌ی دیگری است که سد راه به رسمیت شناخته شدن "حق کار" شده بود، به گونه‌ای که فرصت انجام کار برای تمامی افراد راغب، و یا قادر به انجام آن فراهم نبود خصوصاً اینکه پیشرفت تکنولوژیکی به سمتی رفته بود که بیشتر کارها توسط ماشین انجام گیرد و نیاز به انجام کار دستی توسط نیروی انسانی، کمتر به چشم آید، در نتیجه به نسبت فعالیت‌های کاری موجود، نوعی مازاد منابع انسانی ایجاد شده و این مشکل، به چالشی عظیم مبدل گشته بود.[۸]

۸- برخی از کشورهای پیشرفته صنعتی، چاره‌ی کار را در تعطیلی دو روز در هفته و کاهش ساعات کار دیده‌اند.

سازش میان دو طبقه‌ی درگیر جامعه‌ی سرمایه‌داری که همانا طبقه کارگر (یعنی ملت) و طبقه‌ی سرمایه‌داری بود در نتیجه‌ی تلاشی پیگیر و خستگی ناپذیر به دست آمد، و سرانجام، "حق کار" به رسمیت شناخته شد و دولت به مسولیت خود در این زمینه تن در داد.

توجه داشته باشید که هنگامی که از واژه‌ی دموکراسی استفاده می‌نماییم، در واقع منظورمان این است که تلاش طبقه‌ی مظلوم جامعه بود که حقوق "افراد راغب (به انجام کار، مترجم)" را به کرسی نشاند وگرنه، نظام پارلمانی - که ابزار اعمال قدرت در دموکراسی است - ماهیتاً تا زمانی که تحت فشار قرار نگرفت تلاشی برای اعاده‌ی حقوق ضایع شده‌ی تهیدستان انجام نداد و اگر امروزه مشاهده می نماییم که این حقوق از نشانه‌های دموکراسی به شمار می آید سببش آن نیست که به صورت پیش فرض در ذات و ماهیت دموکراسی وجود داشته است و یا آنکه در تمامی ممالک به گونه‌ای اتوماتیک به اجرا در می آید بلکه بدین خاطر است که در این زمینه، تلاش‌های فراوانی انجام گرفته و جهد عظیمی صرف شده تا اوضاع بدین سیما درآید و در صورت عدم وجود این تلاش‌ها و رنج‌ها، دموکراسی همچنان در دست قدرتمندان و توانگران قبضه بود و هیچ مستضعف و تهیدستی بدان راهی نداشت.

حق تعلیم:

در اروپا، حق تعلیم به عنوان پیش فرض حقوق آحاد ملت پذیرفته نشده بود و برای تحقق آن، کوشش مستمر و پر از درد و رنجی انجام گرفت.

در نظام فئودالیستی، سابقه‌ی چشم‌گیری در مورد تعلیم و تحصیل وجود نداشت اما ثروتمندان همواره در قصرهای خود، علوم مختلفی را که اقتضای زمان بود فرا می‌گرفتند و به تحصیل زبان لاتین و رومی و شعر و ادب و متن‌هایی از کتاب مقدس و حساب و کتاب و امثال آن اهتمام می‌ورزیدند، لکن عوام زادگان شرایطی دیگر داشتند و حتی اگر می‌توانستند مقدار ناچیزی از انجیل را نزد کشیش روستا بیاموزند از سرشان هم زیادی بود! به راستی با علم، چه کاری می‌توانستند انجام دهند درحالی‌که تمامی عمر خود را در روستایی می‌گذراندند که هم زادگاه‌شان بود و هم قبرستان‌شان!

در چنین شرایطی، تمامی علوم اکتسابی رعیت‌زاده‌ها عبارت بود از سخنان ریش سفیدان درباره‌ی زمین و برداشت محصول و مالیات و عوارض تحمیلی بر آنها و ازدواج و فوت این و آن... و داستان‌های افسانه‌ای از درون کاخ‌های نجیبان و اشراف زادگان و ولیمه‌ها و غذاهای آنان و تمامی ظلم‌هایی که توسط آنها و یا به نیابت‌شان بر رعایا وارد شده بود!

به همین خاطر، بی‌سوادی، ویژگی بارز مردم این عصر بود و تعداد انگشت‌شماری تحصیل‌کرده در میان‌شان وجود داشت که بیشتر متعلق به شهرها بود زیرا در شهرها، مدارس وجود داشت و اهالی آن قادر بودند از عهده‌ی مخارج تحصیل برآیند.

رفته رفته و با وقوع انقلاب فرانسه، و انقلاب صنعتی که پس از آن صورت گرفت، جامعه از آن حالت رکود و جمود خارج شد و اوضاع به کلی تغییر یافت، مردم دسته دسته به شهر هجوم آوردند و در آنجا سکنا گزیدند و اهمیت تعلیم و تعلم برای‌شان برجسته گشت و اعضای مجتمع جدید دریافتند که تحصیل به میزان زیادی می‌تواند در رشد و پیشرفت و اکتساب فرصت‌های جدید شغلی، کمک حال‌شان باشد و از طریق آن می‌توانستند از شرّ شغل‌های دستی و یدی، که نیازی به دانش نداشت و از وجهه‌ی اجتماعی مطلوب بی‌بهره بود، رهایی یابند.

در این هنگام بود که صدای مصلحان اجتماعی به هوا برخواست، آری! آنان به دنبال عمومی ساختن امکانات تحصیل برای تمامی فرزندان ملت بودند و در مقابل، محافظه‌کاران جامعه و نمایندگان مجلس در برابرشان به اعتراض برخواستند که چرا و به چه دلیلی باید دایره‌ی تعلیم را وسعت بخشید؟ تحصیل، حق افرادی است که از شأن و منزلت اجتماعی برخوردارند و بار مسئولیت جامعه را بر دوش می‌کشند و خود توان پرداخت هزینه‌های تعلیم را دارند و باری اضافی را بر دولت تحمیل نمی‌کنند!! آخر با چه منطقی تحصیل بینوایان را توجیه می‌نمایید؟ اصلاً آنان چه نیازی به تعلیم دارند؟ هزینه‌ی تحصیل‌شان را چه کسی پرداخت می‌کند؟ تعلیم‌شان چه دردی از جامعه دوا می‌کند و چه تاثیری بر آن می گذارد؟ آنان اگر باسواد گردند دیگر در مشاغل یدی کار نمی‌کنند پس نیازهای جامعه را دیگر چه کسی رفع می‌کند و برآورده می‌سازد؟ از سویی دیگر، بایستی توجه داشت که علم نیازمند اخلاق است در حالی‌که فقیرزادگان فاقد اخلاق‌اند! و اگر وارد مدارس شوند سطح فرهنگی مدارس به شدت افت خواهد کرد! پس چگونه اصرار دارید آنان در کنار اشراف‌زادگان در یک کلاس و پشت یک میز بنشینند؟! آیا اگر

چنین اتفاق زشت و ناپسندی رخ دهد باز هم انتظار دارید که فرزندانتان – یعنی همان اشراف-زادگان – بتوانند علوم ضروری را به راحتی اکتساب نمایند؟ هیچ‌گاه ضریب هوشی اشراف‌زادگان با فقیرزادگان یکی نیست و به طور قطع، به علت پایین بودن ضریب هوشی تهیدستان و کندذهنی و عقب‌مانده بودن‌شان، سطح علمی مدارس به شدت افت خواهد کرد زیرا اگر مستمندان هوش بالایی داشتند هرگز در چنین شرایطی قرار نمی‌گرفتند و بدیهی است که وخامت اوضاع معیشتی آنان به علت پایین بودن ضریب هوشی و روانی‌شان است و این ضعف عقلی به هیچ وجه ممکن نیست که اصلاح گردد!!

اما این اوضاع نیز آرام آرام رو به بهبود نهاد و "اشرافیت" به تدریج از مواضع دُگم و متحجرانه‌ی خود عقب نشست و موافقت نمود تا دایره‌ی تعلیم را گسترش دهد و حجم بیشتری از افراد را زیر چتر خود قرار دهد هرچند که همیشه از نبود امکانات کافی برای این منظور انتقاد می نمود اما در حقیقت، گلایه و شکایت‌هایش از ترس آن بود که مبادا روزی جایگاهش تسخیر گردد و قُطبیت خود را از دست دهد.

روزی فرا رسید که در آن، درخواست کنندگان، خواستار تامین منابع مالی از طرف دولت جهت اجباری ساختن تعلیم و تحصیل گشتند و آتش درگیری بر سر این موضوع شعله‌ور گشته بود و به راحتی فرو نمی‌نشست.

برخی به این مسأله اعتراض داشتند که اگر کل بودجه‌ی دولت را نیز صرف گسترش دانش شود باز هم کفاف نمی‌دهد، و تعدادی دیگر به نبود امکانات لازم، و مدارس و معلمین و مدرسین کافی اشاره می نمودند و گاهی نیز به تعداد فراگیران اعتراض داشتند و معتقد بودند که افزایش حجم دانش‌آموزان، مانع رسیدگی و توجه لازم به آنان می‌شود، أشراف هم به این امر معترض بودند که دیگر نمی‌توانند خادم داشته باشند و کسی عهده‌دار کارهای دستی‌شان نمی‌گردد و سنگینی این مسأله، کمر اجتماع را در هم خواهد شکست!

اما شدت درخواست‌ها و پیگیری‌های عموم مردم و مدافعین حقوق آنان به حدی بود که بر تمامی اعتراض‌ها غلبه نمود و سرانجام، پس از درگیری‌های تلخ و جان‌کاه، حق تعلیم به رسمیت شناخته شد و در نهایت، تمام تلاش‌ها بر حل مشکلات واقعی از قبیل کم بودن میزان بودجه، و تعداد مدارس و معلمان متمرکز گشت.

درست است که در کشورهای مختلف، بر سر میزان سنواتی که باید تحت پوشش تحصیل رایگان قرار گیرد، و اینکه افراد تا چه مرحله‌ای از تحصیل باید پیش بروند اختلافاتی وجود داشت اما مسأله‌ی مهم این بود که تعلیم عمومی، تحت پوشش دولت در آمده و مورد تایید قرار گرفته بود.

(دانستن این مساله خالی از لطف نیست که، مترجم) در آن هنگام که معرکه‌ی تعلیم عمومی در اوج خود به سر می‌بُرد، دعوای حقوق زنان نیز بدان ملحق شد زیرا در ابتدا، بحث صرفاً بر سر تحصیل رایگان پسران بود و اگر دختران، قصد ادامه تحصیل داشتند می‌بایست از طرف پدران-شان حمایت می‌شدند و هزینه‌های تحصیل‌شان توسط آنان پرداخت می‌گردید و دولت به هیچ وجه در این زمینه قبول مسئولیت نمی‌نمود! اما زنان از مطالبه‌ی حقوق خود و درخواست برابری-شان با مردان در تمامی موارد کوتاه نیامدند تا آنکه در نهایت، زیر چتر حمایتی تحصیل رایگان قرار گرفتند و توانستند همراه مردان در مدارس و دانشگاه‌ها حاضر گردند و "حق کار" مساوی با مردان را طلب نمایند.

بار دیگر لازم می‌دانم که این نکته را متذکر گردم که گرچه هم‌اکنون فراهم آوردن امکان تحصیل رایگان از نشانه‌های دموکراسی به شمار می‌آید اما نباید از این مهم غافل گشت که در نتیجه‌ی تلاش شبانه‌روزی و جهد خستگی‌ناپذیر توده‌ها بود که تحصیل رایگان در این سیستم گنجانده شد؛ چرا که در بدایت امر، دموکراسی چنین ویژگی‌ای را در خود نداشت و حتی به ذهن گردانندگان آن نیز خطور نمی‌کرد که اوضاع در نهایت این‌گونه به پیش رود!

حقوق سیاسی:

از مصادیق این نوع حقوق می توان به حق انتخاب، و حق نامزد شدن، و آزادی بیان، و آزادی اجتماعی و آزادی اعتراض اشاره نمود.

همراه با شکل‌گیری دموکراسی، حقوق سیاسی ملت نیز رشد و نمو کرد به طوری‌که در نهایت، حقوق سیاسی، جزء بارزترین خصیصه‌های دموکراسی گردید.

حقوق سیاسی عبارت است از اینکه ملت، حق إشراف و نظارت بر حکومت را داشته باشد و به راحتی بتواند اعمال دولت را نقد کرده و بدان اعتراض نماید؛ این حق به دو شیوه‌ی مکملِ هم

اعمال می‌گردد، یکی این است که پارلمان تشکیل می‌شود و افراد واجد شرایط جامعه، از حق نامزد شدن و انتخاب گشتن در فرایند شکل‌گیری پارلمان برخوردار می گردند، و دیگری از طریق بهره‌مندی از حق برپایی تجمعات و اظهار نظرات خارج از چارچوب پارلمان به منصه‌ی ظهور می‌رسد و مشتمل بر روزنامه‌ها، و برپایی تجمعات سیاسی و تظاهرات مسالمت‌آمیز جهت درخواست امری مشخص، و یا رد موردی خاص نمود می‌یابد... و بدیهی است که پیش از برپایی سیستم دموکراسی، مردم از هیچ‌کدام از این حقوق بهره‌مند نبودند، البته بایستی **توجه داشت که در روزهای نخستین استقرار دموکراسی، علیرغم اینکه در قوانین اساسی، عبارات "آزادی و برادری و برابری" مکتوب شده بود اما مجالس نیابی‌ای که شکل گرفته بودند به هیچ وجه، رنگ و بوی مردمی نداشتند و عوام نمی توانستند به این میادین دسترسی داشته باشند، تمامی حقوقی که بعدها به دست آمد نتیجه‌ی تلاش مضاعف ملت بود و با هزینه‌های گزافی چون زندان رفتن‌ها و دربه‌دری‌ها و انواع آزار و اذیت و شکنجه‌ها حاصل گشت، پس از آنکه این ملت دردمند از خود استقامت نشان داد و بر خواسته‌ی خود اصرار ورزید و در برابر آزار مستبدان ایستادگی نمود تمامی این حقوق را به صورت تدریجی و گام‌به‌گام به دست آورد تا آنجا که اکنون، حق برخورداری از حقوق سیاسی، در دموکراسی به رسیمت شناخته شده و حتی به نشانه و ویژگی بارز این نوع از حکومت مبدل گشته است.**

در ابتدا، دموکراسی کاملاً بر وفق مراد **ثروتمندان بود و** حتی نصی صریح در خود داشت که طی آن، **تنها کسانی می‌توانستند نامزد ورود به مجلس گردند که حد نصاب خاصی از ثروت و دارایی را داشته باشند** و حتماً می‌بایست این مورد را در مجامع رسمی به اثبات می‌رساندند تا از صلاحیت لازم جهت ورود به معرکه‌ی انتخابات بهره‌مند می‌گشتند!

علاوه بر این، هزینه‌های تبلیغات انتخاباتی، عاملی بسیار دست و پاگیر برای ورود به مجالس بود - اگرچه هنوز هم این معضل به قوت خود باقی است - به طوری که صرفاً توانگران می‌توانستند از عهده‌اش برآیند و دست تهیدستان از آن کوتاه بود، همچنین، خود رای‌دهندگان نیز خویشتن را در معرض انواع محدودیت‌ها قرار می‌دادند و از ارزش خود می‌کاستند و این فرصت را برای

دیگران فراهم می آوردند تا از راه‌های گوناگون - از قبیل فروش رأی در مقابل مبلغی اندک- بر آنان تاثیر بگذارند و این‌گونه می‌شد که افراد انتخاب شده برای "خانه‌ی ملت"، در حقیقت از هیچ‌گونه رنگ و بوی مردمی برخوردار نبودند.[۹]

در پی اعتراضات مکرر مردمی، محدودیت‌های اعمال شده برای انتخاب‌کنندگان و انتخاب شونده-ها به تدریج برداشته شد و بدین ترتیب، حد نصاب مالی به عنوان پیش شرط ورود افراد به مجلس کاهش یافت و ضمن لغو کامل آن برای رای‌دهندگان (این‌گونه که از متن بر می آید ظاهراً پیشتر، برای انتخاب کنندگان نیز حد نصاب مالی قرار داده بودند، مترجم)، حد نصاب سنی نیز برای آنان تا حد امکان کاهش یافت به طوریکه هم اکنون در بیشتر کشورهای دنیا، حداقلِ سنی برای رای دادن، ۲۱ سال می باشد.[۱۰]

(اصلاح این مساله، مترجم) زمان زیادی به طول انجامید و نیازمند پیکاری مستمر بود و مشکلات و تنگناهای دائمی در مسیر وجود داشت تا آنکه در نهایت، به عنوان حقی بدیهی به رسمیت شناخته شد؛ اکنون، هر فردی که به سن ۲۱ سالگی می‌رسد حق بدیهی و ذاتی خود می‌داند که با داشتن دو شرط در انتخابات شرکت نماید؛ اول اینکه ساکن حوزه‌ی انتخابی باشد که می‌خواهد در آن رای دهد و دوم اینکه در مواردی که ناقض شرف‌اند نباید بر علیه وی حکمی صادر شده باشد، البته توجه داشته باشید که در فرهنگ این کشورها، بی بند و باری جنسی و عربده‌کشی ناقض شرف نیست، و از مصادیق آن، می‌توان تجاوز به عنف و مستی دزدی و کلاه‌برداری اشاره نمود، از سویی دیگر، حق هر انسان ۲۱ ساله است که به شرطی که حکمی بر علیه وی در مبحث نواقض شرف صادر نشده و بر خواندن و نوشتن مسلط باشد بتواند نامزد حضور در پارلمان گردد (البته فراموش نکنیم که زنان در این مسأله پیوسته با مردان کشمکش داشتند تا اینکه بالاخره توانستند حرف خود را بر کرسی بنشانند و به حقوق خود نایل آیند).

در داخل پارلمان نیز، تمامی ضمانت‌های لازم به نمایندگان داده می‌شود تا بتوانند به اظهارنظر بپردازند و مسئولین مختلف حکومتی را بازخواست نمایند و در این زمینه، قادرند تا از تمامی

۹- میزان واقعی بودن این مجالس نیابی را در همین فصل مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۱۰- البته این قوانین در کشورهای مختلف و حتی در برهه‌های زمانی مختلف یک کشور نیز می‌تواند متفاوت باشد و حد نصاب سنی خاصی در این زمینه وجود ندارد، مترجم.

ابزارها جهت نقد سیستم حاکمه بهره برند، البته به شرط آنکه وارد حریم شخصی افراد نگردند... برای نمایندگان، حق مصونیت قضایی قائل شده‌اند تا بتوانند بدون ترس از تعقیب و مجازات، به وظیفه‌ی نظارتی خود عمل نمایند (البته در انجام این امر نبایستی به حریم شخصی افراد ورود کنند) و اگر حکومت در جایی خود را مُحِق بداند و یا احساس نماید که نماینده‌ای پا را از حدود خود فراتر نهاده، می‌تواند از مجلس، درخواست رفع مصونیت قضایی از آن نماینده‌ی خاص بنماید و در صورت موافقت پارلمان، آن شخص به دادگاه فراخوانده می‌شود (و برای تنبیه وی، به همین حد اکتفا می کنند که او را از حضور در چند جلسه محروم می نمایند و یا آنکه به طور کلی از مجلس اخراج می گردد و مجدداً در حوزه‌ی انتخابی‌اش، رای گیری صورت می گیرد).

با این ضمانات، نمایندگان - حداقل از جنبه‌ی تئوریک - آزادی‌های گسترده و امکاناتی مناسب را در اختیار می گیرند و قادر می گردند تا حکومت‌ها را به طریق صواب و درست هدایت کنند و مجموعه‌ی پارلمان - حداقل در حوزه نظری - این توانایی را می‌یابد که بر فعالیت‌های حکومت نظارت کافی داشته باشد و حوزه‌ی اختیاراتش را محدود سازد و غیرمستقیم، ملت را نگهبان و مراقب تمامی اعمال حکومت بنماید.

در خارج از پارلمان نیز، حقوق سیاسیِ پذیرفته شده، متضمن آزادی بیان - با استفاده از تمام وسایل ممکنه - و آزادی نقد و آزادی اعتراض می‌باشد و این موارد را تضمین می‌کند.

آزادی بیان چه برای تایید و چه برای مخالفت، در جامعه به گونه‌های مختلفی نمود می‌یابد، **گاهی خود را** در قالب وابستگی حزبی نشان می‌دهد، بدین معنا که فرد آزاد است به عضویت حزبی از احزاب موجود درآید - مادامی‌که آن حزب به صورت قانونی ایجاد شده باشد - و **گاهی نیز خود را** در قالب مقالات روزنامه‌ها (و سایر رسانه‌های موجود در کشور اعم از شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی شخصی و خصوصی که مالکیت‌شان متعلق به شرکت‌ها و هیات‌های خاص است و امثال‌شان را می‌توان در آمریکا، و انگلیس و فرانسه مشاهده نمود)، سخنرانی‌های انجام گرفته در انجمن‌های عمومی و خصوصی، و مشارکت در "تظاهرات مسالمت‌آمیز" پس از اخذ مجوز از مراجع و منابع قانونی به نمایش می‌گذارد (در بسیاری از اوقات، تظاهرات و راهپیمای-هایی بدون مجوز صورت می‌گیرد و در این حالت، دولت‌ها بر اساس اقتضای موقعیت از خود واکنش نشان می‌دهند؛ اگر تحلیل‌شان این باشد که آسیبی به جایی وارد نمی‌شود و مشکلی

پیش نمی‌آید نادیده‌اش می‌گیرند و در صورتی که تشخیص دهند ادامه‌اش مشکل‌ساز خواهد شد با آن برخورد نموده و ضمن پراکنده ساختن متظاهرین با ابزارهای گوناگون، رهبران حرکت را دستگیر کرده و تحویل مراجع ذی صلاح می‌دهند).

اما اعتصاب‌ها و نافرمانی‌های مدنی ممکن است به صورت تحصنِ کاری و برگزاری تظاهرات انجام پذیرد و این ابزار نیز نوعی از آزادی بیان می باشد هرچند که خشونت بیشتری در خود دارد و حوزه‌ی نقد را به وادی اعتراض خشن‌تری می‌کشاند.

تمامی موارد مذکور نشان از آزادی اجتماع دارند، بدین معنا که مردم حق دارند در جایی اجتماع نمایند و به بررسی امری مشخص اقدام کنند و یا نظر خود را در مورد موضوعی معین اعلام دارند، و یا آنکه به انتقاد از عملی از اعمال حکومت بپردازند، و یا اعتراض خود را نسبت به مسأله‌ای از مسایل نشان دهند.

اجتماعات معمولاً در مقر احزاب برپا می‌گردد و در این حالت - مادامی‌که حزب، مشکل قانونی نداشته باشد - عمدتاً نیازی به کسب مجوز از مراجع قانونی نمی باشد مگر آنکه احزاب، تمام اعضا را به جلسه فرا خوانند و در مقر حزب، جای کافی نداشته باشند و مجبور گردند معابر عمومی را نیز اشغال کنند و یا اینکه حزب، اجتماع عظیمی را در مکانی غیر از مقرّ خود برگزار نماید - این مکان می‌تواند دانشگاه‌ها، و سالن‌های سخنرانی همگانی و یا معابر عمومی باشد - و در این صورت است که مجبور به کسب مجوزهای لازم از مراجع قانونی می‌گردد.

تمامی این آزادی‌هایی که اکنون جزء بدیهیات دموکراسی به شمار می‌آیند در سیستم اولیه‌ی دموکراسی نبوده‌اند بلکه محدودیت‌های بسیار شدید به همراه آزادی‌هایی اندک در آن وجود داشت و هیچ روزنامه‌ای از حق آزادی گسترده برای انتقاد بهره‌مند نبود و مردم نیز از حق آزادی برپایی تجمعات و اعتراضات برخوردار نبودند و تمامی این حقوق را ملت‌ها با خون دل از حلقوم حکومت‌های زمانه بیرون کشیدند و در این راه، متحمل انواع مخاطرات شدند به گونه‌ای که مشاهده می‌نماییم که تاریخ دموکراسی مملو از انواع سختی‌ها و شکنجه‌هایی است که مدافعان این حقوق با دل و جان خریدند

تا این مسائل را در دل دموکراسی جای دهند، و اگر چنین حرکت‌هایی صورت نمی-گرفت درب هر روزنامه‌ی منتقدی را به جرم خروج از قانون تخته کرده و از چاپ آن جلوگیری می‌نمودند و صاحب مقاله و مدیر مسئول روزنامه را به زندان می‌انداختند، و تمامی اجتماعات را مخلّ نظم و امنیت عمومی قلمداد کرده و با آن به شدت برخورد می‌نمودند، و با همه‌ی تظاهرات‌ها به بدترین شکل ممکن رودررو می‌گشتند و متظاهرین را بدون هیچ محاکمه‌ای، به حبس‌های نامحدود محکوم می‌ساختند! و برای جلوگیری از رخداد چنین مواردی، لازم بود از طریق پارلمان‌ها و سخنرانی‌ها و کتب مختلف فشار وارد آید تا قوانینی که این موارد نامطلوب را مجاز می‌ساختند برچیده شوند و حکومت‌ها از زورگویی نسبت به مخالفین سیاسی و عامه‌ی مردم باز داشته شوند و دولت‌مردان، عادت داده شوندکه به صداهای منتقد گوش فرا دهند و ضمن حفظ آرامش، راه را برای اعتراضات و راهپیمایی‌های اعتراضی عمومی هموار نمایند.

اگر بگوییم که صد سال طول کشید تا حکومت‌ها و دولت‌مردان به این مسائل تن در دهند شاید چیزی به گزاف نگفته باشیم و همچنان هم مشاهده می‌نماییم که با وجود تمامی آزادی‌هایی که در دموکراسی مقرر شده باز هم اعتراضات خشونت‌آمیزی در این زمینه انجام می‌گیرد که آخرین آنها، اعتراضات خشونت‌باری بود که چند سال پیش توسط احزاب کمونیستی معارض در فرانسه و دیگر کشورهای دموکراتیک -که در آنها به کمونیست‌ها اجازه‌ی فعالیت داده شده است - به وقوع پیوست.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان اظهار داشت که در حال حاضر، صَرف نظر از مسیر و حرکت آزادی در کشورهای دموکراتیک،[۱۱] آزادی‌های سیاسی به عنوان بارزترین و مهم‌ترین ویژگی‌ها و نشانه‌های نظام دموکراسی شناخته می‌شود.

از دیگر تضمین‌هایی که ملت در سایه‌ی دموکراسی به دست آورد می‌توان به **"تضمین اتهام"**، **"تضمین تحقیق"**، **"تضمین حکم"**، و **"تضمین اجرای حکم"** اشاره نمود، در ادامه به معانی

۱۱- هنگام بررسی چهره‌ی دیگر دموکراسی در این فصل، به بررسی مسیر آزادی نیز خواهیم پرداخت.

و مصادیق هر یک از این موارد به صورتی مختصر اشاره می نماییم و آن‌گاه، واکنش دموکراسی را به هر کدام از آنها از نظر می‌گذرانیم.

"تضمین اتهام" بدین معناست که ظن و گمان نمی‌تواند مبنای توقیف مردم باشد و آنها جز با دلایل محکمه‌پسند، تحت بازداشت و حبس قرار نمی‌گیرند، البته نباید این‌گونه برداشت نمود که هر کس که دستگیر و یا زندانی شود حتماً مرتکب جرمی گشته است - در چنین حالتی اگر ادامه‌ی تحقیقات دالّ بر برائت وی باشد قطعاً آزاد می‌گردد - بلکه این تضمین بر این دلالت دارد که برای بازداشت یک فرد، لازم است که قرینه یا نشانه‌ای از نص قانون وجود داشته باشد که عمل یا فعالیت انجام‌گرفته توسط آن فرد را جرم به حساب آورد، همچنین، صِرف اینکه فرد با رفتار خود، دولت را به چالش کشیده و سبب ناراحتی دولت‌مردان شده نیز نمی‌تواند مبنایی برای حبس و یا توقیفش باشد.

"ضمانت تحقیق" بدین معناست که ابزارها و وسایل نامتعارف جهت اخذ اعترافات ناخواسته از متهم مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و فرقی نمی‌کند که این وسیله جنبه‌ی تهدید داشته باشد یا تطمیع (مثلاً به فرد گفته شود که اعتراف به جرم، باعث تخفیف مجازاتت می‌گردد و یا به آزادی‌ات کمک می‌کند و در اینجا هدف این است که بدین‌وسیله، معلومات خاصی از وی استخراج شود).

منظور از **"ضمانت حکم"** این است که مجازات تعیین‌شده برای متهم می‌بایست (متناسب با جرم انجام‌شده باشد و، مترجم) به همان نسبتی انجام گیرد که قانون تعیین نموده است و محکوم از حق درخواست تجدید نظر در حُکم برخوردار باشد و در صورتی که تشخیص داده شد که در حق وی ظلمی صورت گرفته آن حکم بایستی نقض گردد.

"ضمانت تنفیذ و اجرا" عبارتست از اجرای حکم و مجازات صادره از سوی دادگاه صالحه بدون آنکه در آن افراط شود، و بدیهی است که اگر در این بین، اجحافی در تنفیذ صورت گیرد و در اجرا، زیاده‌رویی گردد محکوم حق دارد که اعلام شکایت نماید.

و به مانند تمامی موارد مطرح شده در دموکراسی، توده‌ها این ضمانت‌ها را به آسانی به دست نیاورده‌اند و این مسائل جز پیش فرض‌های دمکراسی نبوده‌اند؛ زیرا با وجودیکه از

همان ابتدا دموکراسی به رسمیت شناخته شد اما مردم، تحت تعقیب بودند و مورد ستم واقع می‌شدند و از هر نوع ضمانت حمایتی بی‌بهره بودند و پلیس می‌توانست هر شخصی را دستگیر کرده و روانه‌ی زندان نماید ، در آن ایام، بیشتر جرم‌ها در دو نوع "فقر" و "مخالفت با حکومت" خلاصه می‌گشت و پلیس حق داشت هر فردی را که مرتکب "آوارگی و بی‌خانمانی!!" است دستگیر کند و شخص موظف بود که خلاف آن را ثابت نماید، در ضمن این "نیروی حافظ نظم"، مجبور به اثبات جرم متهم نبود و طبق قانونی که مرفهین گذاشته بودند هر نوع شبهه‌ای برای بازداشت فرد کفایت می نمود زیرا اصل بر این بود که مردم، متهم‌اند مگر آنکه خلافش ثابت گردد!! و این بدان معنا بود که تهیدستان جهت رعایت ادب درخور و شایسته‌ی توانگران و رعایت حد و مرزشان، به گونه‌ای دائمی تحت تهدید بودند.

اما برای معارضین حکومت، درب زندان و بازداشت و تبعید همیشه باز بود و اتهام معارضه با نظام، آسان‌ترین اتهام روز به شمار می‌رفت! و عباراتی نظیر اقدام جهت براندازی نظام، و اقدام علیه بدنام کردن نظام، و اهانت به مقدسات و... رایج‌ترین عبارات آن ایام به حساب می‌آمد!

عموم ملت و مصلحان، تلاش پیگیر و خستگی‌ناپذیری برای تغییر این اوضاع به ثبت رساندند تا آنکه در قوانین مکتوب، این مساله گنجانده شد و سپس در واقعیت عملی، این مهم به رسمیت شناخته شد که متهم بی‌گناه است مگر آنکه خلافش ثابت گردد و دیگر به مانند پیش از آن، اصل بر متهم بودن افراد نبود، همچنین تلاش‌گران کوشش نمودند تا اختیارات حکومت‌ها در زمینه‌ی دستگیری و بازداشت بی‌دلیل افراد را ابطال نمایند و حکومت موظف گشت که ظرف یک تا چهار روز - بسته به قانون هر کشور- متهم را با دلایل محکمه‌پسند به دادگاه صالحه ارجاع دهد و در این هنگام است که **"ضمانت تحقیق"** شامل حال وی می‌شود و او حق دارد برای اطمینان از تحت فشار قرار نگرفتن از طریق تهدید و تطمیع، درخواست حضور وکیل بنماید، وی حق دارد بدون آنکه تحت شکنجه قرار گیرد به سؤالات بازجو پاسخ ندهد و وکیل - به دلیل آشنایی بیشتر با پیچ و خم‌های قانونی- می‌تواند نکات لازم را در زمینه‌ی نحوه‌ی جواب‌دهی به پرسش‌های بازپرس به موکل خود گوشزد نماید و بار حقوقی هر پاسخ را برایش تبیین سازد، به طور خلاصه می‌توان گفت که اساس بازجویی و تحقیق بر مبنای دلایل و شواهد محکمه‌پسند است و نمی‌توان با هر ابزاری متهم را وادار به اعتراف نمود!

امروزه این مجموعه ضمانت‌ها، جزء استانداردهای تمدن بشری محسوب می‌شوند و در واقع، لازمه‌ی کرامت انسانی نیز وجود چنین ضمانت‌هایی می باشد.

بدیهی است که شیوه‌ی رفتار با متهم در هر جامعه‌ای، نشان دهنده‌ی میزان وجود و پذیرش انسانیت انسان است، پر واضح است که نحوه‌ی برخورد بزرگ‌زادگان با همدیگر، و یا هم‌ترازان اجتماعی با یکدیگر در جامعه نمی‌تواند ملاکی برای سنجش انسانیت باشد زیرا در این قضیه، عواملی غیر از احترام به ذات انسانیت دخیل‌اند لذا برای اندازه‌گیری این شاخص، بایستی نحوه‌ی تعامل با ضعیفان و افراد فاقد سلطه و قدرت در نظر گرفته شود - حال مهم نیست که علت این ضعف چه باشد و یا اینکه این ضعیف بودن موقتی است (مانند متهمی که دستش از همه جا کوتاه است) یا دائمی (مانند فقراء و مساکین و یتیمان و...) زیرا در این شرایط، کسانی که قدرت و مسند را در اختیار دارند مستعد روا داشتن ظلم و جور در مقابل تهیدستان می‌گردند و اگر در چنین وضعیتی، قدرتمندان - حال مهم نیست که این قدرت از کجا نشات گرفته باشد و یا اینکه این قدرت موقت است (به علت دارا بودن منصب و مقام) یا دائمی - دست به آزار و اذیت ضعیفان نزنند و آنان را از خود نرانند بی‌تردید تحت تاثیر قوه‌ی انسانیت قرار گرفته‌اند و چیزی جز احترام به انسانیت انسان، آنان را از این کار باز نداشته است.. اگر در این بین، صرفاً ابزار یا وسیله‌ای به نام قانون، آنها را از اجحاف و ظلم منع نموده باشد در این حالت، قانون، احترام به انسانیت انسان را در بطن خود گنجانده است، حتی اگر افرادی که آن‌را اجرا می‌نمایند فاقد شعور انسانی و تهی از آن باشند... بنابراین، بدیهی است که نحوه‌ی رفتار با متهم، می‌تواند به خوبی میزان احترام به انسان را در هر اجتماعی نشان دهد زیرا اگر فردی ضعیف، مرتکب جرمی نشده باشد ممکن است دل صاحب‌دلان را به رحم آورد و بی‌گناهی‌اش، در پیش‌گاه صاحبان قدرت، سندی برای ممانعت از تعرض به وی باشد، اما شرایط متهم به گونه‌ای دیگر است زیرا هاله‌ای از امکان ارتکاب جرم، وی را احاطه نموده و بدبینی بسیاری در موردش وجود دارد و همین مساله سبب آن می‌گردد که مستحق مجازات شناخته شود، حال تصور کنید که قدرت در دستان پرتوان آدم شرور و مستبدی باشد که کینه‌ی متهم را به دل داشته و با وی نوعی خصومت شخصی نیز دارد، در چنین حالتی، به احتمال بسیار زیاد، با متهم به گونه‌ای غیرانسانی برخورد شده و به شدت در معرض انواع شکنجه‌ها و آزارها قرار می‌گیرد و نمونه‌ی این موارد را می‌توان در تمامی انواع

استبدادها مشاهده نمود؛ در اینجاست که متهم، با هر شبهه‌ای بازداشت می‌گردد و بدون استناد به هیچ دلیل و مدرکی، و صرفاً به خاطر سیرکردن شهوت استبداد مستبدّان، به شدت مجازات می‌شود، در این موارد، شبهه‌های مورد استناد، صرفاً از ترسِ از دست دادن مقام و موقعیت و تمایل شدید به حفظ آن نشات می‌گیرد و فرقی نمی‌کند که این صاحب قدرتان، حاکمان باشند (در این موارد، علل محاکمه، رنگ سیاسی به خود می‌گیرد) و یا صاحب ثروتان (در این شرایط قضیه، رنگ و بوی جنایی و کیفری پیدا می‌کند).

بنابراین، محدود نمودن قدرتِ قدرتمندان و حاکمان، و بازداشتن آنان از شکنجه‌ی متهمان و مجازات‌شان، اعتراف و گردن نهادن به جنبه‌ای از انسانیت انسان است و در این باره شکی وجود ندارد اما در این میان نباید از نکته‌ای بس مهم غافل ماند: صاحب‌قدرتان از روی میل و خواست خود به رعایت این امور تن در ندادند و برای پذیرش آن به شدت تحت فشار قرار گرفتد، و (از طرف جامعه، مترجم) تلاش بسیار زیادی برای آشکار نمودن خباثت و پلیدی پنهان درون‌شان به انجام رسید و این مساله تا جایی پیش رفت که ریاست‌شان بر مردم دچار تهدید گردید! بایستی توجه داشت که قدرت‌ها و حکومت‌ها - حتی حکومت‌های مستبد - همیشه برپایه‌ی مقداری از احترام استوار مانده‌اند و اگر این اندک احترام نیز زایل گردد، از هر اندازه از قدرت و جبروت هم که برخوردار باشند، بسیار مشکل و حتی محال است که ریاست‌شان و طغیان‌شان استمرار یابد.

کار بسیار بزرگی که انقلاب - انقلابی که نتیجه‌ی واکنش مردم نسبت به ظلم‌هایی بود که بیش از هزار سال بر آنان رفته بود - به ثمر رساند این بود که از بسیاری از افراد و مفاهیم مقدسی چون زمین‌دارن و کلیسائیان، قداست را زدود و همین امر سبب گشت تا هنگامی که طبقه‌ی مقدس جدید - که همان سرمایه‌داران بودند — در عرصه ظهور یافتند، به مانند دوران فئودالیزم مسیر را آماده و مهیا نبینند (و نتواند مشی مقدسان پیشین را در پیش گیرند، مترجم)، سرمایه-داری از همان ابتدای راه، خود را در مواجه و برخورد با انقلابیونی دید که با افکار و اعمال‌شان، برایش کمین کرده بودند و با تمسخر افعال و کارهای سرمایه‌دارن، شأن‌شان را در دل توده پایین می‌آوردند و این عامل مستحکم سبب شد تا صاحب قدرتان، به مرور زمان از برخی از مظاهر

تقدس خود دست کشند و از آن کوتاه آیند (هر چند که هنوز بسیاری از این مظاهر تقدس را برای خود حفظ کرده‌اند و در جای مناسب بدان اشاره خواهیم نمود).

گام بعدی - پس از گام‌های ضمانت اتهام و ضمانت تحقیق - "تضمین‌های محاکمه" است و آن عبارت است از اینکه، متهم حق دارد وکیلی را به خدمت گیرد تا در برابر دادگاه از وی دفاع نماید، بدین‌صورت که اگر خود، توانایی به‌کارگیری وکیلی را در مقابل پرداخت حق‌الزحمه داشت شخصاً به استخدام وکیل می‌پردازد و در صورت عدم استطاعت مالی، دادگاه به صورت مجانی برای وی اقدام به معرفی وکیلی به اصطلاح "تسخیری" می‌نماید، در دادگاه، متهم حق دارد به سوالات جواب ندهد و وکیل نیز می‌تواند در صورت صلاح‌دید - اگر جواب سوال طوری باشد که به ضرر متهم تمام شود - موکل خود را از پاسخ به سوالات باز دارد و شاهدان مختلف را برای تبرئه‌اش به دادگاه فرا خواند، همچنین از این حق برخوردار است که جهت گردآوری اطلاعات بیشتر و یا ارائه‌ی ادلّه‌ی جدید برای اثبات بی‌گناهی مُوکِلش، از دادگاه درخواست نماید تا تاریخ برگزاری جلسات را به تعویق اندازد. پس از صدور حکم، در صورتی که متهم تشخیص دهد که مجازات تعیین شده با جرم انجام‌گرفته تناسب ندارد و حجم بیشتری از مجازات در نظر گرفته شده است وی می‌تواند درخواست "استثناء حکم" دهد (البته در طرف مقابل هم اگر دادستان تشخیص داد که مجازات صادرشده، کمتر از میزانی است که در قانون برای آن جرم تعریف شده، می‌تواند درخواست "استئناف حکم"[۱۲] دهد).

ضمانت بعدی، "ضمانت تنفیذ و اجرا" است که عبارتست از اینکه اولاً، همان مجازاتی که در دادگاه صادر شده، بدون زیاده‌روی اجرا گردد و دوماً در زمانی که محکوم، مشغول گذراندن دوران مجازات خود در داخل زندان است هیچ‌گونه ضرب و شتم و اهانتی در حق وی روا داشته نشود مگر آنکه فرد خاطی در روند نظم زندان ایجاد اخلال نماید و در مورد اخیر هم می‌بایست مجازات برهم زدن نظم عمومی، طی لایحه‌ای مشخص، تعیین گردد و در این لایحه، نحوه‌ی رفتار زندان-بانان با زندانی اعلام شود، چنانچه محکوم، مریض گردد حق دارد به پزشک و بهداری مراجعه

۱۲- استثناء حکم و استیناف حکم عبارتند از اعاده‌ی دادرسی پس از صدور حکم از دادگاه بدوی و درخواست تجدید نظر در حکم صادره، مترجم.

نماید، همچنین در صورت سوء رفتار کارکنان زندان با وی، می‌تواند از آنان به نزد دادستان عمومی شکایت برد و اگر لازم باشد قادر خواهد بود در زندان با وکیل و خانواده‌اش ملاقات نماید.

اکنون در برخی زندان‌ها، به محکوم اجازه داده می‌شود تا در زمان‌های مشخص و محدودی، مرخصی گرفته و به دیدار خانواده‌ی خود رود - البته در طول این مدت تحت حفاظت است - و پس از اتمام مهلت مقرر به زندان بازگردانده می شود!

مسائل مطرح شده‌ی فوق الذکر، مجموعه "حقوق و ضمانت‌هایی" است که از طریق دموکراسی به ملت بخشیده شد به عبارت دیگر، مزایایی است که **مردم در سایه‌ی دموکراسی برای خود اکتساب نمودند** و امروزه از دیدگاه غرب، جزء جوهری و ذاتی دموکراسی به شمار می‌آیند.[۱۳]

آن هنگام که فئودالیزم و دموکراسی را با یکدیگر مقایسه می نماییم به یقین در می‌یابیم که ملتی که در سایه‌ی نظام فئودالیزم، "خس و خاشاکی" بیش نبود و از "انسانیت" تهی گشته بود، در پناه دموکراسی به اعتباری مثال‌زدنی دست می‌یابد و "تعاملی انسانی" را در ابعاد مختلف زندگی برای خود اکتساب می‌کند و هر کس در این دو سیستم بنگردد بی‌تردید به این نتیجه می‌رسد که انسان اروپایی که از تاریکی‌های فئودالیزم رها شد در سایه‌ی دموکراسی به چنان نتایج درخشانی رسید که پیشتر حتی به ذهنش نیز خطور نمی‌کرد و صرفاً در تخیلات و آرزوهای فلاسفه‌ی بلندپرواز می‌توانست وجود داشته باشد!

اما باید به این موضوع نیز توجه داشته باشیم که این صفحه‌ی درخشان، تنها صفحه‌ی کتاب دموکراسی لیبرالی -همچنانکه دموکراسی غربی بدین نام مورد خطاب واقع می‌گردد- نیست، همان دموکراسی‌ای که بر پایه‌ی آزادی‌های فردی در انجام کارهای دل‌خواه فرد شکل گرفته است و مبحث آزادی‌های فردی به خاطر محقق گشتن شعاری بود که سرمایه‌داری در بدو تاسیس خود سر می‌داد: بگذار هر کس هر کاری که می‌خواهد انجام دهد "Laissez Faire"، بگذار هر کس هر جا که می‌خواهد برود "laissez Passer"، آری! دموکراسی‌ای که سیمای عمومی‌اش،

۱۳- در فرصت مقتضی، در مورد دموکراسی از دید کمونیست‌ها نیز سخن خواهیم راند (در این باره به بخش "**الشيوعية**" کتاب "**مذاهب فكرية معاصرة**" مراجعه نمایید، مترجم).

آزادی سیاسی و تعدد احزاب است[۱۴] ، صفحه‌ای دیگر نیز دارد که بر خشونت و کشتار بنا شده و به اندازه‌ی روشنایی‌هایش، در خود تاریکی دارد.

آن‌گاه که دموکراسی لیبرالی را در ترازوی حق به وزن می‌کشیم، وزن واقعی آن مشخص گشته و نقاط پنهانش آشکار می گردد.

وقتی که این آیه‌ی کریمه نازل گشت:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ﴾

«و یهودیان می‌گویند: مسیحیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند، و مسیحیان نیز می‌گویند: یهودیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند». **(البقرة: ۱۱۳)**

رسول‌الله ﷺ فرمودند:

«**ما صدقتا إلا في هذه**»

«جز در این مورد، سخن درستی بر زبان نراندند!»

یعنی اینکه درست است که در بیان حسنات و صفات نیک خود دروغ می‌گویند اما در سخنی که در مورد یکدیگر بر زبان می‌رانند صادق‌اند! این قضیه در مورد کمونیست‌ها و دموکراسی خواهان نیز کاملاً مصداق دارد، به عبارتی دیگر، هر دو در بیان معایب یکدیگر صادق‌اند اما نکات مثبتی که برای خود بر می شمارند دروغی بیش نیست.

کمونیسم ادعا می‌کند که آن‌کس که در رأس امور است مالک و صاحب قضیه به حساب می‌آید و قطعاً هر طبقه‌ای که حکمرانی می‌کند و قدرت را در دست دارد به نفع خود قانون می‌گذارد و دیگران را نادیده می‌گیرد، از آنجایی که در دموکراسی لیبرالیستی، ثروت در دست سرمایه‌دار است پس هم اوست که قدرت دارد و هم اوست که حکمرانی می‌نماید، در نتیجه به وضع قوانینی می‌پردازد که مصالحش را در برابر مصالح طبقه‌ی کارگر محفوظ بدارد.

۱۴- هنگامی که کمونیست‌ها از واژه‌ی لیبرالیستی برای توصیف دموکراسی غربی استفاده می‌کنند در حقیقت می‌خواهند به ذم آن بپردازند، آنها معتقدند که این نوع دموکراسی، بهترین ابزار در دست سرمایه‌داران برای استثمار طبقه‌ی کارگر می‌باشد، در صفحات آینده به بررسی این نظریه خواهیم پرداخت.

بیشترِ این سخنان درست‌اند و اگر روحیه‌ی مقاومت، و تسلیم‌ناپذیری طبقه‌ی کارگر - چنانکه در فئودالیزم تسلیم شدند - نبود نزدیک بود که تمامی این سخنان درست از آب درآیند.. و نتیجه‌ی همین پایداری سرسختانه‌ی آنها بود که به تفاوت میان انسان عصر زمین‌داری و عصر سرمایه‌داری منجر گشت.

اما اکنون بیایید تا نگاهی به واقعیت موجود بیندازیم و از خود بپرسیم که به‌راستی چرخ‌های دموکراسی به نفع چه کسی می‌چرخد؟ و کیست که بیشترین بهره را ازآن برده است؟ البته به مانند کمونیست‌ها نمی‌گوییم که تنها بهره‌بردار سیستم، طبقه‌ی سرمایه‌دار است! اما بی شک، کلیت امور به نفع سرمایه‌داران در جریان است!

با وجود تمامی عقب‌نشینی‌هایی که سرمایه‌داری در مقابل ملت داشته اما باز هم، گوسفندان بزرگ‌تر! در دستان پرتوان سرمایه‌داران است و خرده‌ریزها در اختیار جمهور مردم.

به مانند کمونیسم ادعا نمی‌کنیم که تنها عامل تولید، طبقه‌ی کارگر است و تنها این طبقه سزاوار آن است که از نتایج تولید بهره‌مند گردد، چون این را مغالطه‌ای می‌دانیم که در فصل آینده[۱۵] بدان پاسخ خواهیم داد، همچنین مدعی نیستیم که صاحبان سرمایه، انگل‌هایی‌اند که صرفاً از خون کارگران می‌مکند و چون با دستان خود کار نمی‌کنند و دسترنجی ندارند مستحق بهره‌مندی از چیزی نیز نمی باشند.

آری، ما چنین ادعایی نداریم اما بیایید تا اندکی بر شکاف عظیم میان درآمد سرمایه‌دارن و دریافتی کارگران متمرکز گردیم! آیا شکافی طبیعی و عادلانه است؟ آیا این نحوه‌ی تمایز، ارزش‌ها و مبانی انسانی انسان را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد؟ این اختلاف دریافتی در روز اول چگونه شکل گرفته است؟ آیا درآمد بالای سرمایه‌داران، نتیجه‌ی استعداد ذاتی بالایشان است که الله‌ﷻ به آنان ارزانی داشته و مابقی خلایق را از آن محروم ساخته است؟ یا اینکه این ثروت با وسایل و ابزارهای نامشروع اکتساب شده و با زور و ستم به چنگ آمده است؟ آیا سرمایه داران از همان ابتدا، دستمزد کارگران را به گونه‌ای منصفانه تعیین کرده‌اند یا آنکه به بدترین شیوه،

۱۵- فصل کمونیسم از کتاب مذاهب فکری معاصر (مترجم).

استثمارشان نموده‌اند؟ آیا آن‌گاه که از ساعات کاری کاسته شد و دست‌مزدها افزایش یافت عدالت انسانی ایده‌آل شکل گرفت؟

باید دانست که **انباشته شدن ثروت در بدو امر** از مکیدن خون کارگران و تضییع حقوق آنان به دست آمده است و اگرچه مبحث تعیین سطح حقوق و دست‌مزد، کاملاً اجتهادی بوده و بسته به زمان و مکان ممکن است متفاوت باشد اما این‌گونه نیست که حدّ و مرز و ضابطه‌ای در موردش وجود نداشته باشد، از نظر ما، این ضابطه عبارتست از مهیا نمودن و فراهم آوردن "زندگی آبرومندانه و شرافت‌مندانه" برای انسانی که تلاشش را مبذول می‌دارد تا زندگی کند (و برای حیات در روی زمین جهد و کوشش به خرج می‌دهد، مترجم).

منشأ دیگر انباشت اموال و ثروت را می‌توان بنیان نهادن تمامی زندگی بر اساس ربا دانست؛ همان چیزی که الله ﷻ آن را به شدت مورد نکوهش و تقبیح قرار داده است:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لا يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

«کسانی که ربا می‌خورند برنمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی سازد؛ این از آن رو است که ایشان می‌گویند: خرید و فروش نیز مانند ربا است، و حال آن که الله خرید و فروش را حلال کرده و ربا را حرام نموده است. پس هر کس اندرز پروردگارش به او رسید و (از رباخواری) دست کشید، آنچه پیشتر بوده (و سود و نزولی که قبلاً دریافت نموده) از آن او است و سروکارش با الله است؛ امّا کسی که برگردد (و مجدّداً مرتکب رباخواری شود) این گونه کسانی اهل آتش‌اند و جاودانه در آن می‌مانند». **(البقره: ٢٧٥)**

﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾

«الله (برکت) ربا را (و اموالی را که ربا با آن بیامیزد) نابود می‌کند و (ثواب) صدقات را (و اموالی را که از آن بذل و بخشش شود) فزونی می‌بخشد، و الله هیچ انسان ناسپاس گنه‌کاری را دوست نمی‌دارد». **(البقره: ٢٧٦)**

و ربا همانی است که دکتر "شاخت" آلمانی در مطلبی که در دهه‌ی چهارم قرن بیستم عنوان داشته بدان اشاره نموده و می‌گوید که نتیجه‌ی حتمی آن از یک طرف، تراکم مال و ثروت در دست عده‌ی قلیلی از مردم است که تعدادشان، مدام رو به کاهش می نهد و از طرف دیگر، ازدیاد فقر و تنگ‌دستی برای طبقه‌ای است که روز به روز در حال افزایش می‌باشد.

راه دیگر انباشت سرمایه، ایجاد صنایع بی‌اهمیت و پوچی است که نه تنها انسانِ جدی و مصمم، در اهداف با ارزش خود حسابی برای آنها باز نمی کند بلکه این صنایع، موجبات به فساد کشیده شدن اخلاق، و تغییر فطرت انسانی و سرگرم شدن مردم به موارد پوچ و بیهوده به جای اهداف و مقاصد والا در زندگی می‌گردد.. (و برای صاحبان امر، تمامی هزینه‌های معنوی و مادی قابل توجیه است زیرا، مترجم) این صنایع سود زیادی در بر دارند و گردش پول در آنها بسیار بالاتر از صنعت‌های ضروری و مهمی است که حیات با عزت بشری بدان نیازمند است، برای مثال می‌توان در این زمینه به صنایعی چون سینما، تجهیزات و ابزارآلات زینتی و انواع مدهای مرسوم در صنایع پوشاک و لوازم خانه و یا ماشین‌های مختلف اشاره نمود.

منابع مذکور، راه‌های انباشت سرمایه و یا بهتر بگوییم بارزترین طُرُق افزایش سرمایه در سرمایه-داری است .. (لحظه‌ای با خود بیندیشید، مترجم) کدام سرچشمه، منبعی برای ازدیاد سرمایه است؟ کدام ابزار عادلانه‌تر است؟ کدامین ابزارها بر انسانیت انسان‌ها تاثیر چندانی ندارند؟

لطفاً نفرمایید این مسائل متعلق به سرمایه‌داری است و به حوزه‌ی دموکراسی ربطی ندارد! زیرا شما به هیچ وجه نمی‌توانید این دو مسأله را از یکدیگر تفکیک نمایید!

این سیستم دموکراسی است که با استفاده از مجالس و پارلمان‌هایش که درواقع نمایندگان مردم به حساب می‌آیند قوانینی را وضع می‌نمایند تا طی آنها سرمایه‌داری بتواند بدون آنکه با مخالفتی مواجه گردد در این حوزه‌ها ورود نماید و به راستی آیا کسی جرات دارد که در این مبحث ورود کند و با سرمایه‌داری به مخالفت برخیزد؟!

از طرفی دیگر، هم‌چنانکه دموکراسی، نمود وجهه‌ی سیاسی سرمایه‌داری است می‌توان مدعی شد که وجهه‌ی اقتصادی دموکراسی لیبرال نیز سرمایه‌داری می‌باشد.

ما ادعا نداریم - آن‌گونه که کمونیسم مدعی است - که اوضاع اقتصادی به افکار و عقاید و قوانین و مؤسسات در خدمتش شکل می‌بخشد بلکه می‌گوییم - و این را به صواب نزدیک‌تر می‌دانیم - که اوضاع اقتصادی و سیاسی (و همچنین اوضاع اجتماعی که بعداً در موردش سخن می‌گوییم) سیما و وجهه‌ی هماهنگ با نظام و فکری است که در جامعه حکم‌رانی می‌کند و تمامی این سیستم کلی به نوبه‌ی خود از اصلی مشترک و عاملی مستقل به نام انسان سرچشمه می‌گیرد و انحراف و یا درستی این عاملِ مستقل است که بر دیگر متغیرها تاثیر می‌گذارد به طوری‌که اگر این انسان، هدایت یافته باشد و بر نهج مستقیم الله‌ﷻ سیر کند، تمام جنبه‌های مختلف حیات و زندگی وی - از قبیل جنبه‌های اقتصادی، و سیاسی، و اجتماعی، و فکری و روحی و...- نیز رنگ الهی به خود می‌گیرد، ناگفته پیداست که این منهج، کلیتی است نظام‌یافته که تمامی اجزاء آن در ارتباط با یکدیگرند و در هماهنگی کامل باهم به سر می برند و به سوی هدفی واحد سیر می‌کنند اما در مقابل، اگر این انسان منحرف گردد، متناسب با میزان انحرافش، اوضاع اقتصادی، و سیاسی، و اجتماعی، و فکری و روحی و... وی نیز به انحراف کشیده می‌شود و به رنگ همان انحرافی که "انسان" به خود گرفته در می‌آید، بنابراین، توجه داشته باشید که نه اقتصاد، نظام سیاسی را شکل می‌بخشد و نه نظام سیاسی، اقتصاد را دگرگون می سازد بلکه هر دوی آنها - و سایر ابعاد حیات انسان - از انسان و فکری که انسان از آن تاثیر پذیرفته متأثر می‌گردند.

انحرافی که سرمایه‌داری را به عنوان وجهه‌ی اقتصادی، و دموکراسی را به عنوان سیمای سیاسی و تفکیک اجتماعی[۱۶] را به عنوان سیستم اجتماعی خود می‌پذیرد در وهله‌ی اول، انحراف از منهج و شریعت الهی است که به منظور اصلاح زندگی و برپایی قسط و عدل نازل گشته، و از طرفی دیگر، انحراف "فردیت لجام‌گسیخته‌ای" است که آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد و هر جا که تمایل دارد روان می‌گردد.[۱۷]

۱۳- تفکیک اجتماعی، مفهومی با سابقه طولانی در جامعه‌شناسی است و عمدتاً در نظریه‌های تغییر اجتماعی به کار می‌رود، این مفهوم به فرایندی اشاره دارد که طی آن، هر مجموعه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی به وسیله‌ی یک نهاد اجتماعی انجام می‌گیرد و بین نهادهای متفاوت اجتماعی، شکاف ایجاد می‌نماید. به عبارت دیگر، تفکیک، تخصصی‌شدن فزاینده‌ی بخش‌های جامعه و ناهمگونی در آن را نشان می‌دهد، مترجم.

۱۴- Laissez Faire , Laissez Passer

این "فردگرایی لجام‌گسیخته"، که سرمایه‌داری را برای سیمای اقتصادی خود انتخاب نموده، در جنبه‌ی اجتماعی خویش، شکل مجتمعی را به خود می‌گیرد که دارای روابطی تفکیک‌شده همراه با اصول منحرف اخلاقی است و در این انحراف، قطعات کلی آن هم‌چون تکه‌های یک پازل در کنار یکدیگر می‌نشینند و ضمن ایجاد هماهنگی در میان خود، موجودیت واحدی را شکل می-دهند و جدا شدن از همدیگر را غیرممکن می‌سازند!

برخی از افراد می‌گویند که برای سیمای سیاسی خود، از دموکراسی استفاده می‌کنیم اما می‌توانیم از هویت سرمایه‌داری لجام‌گسیخته‌ی آن چشم‌پوشی کرده (و ظاهر اجتماعی دیگری را انتخاب نماییم، مترجم) اینانی که این‌گونه فکر می‌کنند به شدت در توهم به سر می‌برند؛ همان توهم تلاش برای جدایی اجزاء یک نظام و بهره‌مندی از برخی جنبه‌ها و چشم‌پوشی از دیگر ابعاد آن! یا شاید این افراد از چیزی دیگر غیر از دموکراسی لیبرالی سخن می‌رانند که در این صورت ما از چارچوب و اصول آن بی-خبریم!!

هرگونه که می‌خواهید تصور کنید اما باید بدانید که دموکراسی لیبرال -آنچه که به صورت بالفعل وجود دارد نه آنچه که در ذهن‌ها جولان می دهد!- همانی است که سرمایه‌داری در سایه‌ی آن خود را پنهان می‌کند و با قواعد مورد نظر خویش به بازی می‌پردازد و در صفحات آینده، به تفصیل در مورد ابعاد مختلف بازی‌هایی که سرمایه‌داری در پسِ پرده‌ی نظام سیاسی که در دموکراسی لیبرالی، عینیت و مصداق یافته است به اجرا می‌گذارد صحبت خواهیم کرد اما در اینجا بر خود لازم می‌دانیم تا به دو نکته اشاره نماییم که در ظاهر باهم در تناقض‌اند اما در حقیقت اگر با دیدی عمیق بدان بنگریم هیچگونه تناقضی در آن نمی یابیم:

اول اینکه، ملت در سایه‌ی دموکراسی به به حقوق و ضمانت‌هایی دست یافته است و **دوم اینکه**، سرمایه‌داری، صاحب تام الاختیار و همه‌کاره‌ی میدان قانون‌گذاری است و تمامی این موارد را در ورای بازی دموکراسی به انجام می‌رساند.

برای رفع تناقض میان این دو واقعیت باید گفت که اولاً توده‌های مردم، حقوق اکتسابی‌شان را از طریق تلاش و جهد پیوسته و مستمر در واداشتن سرمایه‌داری به پذیرش حقوق مورد نظر به

دست آورده‌اند؛ بدین ترتیب که ملت، سرمایه‌داری را وادار به پذیرش و به رسمیت شناختن این امتیازات کرد و سرمایه‌داری نیز به اکراه، بدان‌ها تن در داد بنابراین، بیداری ملت از زمان قیام علیه فئودالیزم شکل گرفت نه در هنگام پذیرش دموکراسی، و **دموکراسی نتیجه‌ی انقلاب است نه علت و دلیل آن**.

دوم اینکه، سرمایه‌داری با زیرکی خاصی، لباس دموکراسی را ترک گفت و آن را بر تن ملت پوشاند و از خلال این امر و در لابلای آن، به سوی منافعش حرکت کرد و تمام مواردی را که جهت حمایت از مصالح خود در نظر داشت از این طریق به دست آورد و برای همه‌ی ظلم‌هایی که روا داشت توجیهاتی قانونی خلق نمود!

بنابراین مشاهده می نماییم که با آنکه سرمایه‌داری، تحت فشار ملت، از برخی از منافعش دست کشید اما این مسائل، تاثیر چندانی بر مصلحت‌های آنان نداشت و تنها چند قطره از دریای عظیم منافع، از سدّ مستحکم و قطور سرمایه‌داری به بیرون خزید! و هم‌چنان شاهد آنیم که سودهای هنگفت و نجومی نصیب‌شان می‌گردد، البته از جنبه‌ای دیگر نیز می‌توان به این عقب‌نشینی‌های جزئی نگریست؛ سرمایه‌داران از برخی خرده منافع چشم پوشیدند زیرا بیم آن می رفت که اگر این عقب‌گردهای تاکتیکی را به انجام نرسانند ممکن است کل ثروت و سامان خود را بر باد داده و هر آنچه دارند از کف برود! آنها با خود اندیشیدند و دیدند که بهتر است مشتی استخوان به سمت سگی گرسنه پرت کنند و بدین‌وسیله وی را سرگرم نمایند تا از خورده‌شدنشان توسط این جانور ممانعت به عمل آورند! آری! ترس از کمونیسم سبب شد تا غربی‌ها از برخی موارد عقب-نشینی کنند و از نابود شدن کل دارایی‌ها و متعلقات خود جلوگیری نمایند.

گمان دارم اکنون تناقض محسوس پیشین میان دو حقیقت مذکور از بین رفته باشد، سرمایه-داری، صاحب اصلی و تمام و کمال نظام است و بیشترین بهره را نیز از این سیستم می‌برد پس چرا بایستی از پوشاندن لباس آزادی- یا همان لباس آزادی، برابری و برادری-[۱۸] بر تن ملت واهمه داشته باشد!

۱۸- پروتوکول اول یهود می‌گوید: اشاعه‌ی کلماتی چون آزادی، و برابری و برادری در چهارگوشه دنیا به ما نسبت داده می‌شود، ما باید از عوامل‌مان که ناآگاهانه پرچم ما را با شور و شوق فراوان برافراشته‌اند سپاسگزار باشیم، می‌دانیم که کلمات مذکور در طول تاریخ همچون آفتی، رفاه، و صلح، و آرامش، و همکاری و اساس حکومت غیر یهودیان را نابود کرده‌اند.

اما بیائید تا این آزادی را بر اساس حقیقتش مورد بررسی قرار دهیم..

شکی نیست که انسان در دموکراسی لیبرال، آنچنان که از ظاهر امر پیداست، دارای آزادی کاملی است، وی آزاد است که تصمیماتش را شخصاً و بدون اعمال فشار از طرف فردی دیگر اتخاذ نماید و نظر خود را با آزادی هرچه تمام‌تر بیان کند و با استفاده از وسایل مختلف تبلیغاتی، دیگران را به سوی آن فراخواند و آزادانه به انتخاب نماینده‌ی خود در پارلمان اقدام نماید؛ همان نماینده‌ای که بر اعمال حکومت نظارت داشته و بر نشست و برخواست‌های آن إشراف دارد.

اما اجازه دهید تا در حقیقتی که در پس پرده‌ی این ظواهر آرمیده اندکی به تفکر بنشینیم (و مبحث را کمی بیشتر بشکافیم و عمق تحلیل خود را اندکی غنا بخشیم، مترجم).. چه کسی در این جامعه به تولید فکر برای این فرد می‌پردازد؟ به عبارت دیگر، چه کسی "آراء عمومی" را که این شخص برای اخذ تصمیماتش با آن روبروست شکل می‌دهد؟

به تاکید این رسالت بر عهده‌ی رسانه‌های جمعی است! رسانه‌ها و میدیاهایی از قبیل روزنامه، و رادیو و تلویزیون، و سینما، و خطابه‌ها و سخنرانی‌ها و انواع کتاب‌ها!

قصد ندارم در این مجال، به اختاپوس رسانه‌ای که در اختیار یهود است و به دنبال تامین منافع و مصالح آنهاست بپردازم - البته در زمان مقتضی همین کار را انجام خواهم داد - اما موقتا عرض می کنم که مالک اصلی رسانه‌ها، سرمایه‌داری (با صرف نظر از ملتی که بدان تعلق دارد) است، (برای درک این مسأله به این نکته توجه فرمایید که مثلاً، مترجم) صنعت روزنامه‌نگاری -که همچنان از مهم‌ترین رسانه‌های تاثیرگذار در جامعه است - بدون کمک خارجی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد، زیرا هزینه‌ی تمام‌شده‌ی آماده‌سازی و چاپ روزنامه، چندین برابر پولی است که در قبالِ خرید آن از مردم اخذ می‌شود، ضمناً تمام این درآمدها به خود اصحاب رسانه که در چاپ و نشر آن دخالت داشته‌اند بر نمی‌گردد زیرا این وسط، حداقل با دو واسطه مواجهیم؛ یکی توزیع کننده‌ی کلان است که روزنامه را جهت فروش در بین فروشندگان خرد توزیع می کند و دیگری، همان خرده فروشی است که روزنامه را به ملت می رساند، به عنوان مثال، فرض کنید قیمت روزنامه‌ای صد تومان باشد، حال قابل پیش‌بینی است که حداقل پنجاه تومان این درآمد به جیب واسطه‌های خرد و کلان سرازیر می‌شود و مابقی آن همراه با نسخه‌های به فروش-نرفته، که عایدی‌ای برای صاحبان روزنامه در بر نداشته، برگشت می‌خورد، پس چگونه این روزنامه

هزینه‌های خود را پوشش می دهد و به سودهای کلان دست می‌یابد؟ (بایستی دانست که، مترجم) روزنامه‌ها – اساساً – بر تبلیغات متکی‌اند و این تبلیغات ممکن است از هر جایی سرازیر شود! ناگفته پیداست که تبلیغات در دستان پرتوان شرکت‌ها و مؤسسات صنعتی است، به عبارت دیگر، در اختیار سرمایه‌داری است، بنابراین کافی است برای کُشتن هر روزنامه‌ی آزاد اندیشی که به دایره‌ی مصالح حقیقی سرمایه‌داری نفوذ می کند، تبلیغات از آن دریغ داشته شود تا به خاک سیاه فقر بنشیند البته حساب روزنامه‌هایی را که به گونه‌ای سطحی و بدون پرداختن به ریشه‌های اصلی به انتقاد از وضع موجود می‌پردازند از این قضیه مستثنی کنید چرا که این کار در نهایت به سود سرمایه‌داری ختم می گردد.[۱۹]

(با خود اندکی درنگ کنید...، مترجم)

اگر روزنامه‌ای که تاثیر انکار نشدنی بر "افکار عمومی" دارد تا این حد در قبضه‌ی قدرت سرمایه-داری باشد بایستی انتظار این را نیز داشته باشیم که افکاری که تولید می‌کند و منتشر می‌نماید نیز همانی باشد که سرمایه‌داری می‌خواهد و یا حداقل، با مصالح حقیقی سرمایه‌داری در تعارض نباشد.

به مانند همین روزنامه، دیگر رسانه‌ها نیز در همان دستان شروری قبضه شده‌اند که تفکرات مردم را جهت می‌دهند و نقطه‌نظرات آنان را شکل می‌دهند!

اکنون با بررسی سه مثال، به چگونگی شکل‌گیری "افکار عمومی"[۲۰] در مسائل سیاسی، و اجتماعی و اقتصادی می‌پردازیم، افکاری که در نگاه اول، گمان می‌رود که به خودی خود شکل

۱۹- فیصل قاسم، مجری مشهور برنامه‌ی الاتجاه المعاکسِ شبکه الجزیره، در یکی از خاطراتش، ضمن نکوهش اعتماد بالای اعراب به تحلیل‌های روزنامه‌های غربی می‌گوید که در غرب، نویسنده‌ها و روزنامه‌نگارانی هستند که قلم خود را به بهای اندکی می‌فروشند، در ادامه می‌گوید که در یکی از دانشگاه‌های اروپایی جهت تحلیل اوضاع روزنامه‌ها و رسانه‌های عربی دعوت شده بودم و با رئیس دانشکده در این مورد صحبت می نمودیم، گفتم که در گذشته، برخی از دولت‌های عربی، روزنامه‌نگارانی را با یک ساعت مچی رولکس می‌خریدند تا به نفع آنان قلم‌فرسایی کنند اما در کمال تعجب، رئیس دانشکده این‌گونه به من پاسخ داد: خوش به حال آن روزنامه‌نگاری که آن‌قدر قلم خود را گران فروخته است، در غرب روزنامه‌نگارانی داریم که با یک ساعت سواچ پلاستیکی نیز خود را می‌فروشند!!، مترجم.

۲۰- لرد مشهور انگلیسی، جرج ناتانل کرزون (George Nathaniel Curzon, ۱۹۲۳) می گوید: دنیا صفحه‌ی شطرنج بزرگی است که در آن، زیباترین بازی‌ها را به نمایش می گذاریم، مترجم.

گرفته و مسیر مطلوب و دلخواه را طی نموده‌اند اما با کنکاش بیشتر، مشخص می‌شود که با تمام وجود در خدمت مصالح سرمایه‌داری بوده و بدان خدمت کرده‌اند!

فرض را بر آن بگیرید که مصالح چنین ایجاب می‌کند که در مکانی خاص از کره‌ی زمین جنگی رخ دهد و این امر از جهات مختلف، مطلوب سرمایه‌داری است! به عنوان مثال، یکی از جهات، بحث فروش سلاح است که صنعتی بسیار پرسود بوده و منافعی نجومی برای صاحبان آن در بر دارد (فعلاً در مورد اینکه از قدیم‌الایام تجارت اسلحه‌ی دنیا در دست یهودیان بوده[۲۱] سخنی به میان نمی آوریم!)، حال بپردازیم به اینکه چگونه افکار عمومی را آماده می‌کنند تا اولاً جنگ را بپذیرد و دوماً از لحاظ روانی برای آن آماده شود و هیجانات لازم در وی ایجاد گردد و در گام سوم، اوضاع طوری پیش رود که خود ملت، خواهان انجام جنگ باشد!

فرایند این‌گونه آغاز می‌شود که روزنامه‌ها و دیگر وسایل ارتباط جمعی اقدام به نشر اخبار کوتاه و هیجان‌برانگیزی از مسأله می‌نمایند که افراد غافل از پس پرده - در اکثر مواقع، افکار عمومی در این ردیف قرار می‌گیرند- آن‌را صرفاً نوعی اطلاع‌رسانی می‌پندارند، اندکی بعد، مدت زمان و هم‌چنین عمق تحلیل‌ها در مورد آن افزایش می‌یابد و سپس به خبر روز تمامی رسانه‌ها مبدل می‌گردد و هر روز، روزنامه و رادیو و تلویزیون از آن سخن می رانند... و هر روز به ایجاد هیجانات می‌پردازند تا جامعه را از لحاظ روانی شارژ نموده و آنان را از درون برای پذیرش این امر کاملاً مهیا سازند آن‌گاه رسانه‌ها به بررسی نظریات عامه‌ی مردم در مورد این قضیه می‌پردازند انگار که آنان پیشتر این افکار را شکل نداده‌اند! (این رسانه‌ها پس از حیله گری‌هایشان و پس از بررسی نقطه نظراتی که قبلاً جهت داده‌اند، مترجم) با افکار عمومی به هیجان آمده مواجه می‌شوند! و چاره‌ای جز این نمی‌یابند که از دولت بخواهند به این هیجانات پاسخ بگوید! و در نتیجه، حکومت شروع به آماده نمودن خود می‌کند.. آنگاه شراره‌های جنگ شعله‌ور می‌گردد و تجهیزات و ادوات جنگی به فروش می‌رسند و با وسیله‌ای مشروع، اهدافی نامشروع اکتساب می‌گردد!

۲۱- به همین علت است که یهودیان همیشه منادیان اصلی جنگ بوده‌اند و الله‌ﷻ در این مورد می‌فرمایند: ﴿كلما أوقدوا نار للحرب أطفأها الله﴾ «آنان هر زمان که آتش جنگی (علیه پیغمبر و مؤمنان) افروخته باشند، الله آن را (با شکست ایشان و پیروزی پیغمبر و مؤمنان) خاموش ساخته است. (سورة المائدة: ۶۴)

در جنگ جهانی دوم که تقریباً بیشتر این کره‌ی خاکی را در برگرفت و حدود ۴۰ میلیون انسان را در کام مرگ فرو برد (این رقم سوای غیر نظامیان کشته‌شده‌ای است که توسط جنگ افزارهای مختلف جان خود را از دست دادند و در این آمار، کشته‌های بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی به حساب نیامده‌اند)، روزنامه‌های متحدین (منظور دموکراسی‌خواهان اروپای غربی و آمریکاست) شروع به نگارش مطلب در مورد هیتلر و تجهیزات وی برای جنگ، و پیامدها و بحران‌های احتمالی آن (خصوصاً بحران گذرگاه دانزگ[۲۲] که به عنوان اولین جرقه‌های جنگ جهانی اول شناخته می‌شود) نمودند و در باره‌ی نازیسم و نظام دیکتاتوری نازی و دشمنی‌اش با آزادی و دموکراسی و حقوق انسان و... قلم‌فرسایی کردند و گفتند که بر دموکراسی‌خواهانی که دنیای آزاد را شکل داده‌اند واجب است که این فرد قلدر دیکتاتور را که یکته‌تازی نموده و جامعه‌ی بشریت را به چالش کشیده، تادیب نمایند و سرجایش بنشانند! در اینجا به دنبال اثبات آن نیستیم که کدامین یک از طرفینِ این نزاع بر حق بوده‌اند، و (البته باید توجه داشت که، مترجم) تمامی چیزهایی که رسانه‌های "دنیای آزاد" از هیتلر نوشتند واقعیت داشت چرا که هیتلر در عمل، دیکتاتوری مستبد و فردی نژادپرست بود که ادعای برتری نژاد آریایی داشت و به شدت در جنون برتری این نژاد گرفتار آمده بود و تلاش می‌نمود تا تمام عالم را تحت سلطه‌ی آن در آورد اما به راستی تفاوت "جبهه‌ی متحدین" با وی در چه بود و آنان نسبت به هیتلر، از چه برتری و مزیتی برخوردار بودند؟ آیا غیر از این بود که آنها نیز به مانند هیتلر، طاغوتانی بودند که بر دنیا حکم‌رانی می‌کردند و بیشتر دنیا را زیر چکمه‌های تمدن "مرد سفید" خوار و ذلیل نمودند و "مرد سفید" را تنها شخصیت شایسته برای مدیریت این کره‌ی خاکی پنداشتند؟ و به راستی این "مرد سفید" چه ویژگی‌های حقیقی‌ای داشت که از سایر آدمیان جدایش می‌ساخت و او را شایسته‌ی زعامت و ریاست انحصاری بر کل جهانیان قرار می داد؟

مواردی که رسانه‌های غربی در باره‌ی هیتلر می‌گفتند و می‌نوشتند واقعیت داشت، اما در آنچه که برای خود بر می‌شمردند، و در اینکه خود را حامیان آزادی و حقوق انسان می‌دانستند از صداقت گفتار و کردار برخوردار نبودند زیرا پس از آنکه فاتح نبرد گشتند تمامی وعده‌های خود را به باد فراموشی سپردند و باد در گلو انداختند و با کمال پررویی به ملت‌ها گفتند که: ما از شما

۲۲- ویستر پلات یا یا گذرگاه دانزگ، شبه جزیره‌ای است که در شمال لهستان و در دریای بالتیک واقع شده است، مترجم.

در برابر نازی‌ها حمایت نمودیم و شما بایستی هزینه‌ی این حمایت را بپردازید و این هزینه عبارت بود از اینکه ملت‌ها در مقابل‌شان سرخم کنند و در مدار آنان بگردند و در خدمت مصالح-شان باشند.

حال بیایید راه‌کار روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها را برای این مسأله جویا شویم!

آنچه که مطلوب می‌نمود این بود که افکار عمومی را برای جنگ آماده سازند اما این تنها هدف نبود زیرا در ورای آن، چیزی دنبال می‌شد که خطرش، کمتر از هدف اول نبود: آری! **ایجاد و تشکیل دولت اسرائیل!**

پس بایستی اکنون تمامی رسانه‌ها در مورد طغیان و سرکشی هیتلر و وحشی‌گری‌های وی در نسل‌کشی و شکنجه‌ی یهودیان سخن برانند ... تا آنکه روح عمومی را به جوشش در آورند و با قلم‌فرسایی فراوان آن را برای جنگی مهیا سازند که پیشتر به شدت از آن تنفر داشت، و برای همدردی با یهودی آماده نمایند که پیشتر به شدت نسبت به آن اکراه داشت!

نتیجه آن شد که رفته رفته، مساله‌ی جنگ به امری عادی تبدیل شد و اکنون این مردم پرشور بودند که به شدت برای جنگ اشتیاق داشتند و بر حکومت‌هایشان فشار می‌آوردند تا با هیتلر وارد جنگ گردند؛ هیتلری که زمین را به سوی نابودی و تباهی سوق می‌داد و در جهت انهدام تمدن بشری گام بر می‌داشت و اکنون مستحق آن بود که درسی فراموش‌نشدنی به وی داده شده و تادیب گردد!

به تدریج مردم با یهودیانی که گرفتار شکنجه‌گاه‌های نازی‌ها بودند و زنده زنده در کوره‌ها سوزانده می‌شدند ابراز همدردی می‌نمودند،[۲۳] و افکار عمومی در جهت ضرورت ایجاد وطنی برای یهود در سرزمین فلسطین جهت داده می‌شد.[۲۴]

۲۳- ما این قضیه را که یهودیان دز زمان هیتلر تحت شکنجه قرار گرفتند انکار نمی‌نماییم اما معتقدیم که حجم این مسائل بسیار اندک بوده و رسانه‌های غربی به شدت در این زمینه بزرگ‌نمایی و اغراق کرده‌اند، نویسنده‌ای آلمانی که در اصل یهودی است ادعا می‌کند که این خود یهودیان بودند که به گونه‌ای تعمدی هیتلر را به سمت شکنجه‌شان سوق دادند تا بتوانند آن را دست‌مایه‌ای جهت مظلوم‌نمایی و مطرح نمودن قضیه‌ی فلسطین قرار دهند و با این توجیه که آنان ملتی رنج دیده و آواره هستند بتوانند سرزمینی برای خود داشته باشند.

۲۴- ویلیام کار معتقد است که وقوع جنگ جهانی دوم نتیجه‌ی دسیسه‌ی یهودی‌ها بود و آنان خواستند از این مسئله جهت ایجاد وطنی برای خودشان استفاده کنند و ما نیز این نظر را تایید می‌نماییم.

سپس شور و حماسه، و تب جنگ به اندازه‌ای در میان ملت‌ها اوج گرفت که کل کشورهای غربی درگیر آن شدند و همدردی با یهود چنان شدت گرفت که اعراب به خاطر دفاع از سرزمین‌شان و راضی نگشتن به تقدیم دو دستی مملکت و وطن‌شان به ملت برگزیده‌ی الله!! مجرم و گنه‌کار قلمداد شدند!!

***

حال فرض کنید که مسأله‌ی مطلوب و مورد نظر سرمایه‌داری این است که نظام خانواده از هم بپاشد و فساد اخلاقی گسترش یابد و آنان خواهان این باشند که زن را بر علیه سرپرستی مرد بر وی، بشورانند...

روزنامه‌ها شروع به قلم‌فرسایی در مورد ازدواج زودهنگام نموده و ضمن بر شمردن معایب و آثار سوءش، (آن را به شدت مورد تهاجم قرار می‌دهند و، مترجم) به نشر مواردی چون عدم آشنایی کافی زوجین با جنس مخالف به علت عدم اختلاط کافی با آن، و کم بودن تجربه‌ی زندگی زوجین کم سن و سال، و پایین‌بودن اندوخته‌ی ذهنی‌شان در زمینه‌ی تربیت اولاد و اینکه فرزندانی که در اوایل زندگی والدین جوان به دنیا می‌آیند از سوءتربیت رنج می‌برند و... می‌پردازند، آن‌گاه نتیجه می‌گیرند که ازدواج باید به تاخیر افتد و در کنار آن بایستی اختلاط میان دو جنس برقرار شود تا در مورد جنس مخالف، دانش و مهارت بیشتری به دست آید و تجربه‌ی لازم جهت ازدواج کسب گردد، همچنین لازم است پس از ازدواج، زاد و ولد فرزندان به تاخیر افتد تا والدین بتوانند از عهده‌ی تربیت بهینه‌ی فرزندان‌شان برآیند! و آنقدر به صحبت پیرامون ضرورت باهم بودن دو جنس ادامه می‌دهند و به اندازه‌ای آن‌را در گوش مردم می خوانند که "افکار عمومیِ" شکل گرفته که بیشتر رغبتی به این بحث نشان نمی‌داد اکنون از درب موافقت با آن بیرون می‌آید، و این قلم‌فرسایی تا جایی ادامه می یابد که شور و شوق به نسبت مساله را در دل مردم بر انگیزانند و افکارشان را به سمتی جهت دهند که مخالف اختلاط را تندرو و دگم و مرتجع بخوانند و ضمن متهم کردنش به کوته فکری و عقب‌ماندگی، او را گوساله‌ای تکامل‌یافته بدانند که مستحق سرزنش و نکوهش می‌باشد!

به زن القا می‌کنند که ازدواج زود هنگام و بارداری و وضع حمل، زیبایی‌اش را زائل می سازد و روحیه‌اش را تضعیف کرده و از شور و نشاط زندگیش می‌کاهد و سبب آن می‌شود که دیگر نتواند

در فعالیت‌های جامعه دوشادوش مردان شرکت کند و ایفای نقش نماید، و رسانه‌ها به اندازه‌ای روی این قضیه مانور می‌دهند که زن از فطرت خود روی بر می‌گرداند و در نظرگاهش، ازدواج تبدیل به قید و بندی می‌گردد که وی را کاملاً محدود می‌سازد، و بارداری و وضع حمل، کار مضری تلقی می گردد که جمال و زیبایی‌اش را تهدید می‌کند (و او را به پیری و فرسودگی زودرس مبتلا می‌سازد، مترجم) و خانه‌داری را (کاری پیش پا افتاده و بی‌ارزش، مترجم) می‌بیند که نه تنها انرژی‌های مثبت وی را می‌گیرد بلکه کرامت انسانی‌اش را نیز لگدمال می‌کند، این زن اکنون، تغییر یافته و به جای آنکه گریه‌ی بچه را دوست بدارد و آن را نشانه‌ای از تحقق رسالت و وظیفه‌ی خود بداند و به عنوان شاهدی بر اثبات استعداد ذاتی‌اش در تولید مثل و زاد و ولد و رسیدن به خودشکوفایی بدان بنگرد از آن نفرت پیدا می‌کند و از خانه متنفر می‌گردد و حتی اگر به ازدواج تن در دهد با انواع وسایل و ابزار جلوگیری از بارداری، از مادر شدن اجتناب می‌ورزد تا خدای ناکرده زیبائیش تباه نگردد!

در اثر القائات رسانه‌ها، زن این‌گونه دنیایش را در ذهنش به تصویر می کشد که: من حق دارم به صورت آزادنه و بدون هیچ‌گونه قید و بند اخلاقی و یا اجتماعی از زندگی‌ام لذت برم، اگر مرد با من صادق باشد می‌توانم با وی رابطه داشته باشم حتی اگر با او پیمان ازدواج نبندم! من حق دارم ازدواجم را به تاخیر بیندازم تا روحیه‌ی آزادی‌خواهی‌ام را ارضا نمایم، من حق دارم بارداری را به تاخیر بیاندازم تا حاملگی، سدّ راهم نگردد و بتوانم در چرخاندن چرخ‌های اجتماع مشارکت داشته باشم و از زیبایی‌هایم در جشن‌ها و پایکوبی‌ها لذت برم و استفاده بنمایم.

آری! این‌گونه است که این دست مسائل در چارچوبی به اسم "دیدگاه جهانی در مورد زن" قاب می‌گردد و به دیوار ذهن افکار عمومی آویزان می‌شود و نه تنها زنان، بلکه مردان نیز آن مقررات را حاصل خرد جمعی می‌دانند که بایستی پاس داشته شود! و مخالفینِ آن را، دیوانه‌هایی کودن می‌خوانند که اسیر اوهام‌اند و سالیان سال است که در زباله‌دان تاریخ دفن شده‌اند و راه بازگشتی برای‌شان وجود ندارد.

***

فرض کنید رسانه‌ها می‌خواهند فعالیتی ربوی را در جامعه به عنوان عامل بقای زندگی معرفی نمایند، اینجاست که این وسایلِ ارتباط جمعی در مورد زندگی خانواده‌هایی که دچار درد و رنج

شده‌اند داستان‌سرایی می‌کنند و به دنبال این‌اند که مشاعر و احساسات توده را درباره‌ی این معضل اجتماعی بیدار نمایند (آنان تعمداً از این نکته غفلت می ورزند که علت اصلی به وجود آمدن این مسائل در جامعه و عامل انتشار آن، فروپاشی بنیان خانواده و اضمحلال روابط اجتماعی در جامعه‌ی صنعتی سرمایه‌داری است و این پنهان‌کاری به این منظور صورت می‌گیرد که مردم از دست‌های پشت‌پرده‌ای که این بازی‌ها را خلق کرده‌اند غافل باشند و از این حیله‌گری‌ها بویی نبرند تا نقشه‌ی شوم‌شان برملا نگردد و توده، راه‌حل واقعی را برای رفع این مسأله نشناسد؛ همان راه‌حلی که عبارتست از ایجاد همبستگی اجتماعی در داخل و خارجِ سازمانِ خانواده و مکلف کردن دولت به تحت پوشش قرار دادن خانواده‌های مستضعف و تهیدست و بی‌سرپرست)،[۲۵] در این حالت، رسانه‌ها به بزرگ‌نمایی در مورد خدمات "شرکت‌های بیمه" و فعالیت‌های ارزشمند آن می‌پردازند و از خانواده‌هایی سخن می‌رانند که خود را تحت پوشش بیمه قرار داده‌اند و با هیچ باد و طوفانی نمی‌لرزند! تلاش این رسانه‌ها تا آنجا پیش می‌رود که دیگر کسی در زمینه‌ی وجود شرکت‌های بیمه و بهره‌مندی از خدمات آنها نه تنها کوچک‌ترین شکی به خود راه نمی‌دهد بلکه این شرکت‌ها را جزء لوازم ضروری و حیاتی دنیای جدید می‌پندارد که هیچ گریز و گزیری از آن وجود ندارد! اینجا دیگر کسی از سودهای کلان و نجومی شرکت‌های بیمه‌ی ربوی سخنی به میان نمی‌آورد! و کسی از اقساط ربوی که مومنان! می‌پردازند سخنی به میان نمی‌آورد!...

و بدین ترتیب، این شرکت‌ها نه تنها تبدیل به پاره‌ی تن دنیای معاصر می‌گردند بلکه آن‌قدر روتین و تکراری می‌شوند که کسی حتی به فکر جانشینی برای آنها نیست و حتی به ذهنش نیز خطور نمی‌کند که آیا بدیلی برای آنها می‌تواند وجود داشته باشد یا خیر؟ و به تدریج "افکار عمومی" حول این موضوع شکل می‌گیرد و حصاری از خرد جمعی، که مقررات زندگی را برای مردم وضع می‌نماید، گرداگرد آن را می‌پوشاند!![۲۶]

۲۵- این (تکافل اجتماعی، مترجم) همان نظامی است که مکلف به سرپرستی و محافظت روابط خانواده و مجتمع می‌باشد و همانی است که بیت المال را برای مسلمین ایجاد می‌کند تا نیازمندان را تحت پوشش خود گرفته و حاجات حاجت‌مندان را برآورده سازد.

۲۶- این حصار به اندازه‌ای محکم چیده شده که اکنون در جهان اسلام، هر کس که با شرکت‌های بیمه که اساس ربوی دارند مخالفت ورزد و معتقد باشد که مبنای شرعی ندارند به شدت مورد هجمه قرار می‌گیرد و به جهالت و جمود فکری متهم می‌گردد.

اگر افکار عمومی‌ای که پایه و اساس نظام دموکراسی است - حداقل در ظاهر امر - این‌گونه ساماندهی و سازماندهی می‌گردند پس چگونه می‌توانیم ادعا نماییم که دموکراسی در حقیقت همان حکومت توده‌هاست؟

فردی عادی -که گاهی وی را "مرد خیابانی" نیز می‌نامند انگار که هیچ وابستگی و تعلق خاطری ندارد- را در نظر بگیرید که به احوالات شخصی خود مشغول بوده و از اوضاع عمومی غافل مانده است و دیدگاهی مستقل در مورد مسائل مختلف ندارد، چرا وی چنین حالتی دارد؟

برای این امر دو علت می‌توان ذکر نمود:

علت اول، تا حدودی کلی است و منحصر به عصر و زمانی خاص نمی‌باشد و عبارت است از اینکه عامه‌ی مردم، از رغبت (و فرصت، مترجم) کافی برای پرداختن به امور عمومی زندگی و اندیشیدن عمیق درباره‌ی آن بی بهره می باشند، و به وسایل مورد نیاز این امر از قبیل امکانات مادی مطلوب، و قدرت تفکر عمیق، و دوراندیشی و تسلط بر اسباب و نتایج پیدا و پنهان مجهز نیستند در نتیجه، تمایل دارند که این امور را به افرادی خاص واگذار نمایند و به آنان اعتماد کنند تا آنها عهده‌دار حلّ و فصل این دست مسائل گردند.

علت دوم، که در جوهره‌ی دموکراسی لیبرالیستی نهفته است و به ذاتِ تمامی جاهلیت‌ها بر می‌گردد - و در این جاهلیت نوین که یهودیان همواره آن را رصد می‌کنند و بر آن اشراف دارند نمود بیشتری دارد - عبارت است از منحرف کردن "مرد خیابانی" از مسائل عامه و عمومی، و ممانعت از ایجاد تفکری عمیق و مستقل از محیط اطراف، به وسیله‌ی مشغول ساختن ذهن وی به امور معیشتی و لذت‌های مختلف و مهیج دنیایی.

می گوییم که این مساله در تمامی جاهلیت‌ها موجود است تا صاحب قدرتان، بال قدرت خود را بگسترانند و اجازه ندهند که بیدارگران توده به قدرت راه یابند، زیرا اگر توده‌ها از خواب غفلت برخیزند حقوقی را مطالبه می‌نمایند که قدرتمندان به یغما برده‌اند و به وسیله‌ی آن، موجبات قدرتمند شدن خود را فراهم آورده‌اند.. اما (سرگرم کردن اذهان عمومی و دور ساختن‌شان از مسائل جامعه، مترجم) در این جاهلیت به شدت پیش می‌رود زیرا یهودیت -یا به قولی دیگر، سرمایه‌داری!- همواره مردم را به اموری مشغول می‌سازد که برای سرمایه‌داری سودآوری بیشتری

داشته باشد، مردم، امروزه دغدغه‌ی نوع یخچال دارند و فردا به فکر ماشین‌اند و پس فردا در اندیشه‌ی عوض‌کردن مدل ماشین‌هایشان می باشند چرا که دیگر کلاس اجتماعی بالاتری را برای آنان به همراه ندارند!! همچنین آنان توده‌ها را با انواع لهو و لعب‌ها سرگرم می‌سازند؛ و امروز به سینما مشغول‌شان می‌کنند و فردا آنها را به انواع اماکن تفریحی و تماشاخانه‌ها می‌برند، و پس فردا به مجالس رقص و آنگاه به تفریح‌گاهها دعوت‌شان می‌کنند، امشب با دختری هستند و فرداشب با خانمی دیگر، امروز در یک مهمانی مختلط حضور به هم می‌رسانند و فردا در جایی دیگر، و این‌گونه است که سرمایه‌داری - و یا به عبارت دیگر، یهودیت!- به سودهای کلان چندوجهی دست می‌یابد؛ سود مالی، و سود به فساد کشاندن "غیر یهود"،[۲۷] و سود اغفال مردم از آنچه در اطراف‌شان می‌گذرد، و توطئه‌گران با استفاده از این موارد، به توطئه‌چینی می پردازند و در پناهگاهی مصون از بیداری توده‌ها به سر می‌برند!

اگر حقیقت این‌گونه است پس آن افکار عمومی حقیقی که رویکردهای سیاسی را در دموکراسیِ لیبرالیِ سرمایه‌داری به وجود می‌آورد و تدوین می‌کند کجاست؟ (باید اعتراف نماییم که، مترجم) به تاکید، این مهم صرفاً در دستان توانمند صاحبان سرمایه است و بس، همان‌ها هستند که نقشه‌های سیاسی را ترسیم می‌کنند و از طریق رسانه‌های ارتباط جمعی، افکار عمومی را بنیان می نهند و بدان جهت می‌بخشند و آن را به هر رنگی که مطلوب‌شان باشد در می‌آورند. و به طور قطع، سمت و سو دادن به افکار عمومی در همان جهتی است که مصالح گروه مورد نظر تامین گردد و برای رسیدن به این مهم، هیچ ایرادی ندارد که بخشی از خرده‌ریزها در اختیار ملت قرار گیرد چرا که در غیر این‌صورت، سگ‌های گرسنه‌ای به وجود می آیند که بقای ثروتمندان را به خطر می اندزاند!

درست است که در دنیای واقعی، با نمایندگانی مواجهیم که در پارلمان حضور دارند و می‌توانند در مورد هر آنچه که می‌خواهند اظهارنظر کنند اما واقعاً بیایید و با خود بیندیشید که این نمایندگان چه کسانی هستند؟! آیا بر طبق اصول نظری که در دموکراسی وجود دارد، هر انسانی می‌تواند به پارلمان راه یابد و در آنجا به اداره‌ی امور بپردازد؟ آیا برای هر انسانی، دست‌یابی به

۲۷- از دیدگاه یهویان، تمام غیر یهودیان دنیا و به عبارت دیگر، أممیین، برای خدمت به **"شعب الله المختار"** و یا ملت برگزیده الله که همان ملت یهود است خلق شده‌اند، مترجم.

کرسی پارلمان مقدور است؟ بی‌شک کارزار انتخابات، کارزاری هزینه‌بردار بوده و مستلزم صَرف هزینه‌ی هنگفتی است که تنها توانگران از عهده‌ی آن بر می‌آیند (و ناگفته پیداست که حتی در مخیله‌ی طبقه‌ی فرودست و مستمند جامعه هم نمی‌گنجد که روزی در فکر کرسی مجلس باشد، مترجم) و اگر این نماینده‌ی انتخاب شده، از طیف مرفهین باشد چه چیزی وی را به تفکر در مورد طبقه‌ی تهیدست وا می دارد؟ به تاکید که اینان به دید مستمند به آنان نمی‌نگرند! بلکه از دید اینان! آنان! دشمنانی حسود و طماع‌اند که به دنبال کاستن از دارایی و سود ثروتمندان می‌باشند، همچنین، این مرفهین! چنین می نگرند که آن فرودستان، موجوداتی بی‌خاصیت‌اند که بدون اینکه خالق چیزی باشند در پی آنند که از همه‌ی دارایی‌های "خواص" بهره بگیرند؛ همان "خواصی" که با زیرکی و هوشیاری خود، از ساقط شدن ارزش‌ها و هنجارهای انسانی توسط فرودستان جامعه جلوگیری نموده و می‌نمایند!

ما پذیرای این حقیقت می باشیم که برخی از اقشار فقیر و متوسط جامعه، نامزد انتخابات می‌شوند و برنده‌ی میدان انتخابات نیز می‌گردند، اما اینان چگونه این پله‌های موفقیت را طی کرده‌اند؟!! این افراد (هیچ‌گاه نمی‌توانند به صورت مستقل در انتخابات شرکت نمایند و انتظار پیروزی داشته باشند بلکه، مترجم) بایستی خود را در یک حزب جای داده و به صورت حزبی وارد کارزار انتخابات گردند، در این صورت است که احزاب، هزینه‌های انتخاباتی آنان را بر عهده می‌گیرند؛ هزینه‌هایی که برای یک فرد می‌تواند بسیار سنگین و کمرشکن باشد.

آن هنگام که انسان به یک حزب و یا یک جریان ورود پیدا می کند از لحاظ روانی کاملاً دگرگون شده و به آدم دیگری مبدل می‌گردد و در دنیای سیاست کارآزموده و کارکشته می‌شود، در این هنگام، فرد و حزب مطبوعش در یکی از دو حالت قرار می‌گیرند که سومی ندارد! یا این حزب، دولت و کابینه را در دست دارد که در این صورت، شخص مجبور است تمامی کارهای دولت را **تایید** نماید و فرقی نمی‌کند که آیا باطن وی از این کارها خشنود است یا ناخشنود، و یا با جریان حاکم و در قدرت، در تعارض می‌باشد که در این وضعیت، ملزم به **مخالفت** با تمامی تصمیمات و فعالیت‌های دولت است - البته به استثنای تصمیماتی که در ارتباط با مصالح عمومی سرمایه-داری باشد - حتی اگر در باطن هم با آن اقدامات مشکلی نداشته باشد.

حزب معارض تا زمانی که در موقعیت تعارض قرار دارد شعارهایی از قبیل "عدالت و انسانیت و احترام به ارزش‌ها و مبادی انسانی" سر می‌دهد و آنگاه که به قدرت می‌رسد همان رفتارهایی را به نمایش می گذارد که پیشتر از آنها انتقاد کرده بود و در اینجاست که جایگاه مخالفان و موافقان حکومت سابق، عوض شده و روال‌ها طبق معمول از سر گرفته می‌شوند.

به عنوان مثال، اگر به کارنامه‌ی حزب کارگر انگلیس نگاهی بیندازیم با اتفاقی مضحک روبرو می‌شویم! می‌بینیم که هرگاه این حزب در تعارض با جریان حاکم است ندای ضرورت ازدیاد دست‌مزد کارگران سر می‌دهد و آن‌گاه که به قدرت می‌رسد شعارهای خود را به باد فراموشی می‌سپارد - و یا توانایی برآوردن آنها را ندارد - و باز بر سیرت حزب محافظه‌کار سیر سلوک می‌کند و از ترس تورم، دست‌مزدها را ثابت نگه می‌دارد!

و این واقعیت را نیز می‌پذیریم که انسان‌های آزادی‌خواه و آزاد اندیشی نیز به مجلس راه می‌یابند که حق‌گو هستند و با جرات هرچه تمام‌تر به انتقاد از دستگاه حاکمه می‌پردازند و به دنبال احقاق حق افراد روان می‌گردند اما به راستی این افراد در مجلس چند نفرند و از چه جایگاهی و چه وزنی برخوردارند؟

در مجالس، تصمیمات بر مبنای رای‌گیری و اکثریت آراء اتخاذ می‌گردد، اتخاذ تصمیمات بر این مبنا در اصل، مبنایی عادلانه و منصفانه است اما هنگامی این عدالت و انصاف ظهور و بروز می‌کند که رای‌دهندگان، انسان‌هایی شایسته و عادل بوده و دنباله‌رو هوی و هوس، و سرگردان در وادی شهوات نباشند، زیرا اگر این افراد، فاقد سلامت روحی و روانی مناسب باشند و به دستورات حزبِ در راس حکومت و یا حزب معارض پایبند باشند در این حالت، رای اندک افراد شایسته و صلاحیت‌دار، در میان آراء زیاد دروغگویان تضییع می گردد! و در خلال همین بازیِ آزادی و دموکراسی و نماینده‌گزینی و پارلمان! است که مصالح سرمایه‌داری به اجرا گذاشته می شود و البته ناگفته نماند که در این گیرودار، خرده‌ریزهایی نیز برای فریب افکار عمومی و یا کاستن از فشارهای وارده، از این مصالح کنده می‌شود!

اما آزادی حقیقی‌ای که دموکراسی به آدمیان می‌بخشد و انگار که برای إعطای آن نیز خلق شده،آزادی "شخصیت" است؛ آری! همان "آزادی الحاد و بی دینی" و "آزادی فساد اخلاقی"! و

گویا در این آزادی همه سهیم‌اند: معارضان، و موافقان، و ملت و سرمایه‌داران، و حاکمان و محکومان!

دموکراسی لیبرالی، آزادی را آن هنگام که باید بگشاید محدود می‌سازد و زمانی که باید مقیدش نماید آن‌را گسترش می‌دهد!

هنگامی که مصالح سرمایه‌داری به خطر می‌افتد هیچ‌گونه آزادی را نمی‌توان متصور شد، از شما می‌خواهم برای درک بهتر این امر (به حافظه‌ی تاریخی خود مراجعه نموده و، مترجم) داستان ترور "جان اف کندی"؛ رئیس جمهور فقید ایالات متحده آمریکا را بازخوانی نمایید! وی در سال ۱۹۶۳میلادی ترور شد زیرا دیگر نمی‌خواست دنباله‌رو مصالح سرمایه‌داران باشد، اما مساله‌ی قتلش به بازیچه گرفته شد و حقیقتش فاش نگشت و عاملین آن نیز به مجازات نرسیدند!

در آن زمان، سیاست کلی سرمایه‌داری - و یا یهودیان جهت‌دهنده به جاهیلت جدید!- مبتنی بر گسترش جنگ در دنیا به منظور رونق دادن به صنعت اسلحه‌سازی و فروش بیش از پیش تسلیحات جنگی بود و همان‌گونه که پیشتر نیز گفتیم این صنعت، سود سرشاری در خود دارد، اما "کِنِدی" نظری دیگر داشت (و به دنبال برافروختن آتش جنگ نبود، مترجم) و معتقد بود این کار در جهت حفظ مصالح کشوری نیست که وی مسئولیتش را بر عهده دارد، او معتقد بود که مصلحت ملی آمریکا در این است که جهان، در صلح و ثبات باشد و به جای گسترش صنایع نظامی که سودی به حال آنان ندارد بایستی در زمینه‌هایی سرمایه‌گذاری انجام گیرد که موجبات افزایش رفاه ملت را فراهم آورد، به همین خاطر تلاش داشت تا با اتحاد جماهیر شوروی از درِ مصالحه وارد شود و در این زمینه گام‌های عملی نیز برداشت و به سوی "خروشچوف"[۲۸] که در

۲۸- یِکیتا سرگئی یوویچ خُروشْچُف، رهبر پیشین اتحاد جماهیر شوروی سابق و پدر اصلاحات سیاسی و اقتصادی این کشور، در ۱۷ آوریل ۱۸۹۴ در اوکراین به دنیا آمد، وی پس از طی تحصیلات خود، در جریان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در کنار لنین و یارانش قرار گرفت و از ۱۹۲۹، دبیر حزب کمونیست در مسکو شد. خروشچف در سالیان بعد، مدارج ترقی در حزب کمونیست را پیمود و پس از مرگ استالین، در سال ۱۹۵۳ به مقام دبیر اولی حزب کمونیست شوروی سابق و در واقع رهبری این کشور نایل آمد؛ مقامی که استالین، به مدت ۳۰ سال آن‌را در اختیار داشت. شهرت خروشچف در تاریخ شوروی، بیشتر به سبب افشاگری مهمی بود که پس از مرگ استالین علیه او به انجام رساند و پرده از جنایات بی‌رحمانه اش برداشت، خروشچف در کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست، به تشریح جزئیات وحشتناک شکنجه و قتل عام مردم بی‌گناه در دوران استالین پرداخت و قساوت‌هایی را که استالین، سال‌ها در انکار آن کوشیده بود مطرح نمود. او در ادامه‌ی سیاست استالین زدایی، بسیاری از اردوگاه‌های کار اجباری را تعطیل کرد و صدها هزار زندانی دوران استالین را گروه گروه آزاد ساخت، مترجم.

آن هنگام رهبر شوروی بود دست دوستی و صلح دراز نمود و درب‌های مذاکره‌ی صلح را به روی شوروی گشود، خروشچوف نیز با آغوش باز این امر را پذیرفت و قبول کرد که در مذاکرات صلح شرکت نماید.

با وجود اینکه این طرز فکر، بسیار حکیمانه بود و نه تنها می‌توانست آمریکا را در مسیر منافعش سوق دهد بلکه قادر بود که تمام دنیا را نیز به سمت ساحل آرامش رهنمون سازد و سایه‌ی شوم جنگ را کم‌رنگ نماید اما نظام سرمایه‌داری (یا همان یهود) به شدت با وی به مبارزه برخواست زیرا این طرز تفکر، نقشه‌های شوم سرمایه‌داری را نقش بر آب می‌ساخت و منافعش را در معرض خطر قرار می داد، به همین علت به مقابله با "کِنِدی" برخواست و در اولین قدرت‌نمایی، کارکنان صنعت فولاد دست به اعتصاب زدند (درست است که در کوتاه‌مدت این اعتصابات، سود کارخانه‌ها را پایین می‌آورد اما چون در بلند مدت، باعث ناکامی سیاست صلح‌طلبی می‌گشت و مصالح آتی سرمایه‌داری را تامین می‌ساخت به عنوان یک راه‌کار مورد استفاده قرار گرفت)، پس از آنکه "جان اف کندی" به این اعتصاب توجهی ننمود و آن را جدی نگرفت، بار دیگر اعتصاب‌های شدیدتر و بلند مدت‌تری در این صنعت به جریان افتاد تا بیش از پیش، رئیس‌جمهور را تحت فشار قرار دهند اما "کِندی" باز هم تسلیم نشد و در مقابل آنها کوتاه نیامد و بر سیاست تنش-زدایی خود، که به مصلحت آمریکا بود و دنیا را از ترس و خوف دور می‌ساخت، اصرار ورزید، و آنان چاره‌ای جز حذفش از صحنه‌ی روزگار نیافتند و در نتیجه او را به قتل رساندند، آری! کسی را کشتند که فردی عادی نبود بلکه رئیس‌جمهور منتخب ملت آمریکا و مسئول تامین مصالح کشور بزرگی چون ایالات متحده بود! وی را (در روز روشن و در ملأ عام، مترجم) ترور کردند و حتی تحقیقاتی را که در مورد این جنایت، در حال انجام بود به بازیچه گرفتند، بسیار جالب است که می‌بینیم چنین فردی با چنان مسئولیتی، حتی از حق **ضمانت تحقیق** در مورد نحوه‌ی ترور و مجازات عاملین آن نیز برخوردار نیست و دموکراسی نمی تواند به یکی از مهم‌ترین وظایفش در قبال یکی از بزرگ‌ترین ظلم‌های تاریخ معاصر جامه‌ی عمل بپوشاند، بدین ترتیب، ماجرای قتل "کندی" به عنوان مساله‌ای عادی تلقی گشت که شایسته توجه و مستحق اهتمام نبود و تحقیقات در این زمینه مسکوت اعلام شد.. و با اینکه بیست سال از آن حادثه‌ی عجیب می‌گذرد اما تا به امروز، عدالت در این زمینه تحقق نیافته است.

آری! و آن هنگام که دموکراسی در برابر مصالح و منافع سرمایه‌داری قرار می‌گیرد این‌گونه می‌شود (و چرخ‌هایش از حرکت باز می‌ایستد و کارکردهای خود را از دست می‌دهد، مترجم)

به راستی، این مصالح مشروع! چه هستند که مخالفینش مستحق پرداخت چنین تاوان سنگینی می‌گردند؟ چه کسی یا کسانی آن را تدوین نموده‌اند که هرکس و هر چیز در سر راهش قرار گیرد و مانع حرکتش شود چنین وحشیانه از میان برداشته شده و نیست و نابود می‌گردد؟! آیا جز این است که این مصالح به مشتی آدم جنایت‌کار طمّاع منتسب است که می‌خواهند دنیا همیشه بر گردنه‌ی جنگ سیر کند تا آنان بتوانند با سوءاستفاده از این اوضاع و احوال برای منافع حاصل از این موقعیت، کیسه دوخته و از آب گل‌آلود ماهی بگیرند! و در این راه نه تنها حاضرند تمامی ضمانت‌های دموکراسی را زیر پا بگذراند بلکه آماده‌اند تا تمامی آزادی‌های تعریف‌شده که دموکراسیون بدان می‌بالند را فدای مصالح‌شان سازند.

اما آنگاه که از فساد سخن به میان می‌آید شرایط به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و ندای آزادی بی حدّ و حصر از هر کوی و برزنی به هوا برخواسته و از هر در و دیواری بالا می‌رود!

در اینجاست که آزادی الحاد و بی دینی را برای آدمیان قانونی می‌سازند و از آن به شدت محافظت می‌نمایند!

علی‌رغم اینکه بر دلارهای آمریکا عبارت "اعتماد و اتکای ما بر خداست: In God we Trust" نقش بسته، اما نص صریح قانون در مورد آزادی عقیده و مصداق‌های آن عنوان می‌دارد که هر کسی می‌تواند ملحد و بی‌دین باشد و ضمن آشکارنمودن آن، دیگران را بدان فرا خواند و به طور آزادانه و بی‌قید و شرط به تبلیغ دیدگاه خود در جامعه بپردازد، او آزاد است که تمامی قید و بندهای دینی را به تمسخر گیرد و کسی حق تعرض به وی را ندارد!

همچنین، آزادی انسان در فساد بر روی زمین، یک آزادی تضمین‌شده است و حق تضییع آن به کسی داده نمی‌شود!

در این سیستم، قضایای جنسی، یکی از خصوصی‌ترین مسائل آدمی است که قانون به هیچ وجه حق دخالت در آن را به خود نمی‌دهد! هر فردی در انتخاب سبک زندگی جنسی خود آزاد است و این آزادی تا آنجا محترم است که کسی مورد تجاوز قرار نگیرد! زیرا در این صورت، نظر طرف

مقابل اخذ نشده و وی مجبور به انجام این کار گشته است و این خلاف قانون است! اما هرگونه پیوندی میان طرفین اگر با موافقت هر دوی آنان باشد تحت حمایت قانون قرار می‌گیرد و به عنوان خط قرمزی در نظر گرفته می‌شود که هیچ‌کس حق تعرض به آن را ندارد و این مسأله صرفاً به دو طرف قضیه مربوط می‌گردد؛ خواه این رابطه از نوع عادی باشد یا استثنایی، و خواه طرف مقابل دختری مجرد باشد و یا زنی متاهل.

می‌بینیم که در این سیستم، نه تنها خانه‌ها و خلوت‌گاه‌ها، بلکه جنگل‌ها و باغ‌های عمومی نیز مملو از روابط جنسی آشکار است و تمامی این موارد در جهت ایجاد آخوری بزرگ برای چریدن انسان‌های شهوت‌ران، و ارضای دیو سرکش و سیرناشدنی شهوت می باشد، و قانون نیز تمامی ضمانت‌های لازم را برای آن تدارک دیده است، آری! قانون دموکراسی!

چند سالی است که می‌بینیم در کلیساهای هلند به صورت قانونی و آشکار، برای از دواج هم-جنس‌گرایان، عقد شرعی توسط کشیش منعقد می‌شود و در همین چند سال اخیر بود که پارلمان "نجیب" انگلیس جهت بررسی مسائل جنسی غیرمعمول، تشکیل جلسه داد و به این نتیجه رسید که این‌گونه روابط بایستی آزاد باشند و کسی حق نقض حقوق این نوع افراد را ندارد و اسقف "کانتربری" نیز که ریاست اسقف‌های بریتانیا را بر عهده داشت اعلام نمود که این دسته روابط، کاملاً مشروع می‌باشند!![۲۹]

سالیان سال است که در آمریکا، در تئاترها و در کانال‌های تلویزیونی، عمل جنسی به طور کامل به نمایش در می‌آید و تماشاگران مشاهده می‌نمایند - و یا اینکه تعمداً برای تماشای همین صحنه‌ها می‌روند - که زن و مرد، عمل جنسی انجام می‌دهند و این کار به صورت مستقیم و زنده پخش می‌شود!

سال‌هاست که در بریتانیا، گفتگوهای جنسی با حضور ده‌ها دختر کم سن و سال برگزار می‌گردد و سوال برنامه در این مورد است که کدام حالت جنسی را بیشتر دوست دارند، و آن دختران خردسال، چنان جواب‌های وقیحانه‌ای می‌دهند که دل هر انسان باحیایی -که کوچک‌ترین اثری از حیای فطری در وی باشد- از شدت خجالت می‌لرزند (و مو بر تنش سیخ می‌شود، مترجم) اما

۲۹- در تیرماه ۱۳۹۴، دیوان عالی **آمریکا نیز**، **ازدواج هم‌جنس‌گرایان** را در تمامی ایالت‌های این کشور، قانونی اعلام کرد، مترجم.

زنان که دیگر جای خود دارند و با بی‌حیایی کامل در این زمینه اظهارنظر می کنند (و در فساد اخلاقی گوی سبقت را از همگان ربوده‌اند، مترجم).[۳۰]

و هیچ‌کس نمی‌گوید که در پسِ پرده‌ی طراحی این نقشه‌های شوم، یهودیان جا خوش کرده‌اند و همه‌ی ما بر قضیه‌ی دموکراسی متمرکز گشته‌ایم!

شما نمی‌توانید میان این رفتارهای وقیح و آن دموکراسی و تمام متعلقاتش از قبیل پارلمان و رسانه‌های جمعی و قواعد و پایه‌های آزادی، انفصال و جدایی قائل شوید زیرا این دموکراسی است که این اعمال وقیحانه و بی‌شرمانه را مجاز اعلام داشته و آنها را در دایره‌ی آزادی‌های شخصی

۳۰- بر پایه گزارش آسوشیتدپرس در مورد هک سایت معروف "اشلی مدیسون" (این سایت در تیر ماه ۹۴ هک شد) مشخص شده است که برخی از کارکنان کاخ سفید، و کنگره و دادگستری ایالات متحده آمریکا با داشتن مشاغل حساس، از طریق رایانه‌های مستقر در محل کار خود با این سایت ارتباط داشته و از این طریق، حق عضویت پرداخت کرده‌اند و از چت‌روم یا اتاق گفتگوی آن استفاده نموده‌اند.

بر اساس اطلاعات داده شده به آسوشیتدپرس، ردیابی IP های افراد در طی ۵ سال نشان می‌دهد که دو وکیل پایه یک، و یک مدیر ارشد فناوری اطلاعات در دفتر اجرایی رئیس جمهور آمریکا، و رئیس یک بخش دیگر، و یک بازرس تحقیقاتی باز از همان حوزه و یک وکیل کارکشته در دادگستری آمریکا در این سایت حساب داشته‌اند. یکی از این افراد، هکری است که در وزارت امنیت داخلی آمریکا یا FBI مشغول به کار بوده و در قسمت ضد تروریسم فعالیت دارد.

آسوشیتدپرس اسامی این افراد را نیز در دسترس دارد ولی تنها به جایگاه شغلی آنان اشاره کرده است. فاش شدن این اطلاعات هویتی می‌تواند رسوایی بزرگی برای برخی افراد مرتبط با این سایت باشد. اطلاعات هک شده قابلیت آن را دارد که اسامی شریک جنسی آنها را نیز فاش سازد و حتی اطلاعات قرار ملاقات‌ها و گفتگوهای آنها را نیز در بر داشته باشد. این موارد به هکر این سایت مربوط می‌شود که آیا این اطلاعات را نیز ضبط کرده است و اینکه این اطلاعات را در اختیار آسوشیتدپرس قرار داده است یا خیر. سایت اشلی مدیسون (Ashley Madison) یکی از سایت‌های دوست‌یابی مشهور در ایالات متحده است و بر پایه مسایل جنسی پایه‌گذاری شده است.

این وب‌گاه، یک سایت خدمات دوست‌یابی آنلاین و خدمات شبکه‌های اجتماعی است که برای افراد متأهل و کسانی در رابطه جدی هستند (یعنی اینکه متعهد گشته‌اند که باهم باشند) طراحی شده است. شعار این وب‌گاه "زندگی کوتاه است، خیانت کن!" می‌باشد و فرد متقاضی عضویت، می‌بایست برخی از اطلاعات جنسی همسر خود را در اختیار مدیران این شبکه قرار داده و حق عضویت ماهیانه پرداخت نماید. این وب‌گاه کار خود را از سال ۲۰۰۱ آغاز کرد و در سال ۲۰۱۵، این سایت ماهانه ۱۲۴ میلیون! بازدید کننده داشته که آن را در رده ۱۸ ام سایت‌های دوست‌یابی قرار می‌دهد.

این سایت در ژوئیه سال ۲۰۱۵ مورد حمله هکرها قرار گرفت و داده‌های این وب‌سایت به‌دست هکرها افتاد. این کار باعث شد که داده‌های مربوط به حدود ۴۰ میلیون کاربر آن، در معرض سوءاستفاده قرار گیرد. هکرها قبل از انتشار داده‌ها، تهدید کرده بودند که اگر وب‌گاه تعطیل نشود این داده‌ها را منتشر خواهند کرد، مترجم.

قرار داده و با تمام وجود از آنها حمایت می‌نماید و هم اوست که بدان‌ها مشروعیت کامل می-بخشد.

پس اگر فردی، سیستمی خواست که این شیطان صفتی‌ها را در خود نداشته باشد (و در عین حال، اسمش دموکراسی باشد، مترجم) یقین بدانید که وی چیزی غیر از دموکراسی لیبرالی دنیای واقع می‌خواهد! بلکه چیزی می‌خواهد که هیچ واقعیت و نمود عینی ندارد و ما واقعاً از درک آن عاجزیم!

به تاکید می‌گویم که آزادی‌هایی که دموکراسی لیبرال به ارمغان می‌آورد از نوع حیوانی است نه انسانی.[۳۱]

انقلابیونی که در برابر طغیان و سرکشی فئودالیسم قد علم کردند (و متحمل سختی‌های فراوان گشتند، مترجم) به دنبال آن بودند که انسان را از بردگی‌ای که خوار و زبونش کرده و از جایگاه انسانی انسان محرومش داشته نجات دهند و وی را به قله‌های رفیع انسانیت برسانند اما یهود جهانی که از ابتدا بر فضای انقلاب صنعتی تسلط یافته و آن‌را در اختیار خود گرفته بود نقشه‌ای دیگر در سر داشت و چیزی دیگر در ذهن می پروراند، و ذات "انسان" را دشمن خود می‌دانست و به دنبال آن بود تا بر آن غلبه نماید، بنابراین از این فرصتِ به وجود آمده نهایت استفاده را بُرد و بر گُرده‌ی "غیر یهود" سوار شد و توانست به آرزوی دیرین خود که همانا "استحمار"[۳۲] غیریهودیان بود جامه‌ی عمل بپوشاند وآنان را به تسخیر "ملت برگزیده الله" درآورد، پس انسانیت‌شان را مسخ کرد و به درازگوشانی انسان‌نما تبدیل‌شان نمود (تا بتواند از آنان سواری بگیرد و بر گُرده‌شان سوار گردد، مترجم).

به‌راستی اگر انسان از عقیده تهی گردد دیگر چه چیزی برایش می‌ماند؟

اگر انسان، خالی از اخلاق گردد دیگر به چه می‌نازد؟

الله ﷻ درمورد کسانی که خالی از عقیده‌اند می‌فرماید:

۳۱- در بررسی کمونیسم در همین کتاب، نشان می‌دهیم که چگونه کمونیسم هم، چنین آزادی‌ای به انسان بخشیده و در مقابل، وی را از بقیه‌ی آزادی‌ها محروم داشته است.

۳۲- استحمار در لغت به معنای "خر کردن، خر شمردن و به اشتباه و خطا در انداختن" می‌باشد و در اصطلاح عبارت است از مسخ کردن ذهن انسان‌ها به گونه‌ای که دیگر توانایی تفکر و اندیشیدن را نداشته باشند، مترجم.

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾

«آنان دل‌هائی دارند که بدان‌ها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشم‌هائی دارند که بدان‌ها (نشانه‌های شناخت الله و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوش‌هائی دارند که بدان‌ها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند)، اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیاو آخرت خود) هستند». (الاعراف: ۱۷۹)

با نگاهی گذرا به زندگی فاقد اخلاق و ارزش‌های اخلاقی، مشاهده می نماییم که در این کره‌ی خاکی، حیوانات هیچ‌گونه ارزش اخلاقی در خود ندارند زیرا فاقد اختیارند و تنها یک راه را می توان برای‌شان متصور شد، برای همین است که کسی در مورد رفتار حیوانات، قضاوت ارزشی و اخلاقی نمی کند و آن را با واژه‌های اخلاقی یا غیر اخلاقی نمی‌سنجد بلکه از واژه‌ی غریزه برای توصیف عمل آنها استفاده می‌نماید پس آنگاه که گربه، موش را شکار می‌کند و یا گرگی در ملأ عام با جفت خود هم‌آمیزی می‌کند کسی آن‌را کاری غیراخلاقی نمی‌داند! اما انسانی که توسط خالقش تکریم شده و برایش راه‌های خیر و شر ایجاد گشته و قدرت انتخاب هر کدام از این دو راه به وی اعطا شده دارای شرایطی دیگر است:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

«و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است)! * سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است * کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد) * و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید». (الشمس: ۷-۱۰)

این انسان آن‌گاه که ارزش‌های اخلاقی را پس می‌زند و ندای ایجاد سیستم سرمایه‌داری بر مبنای سود سر می‌دهد و به حلال و یا حرام بودن و جایز و ناجایز بودن این مبنا توجهی نمی کند و معتقد است که این موضوع، بحثی اقتصادی بوده که ربطی به اخلاق ندارد، و می‌خواهد جامعه را به آخوری بزرگ برای ارضای شهوات جنسی تبدیل کند و چنین می پندارد که این مسأله، مسأله‌ای "بیولوژیکی و زیست‌شناختی" است و ربطی به اخلاق ندارد! به راستی وقتی این حرکات از وی سر می‌زند در حقیقت، انسانیت خود را از دست می دهد و خوی حیوانی به خود می گیرد و این همانی است که "ملت برگزیده‌ی شیطان" از وی طلب می‌نماید.

یقین بدارید که دموکراسی و شعار آزادی، بازی‌ای بزرگ در دست یهود جهانی است که از طریق آن، تمامی نقشه‌های شومش را عملی می‌سازد و غیر یهودیانِ غرب را به نفع "ملت برگزیده‌ی شیطان" به استحمار می‌کشد (و قدرت تعقل و تفکر را از آنان سلب می‌نماید، مترجم).

این مسایل را به این دلیل مطرح نساختیم که تمامی ضمانت‌ها و حقوقی را که ملت در سایه‌ی دموکراسی به دست آورده و پیشتر بدان‌ها اشاره کردیم، نفی سازیم و در همان‌جا اذعان نمودیم که این جنبه از دستاوردها، بیان‌گر تکریم انسان و تحقق صفت انسانیت در وی می‌باشد، اما این را نیز عنوان داشتیم که ملت‌ها این دستاوردها را نه با ذات دموکراسی موجود در عصرشان، بلکه با تلاش و کوشش خود اکتساب کرده‌اند و باید تاکنون دانسته باشیم که ذات سیاسی دموکراسی موجود، نتیجه‌ی همین خون دل خوردن‌ها و همین تلاش‌های بی‌وقفه است اما آنچه که در اینجا از آن سخن می رانیم این است که شیطان‌صفتان -که ممکن است از این حقوق و ضمانت‌ها خشنود یا ناخوشنود باشند- در برخی جنبه‌های دیگر، آن‌قدر انسانیت انسان را به فساد کشانیده-اند که (این دستاوردهای مثبت را نیز تحت تاثیر قرار داده‌اند و تاثیرشان به حدی عمیق و فاجعه‌بار است که این موارد مثبت و انسان‌ساز، در زیر سایه‌ی سنگین آنها رنگ می‌بازند و، مترجم) زیان‌های به وجودآمده به شدت و با سرعت هرچه تمام‌تر از دستاوردهای مثبت پیشی می‌گیرند.

ما مدعی آن نیستیم که انسان در سایه‌ی فئودالیزم و پیش از اکتساب این حقوق و ضمانت‌ها از طریق دموکراسی، روزگار خوشی را سپری نموده اما بایستی دانست که تمامی جاهلیت‌ها از نوعی انحراف شدید رنج برده و همه‌ی آنها، به فساد و تباهی می‌گرایند حال هر اسمی می‌خواهند

داشته باشند.. آنچه که می‌گوییم این است که با وجودی که در سایه‌ی جاهلیت جدید، خیری اندک و جزئی به دست آمد اما در مقابل، بسیاری از نیکی‌ها و مزایای ذاتی انسان در این جاهلیت به فساد کشیده شد و این نظام منحرف، موجبات تضییع شدن و خراب‌گشتن این خیر جزئی را در سایه‌ی محیط وسیع و به‌شدت فاسدی که از آن نه راه گریزی بود و نه راه گزیر، مهیا نمود.

همچنین نمی‌گوییم که شایسته و جایز است که به قیمت نابودی این حقوق و ضمانت‌ها، جنبه-های از دست رفته‌ی انسان را، که به علت فسادهای اخلاقی و عقیدتی از بین رفته، باید از نو اکتساب نمود، هیچ‌گاه چنین نمی‌خواهیم! بلکه معتقدیم اگر این ضمانت‌ها و حقوق از دست بروند امکان ندارد که دیگر بتوانیم انسانیت انسان را حفظ نماییم حتی اگر اندکی از عقیده و اخلاق نیز موجود باشد!

به تاکید که در هر دو حالت، انسانیت انسان، حلقه‌ی مفقوده است، و به‌راستی کدامین جاهلیت را سراغ دارید که انسانیت در آن به بلوغ رسیده باشد؟!

ما در اینجا به نقد و بررسی دموکراسی لیبرالی سرمایه‌داری، مطابق آنچه در عالم واقعی در جریان است، می‌پردازیم و (سعی می‌نماییم تا در نقد آن، جانب انصاف را رعایت کرده، مترجم) و نقاط ضعف و قوتش را برشماریم. اصل سخن ما این است که آن‌گونه که افراد خام‌اندیش و سطحی‌نگر گمان دارند این سیستم، نور و روشنایی خالصی نیست که سیاهی بدان راهی نداشته باشد بلکه، سیاهی و پلیدی‌اش بسیار بیشتر از آن چیزی است که این قشر گمان دارند، آنان چنین می-پندارند که این نظام، فسادی جزئی در خود دارد که به راحتی و با وضع پاره‌ای از ضوابط و ارزش‌ها، قابل اصلاح و درمان است!

دموکراسی از یک جهت، نمایشی خیره‌کننده به کارگردانی سرمایه‌داری می‌باشد و این سرمایه‌داری است که نقش‌ها و بازیگران را مشخص می نماید و این کار را با چنان مهارتی انجام می‌دهد که بیننده‌ی اوضاع چنین می‌پندارد که بازیگران در صحنه‌ی نمایش به میل و اراده‌ی خود به انجام وظیفه می‌پردازند غافل از آنکه تمامی آنها بر اساس نقشه و طرح‌های صحنه‌گردانان، بازی داده می‌شوند و به تناسب فضا و به اقتضای موقعیت، هر کدام از آنها در نقشی که برایشان تعیین گشته ایفای مسئولیت می‌نمایند و اجازه‌ی عبور از حدّ و مرز مشخص شده را ندارند و در صورت تخطی، به جرم ایجاد فساد از جامعه طرد می‌گردند و یا چنان مجازات می‌شوند که عبرت

سایرین گردند؛ همچنان‌که آزادی‌خواهان واقعی به جرم ایجاد آشوب و هرج و مرج و تخطی از قانون و اقدام علیه امنیت ملی متهم شده و از اجتماع رانده می‌شوند و همچنان‌که "جان اف کندی" به محض آنکه (پا را از گلیم خود درازتر نمود و، مترجم) جسارتی به خرج داد که شایسته یک مقام مسئول در آغوش سرمایه‌داری نبود از صحنه‌ی روزگار حذف شد!!

از جهتی دیگر، دموکراسی وسیله‌ای سهمگین است که مقدمه‌ی اتلاف انسانیت انسان را از طریق مهیا ساختن زمینه‌های فساد دینی و فساد اخلاقی و مشروعیت بخشیدن بدان‌ها فراهم می‌آورد و آنها را به جزیی جدایی‌ناپذیر و ناگسستنی از مفهوم دموکراسی و مفهوم آزادی مبدل می‌سازد.

انسان اروپایی، تحت شعار آزادی به طور مرتب تشویق و تحریک می‌گردد تا از دین و عقیده‌ی خود دست بردارد و توجیه کار این است که این مسائل، تابع خواست و مزاج انسان است و وی می‌تواند هرگونه که می‌خواهد در آنها دخل و تصرف نماید، البته اگر کسی خواست، می‌تواند بر عقیده و دین خود استوار بماند اما بایستی مسئولیت و عواقب این کار را بر عهده گیرد زیرا ممکن است در معرض تمسخر دائمی اجتماع و نویسندگان و متفکرین و داستان‌سرایان و اهالی رسانه و کاریکاتوریست‌ها قرار گیرد، و البته در کنار این مسائل، نباید از سایر مشوق‌های دیگری که همواره وی را به ترک دین و عقیده فرا می‌خواند غافل گشت.

در این جامعه، هر فردی بنا به خواست و تمایل خود می‌تواند ملحد و بی‌دین شود اما کسی حق تعرض به وی را ندارد زیرا این موارد جنبه‌ی شخصی دارند و نباید حریم خصوصی افراد خدشه‌دار گردد، حتی رجال دین نیز حق ندارند این افراد را مورد تمسخر قرار دهند و حداکثر می‌توانند در کمال احترام و تسامح، آنان را به بازگشت به ایمان دعوت کنند[۳۳] در حالی‌که از هر سو، وسایل و ابزار تشجیع و تشویق به کفر و بی‌دینی مهیاست!

۳۳- در اینجا، روی اصلی سخن ما با رجال دین نیست بلکه با نظام و سیستمی است که آنان را در موضع ضعف و التماس قرار داده است، نظامی که چنان به ترویج الحاد پرداخته و آن را مشروع نشان داده که رجال دین گمان می‌کنند که در جامعه، فاقد اعتبار و ارزش‌اند و به همین علت، با شرم‌ساری خاصی با مردم سخن می‌گویند، البته ما نمی‌گوییم که راه‌حل این است که مَجد و قدرت سابق کلیسا بایستی احیا شود بلکه معتقدیم که تنها راه چاره، ایمان به دین الله‌ﷻ و تحکیم کامل شریعت وی در جامعه می‌باشد.

در لِوای شعار آزادی، پیوسته مردم را ترغیب می‌کنند تا از اخلاق و ارزش‌های خود دست کِشند زیرا که اخلاق، جزء مسائل شخصی هر فرد است، البته اگر کسی خواست که اخلاق‌مند باشد - خصوصاً در مسایل جنسی - راه برایش باز است اما بایستی مشکلات این راه را نیز به جان بخرد و ممکن است که از طرف اجتماع مورد انتقاد واقع گردد زیرا در این حالت، وی فردی غیرعادی و نامتعارف می باشد و نیاز به درمان دارد[۳۴] اما هر کس که از اخلاق دست کشد و پا در عرصه‌ی بی‌بند وباری نهد توسط مجتمع و نویسندگان و متفکرین و اهل فن و اصحاب رسانه مورد حمایت قرار می گیرد، خلاصه اینکه هر انتخابی به جز کنار نهادن دین و اخلاق، مشمول قید و بند می‌گردد و مسئولیت‌های زیادی را متوجه صاحب خود می‌سازد.

سومین جنبه‌ای که می‌توان بدان اشاره نمود این است که این سیستم، بازی‌ای یهودی است، و در حالی‌که فریب‌خوردگان چنین می پندارند که زمام امور در دست‌شان است و آنان خود به مدیریت مسائل می‌پردازند اما یهودیان توسط این نظام، همه‌ی نقشه‌های خود را عملی می‌سازند، و تمامی احزاب سیاسی، و پارلمان‌ها، و نمایندگان و رسانه‌های ارتباط جمعی و اصحاب رسانه که در شکل‌دهی به "افکار عمومی"، دستی والا دارند در جهت تحقق مصالح سرمایه‌داری یهودی تسخیر می‌گردند و به بازی گرفته می‌شوند و با فریب افکار عمومی، آنها را وادار می‌سازند تا هم‌سو با آن مصالح گام برداشته و آنها را محقق سازند و بدین وسیله، جویی از طلا را -که از قدیم الایام معبود یهودیان بوده است- به سوی جیب و قلب یهودیان سرازیر کنند و زمینه را برای سلطه‌ی هرچه بیشتر آنان فراهم آورند.

علاوه بر مصالح مادی، پای برخی مصالح دیگر نیز در میان است، بدین ترتیب که یهودیان تلاش دارند تا با سوءاستفاده از شعار آزادی و اینکه این آزادی عین دموکراسی است، زمینه را برای فساد عقیده و اخلاق مردم و در نتیجه استحمار آنان و تسخیرشان جهت تحقق مصالح این قوم و ملت شرور فراهم آورند و بدین ترتیب، خیر اندکی که ملت‌ها از طریق اکتساب حقوق و ضمانات به دست آورده‌اند در میانه‌ی این شرّ مهلک و خطرناک که بدطینتان کسب نموده‌اند، و در گرداب این نظام معیوب و سرشار از زشتی و پلیدی، گرفتار آمده و تضییع می‌گردد.

۳۴- در آمریکا اگر دختری به سن ۱۴ سالگی برسد و هنوز دوست پسری اختیار نکرده باشد به دید مریضی نگریسته می‌شود که نیازمند درمان است و خانواده‌اش، او را جهت معالجه نزد روان‌پزشک می‌برند.

***

آن‌گاه که هر مسأله‌ای را بر اسلام عرضه می‌داریم - خواه دموکراسی باشد یا هر مذهب فکری دیگر - دو موضوع اساسی و اصلی خودنمایی می‌کنند:

اول اینکه: در این سیستم، معبود کیست؟

دوم اینکه: .... (این قسمت را نویسنده در کتاب خود به صورت نقطه‌چین آورده و مترجم ترجیح داد تا به همین صورت باقی بماند و شاید هدف شیخ، برانگیختن حس کنجکاوی خواننده باشد).

جاهلیت معاصر که شاگرد یهود است هر دو مورد را به نفع خود مصادره نموده و گمان دارد که - خصوصاً در قضیه‌ی اول - این قضایا محور حیات انسانی نبوده و مقیاس مناسبی برای سنجش آن به شمار نمی آیند بلکه از دیدگاه آنان، عکس قضیه صادق است و هرگاه که انسان از دین فاصله گرفته، به سمت آزادی و پیشرفت حرکت نموده است و هرچه به دین نزدیک‌تر بوده، پسرفته‌تر شده و عقب‌مانده‌تر از قبل گشته است، می‌گویند که آدمی، سه مرحله را در طول حیات خود تجربه نموده که عبارتند از سِحر و دین‌داری و علم‌مداری، و دین که مرحله‌ی دوم از حیات است تاریخ انقضاءش به سر رسیده - و یا شایسته است که از این دوره عبور نماییم- و لازم است که برای پیشرفت و بهبود زندگی، اتکای خود را به جای دین بر علم نهاده و قدم در راه رشد و ترقی و تمدن بگذاریم!!

اما در مورد قضیه‌ی دوم، جاهلیت معاصر گمان دارد که مقیاس ثابتی برای آن وجود ندارد، و انسان، از کیان و چارچوبی ثابت برخوردار نمی‌باشد و هر عصر و مرحله‌ای، شاخص و مقیاس جداگانه و مختص به خود دارد و در اصل، مقیاس، همان واقعیت موجود و امر واقع در آن عصر می‌باشد و انسان همیشه همان شکلی را به خود می‌گیرد که زمانه از وی می‌طلبد و به همین علت، ممکن نیست که برای انسانیت انسان، چارچوب و میزانی ثابت تعیین گردد.

اما در مقابل، اسلام تمامی امور را با مقیاس الله ﷻ می‌سنجد، همان میزانی که نازل شده تا در میان مردم به قسط و عدل رفتار شود:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

«ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند». **(حدید: ۲۵)**

و این میزان الله‌ﷻ - که همان میزان حقیقی و اصلی است - می‌گوید که قضیه‌ی "معبود کیست"، مهم‌ترین قضیه در طول تاریخ حیات بشری است و تمام جوانب زندگی مادی انسانی – علاوه بر آخرت- بر مبنای پاسخ این سؤال استوار می‌گردد؛ اینکه آیا معبود الله‌ﷻ است یا چیزی در کنار الله‌ﷻ و یا جدای از الله‌ﷻ؟

جاهلیت معاصر به صورت تعمدی از حیات اخروی غفلت ورزیده و زندگانی دنیای فانی را برجسته نموده و آن‌را تنها جایی می‌داند که شایسته‌ی توجه و کوشش و آبادانی است زیرا اگر جاهلیت به حیات اخروی اشاره نماید در همان وهله‌ی اول، کاخ آرزوهایش فرو می‌ریزد و همه چیز فروکش خواهد کرد.. چرا که هیچ کس نمی‌تواند ادعا نماید که در سرای آخرت جایی مناسب برای ملحدین و منکرین وجود الله‌ﷻ و شریعتش یافت می شود، کسی نمی‌تواند بگوید که افرادی که نسبت به شرع و قانون الله‌ﷻ کراهت دارند و از تبعیت از اوامر الهی و تطبیق آن در واقعیت حیات‌شان، خودداری می‌ورزند جایگاهی نیک خواهند یافت! به همین خاطر، جاهلیت معاصر به هیچ وجه از روز قیامت و حشر و نشر و ثواب و عقاب آخرت سخنی نمی‌راند، و اگر هم درباره‌ی آن سخنی بگوید بدین سبب است که خاطرنشان سازد که این مباحث، وهمی و غیبی بوده و شایسته نیست که انسان متمدن، و موجودی که برای عقل و شعور خود احترام قائل است و به علم اهمیت می‌دهد و با روح علم‌گرایی، زندگانی خویش را سامان می‌بخشد وقتش را در راه فهم آن تلف نماید! در این هنگام است که حیات دنیوی تبدیل به اهداف والای مردم گشته و تمام تلاش‌ها مصروف آن می‌گردد و هم‌گام با آن، کارگردانان شرور و صحنه‌گردانان بدطینت، امور را طبق میل و خواست خود برنامه‌ریزی نموده و به اجرا در می‌آورند و بدین ترتیب، "غیر یهودیان" در مسیری که ملت برگزیده‌ی شیطان برایشان تسهیل کرده‌اند روان می‌گردند و سیر حیات می‌کنند.

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلاَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى * وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾

«از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد * منتهای دانش ایشان همین است، پروردگار تو کسی را که از راه الله منحرف شده باشد، و همچنین کسی را که راهیاب بوده باشد، به خوبی می‌شناسد (و بهتر از همه، احوال و اوضاع آنان را می‌داند) * هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است، متعلّق به الله است، سرانجام الله بدکاران را در برابر کارهائی که می‌کنند کیفر می‌دهد، و نیکوکاران را در برابر کارهائی که می‌کنند به بهترین وجه پاداش عطاء می‌کند». **(نجم: ۲۹-۳۱)**

﴿وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنْ اللهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ وَأَنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * أُوْلَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُوْلَئِكَ هُمْ الْغَافِلُونَ﴾

«کسانی که پس از ایمان آوردن‌شان کافر می‌شوند – به‌جز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌هایشان ثابت بر ایمان است - آری! چنین کسانی که سینه‌ی خود را برای پذیرش مجدّد کفر گشاده می‌دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می‌پذیرند) خشم تند و تیز الله (در دنیا) گریبان‌گیرشان می‌شود، و (در آخرت، کیفر و) عذاب بزرگی دارند * این (خشم الله و عذاب بزرگ) بدان خاطر است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح می‌دهند و گرامی‌تَرَش می‌دارند، و الله گروه کافران را (به سوی بهشت) رهنمود نمی‌گرداند * آنان کسانی‌اند که الله بر دل‌ها و گوش و چشمان‌شان مُهر نهاده است (و به سبب زشتی‌ها و پلشتی‌هایشان، دریچه‌ی عقل‌شان را به روی همه‌ی حقائق بسته است، و حسّ تشخیص و قدرت تمییز را از ایشان گرفته است). و چنین افرادی (با آویزان بودن پرده‌های غفلت و بی‌خبری به دل و چشم و گوش‌شان، که ابزار شناخت انسان‌اند) غافلان واقعی می‌باشند». **(نحل: ۱۰۶-۱۰۸)**

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾

«آنان دل‌هائی دارند که بدان‌ها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشم‌هائی دارند که بدان‌ها (نشانه‌های شناخت الله و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوش‌هائی دارند که بدان‌ها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایان‌اند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیاو آخرت خود) هستند». (**اعراف: ۱۷۹**)

هدف نهایی ملت شرور، استحمار دیگر امت‌ها و تسخیرشان در جهت مصالح خود می‌باشد و سعی در این دارند که دیگران را بنده و برده‌ی خود گردانند به همین جهت، واجب است که آنها را به کلی از یاد و خاطر قیامت باز دارند تا هم‌چون حیوان، گذران زندگی کنند و دنیا نهایت علم‌شان باشد و تمامی همّ و غم ذهن‌شان![۳۵] .. تا بدین‌وسیله آنان را بنده شهوات گردانند و به راحتی بتوانند استثمارشان نمایند و نیک پیداست که سرنوشت کسانی که از یاد آخرت غافل می‌مانند چگونه است و ارزش‌ها و هنجارهایی که بدان ختم می‌شوند چه رنگ و بویی دارند:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنْ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنْ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ * قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنْ اللهِ وَاللهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ﴾

«برای انسان، محبّت شهوات (و دلبستگی به امور مادی) جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشاندار و چهارپایان

۳۵- به روایت ترمذی ، رسول‌اللهﷺ در یکی از دعاهای خود می‌فرماید: «اللهم لا تجعل الدنيا مبلغ علمنا ولا غاية همنا» «بار الها، دنیا را نهایت علم ما و غایت هم و غم ما قرار نده».

(هم‌چون: شتر و گاو و بز و گوسفند ...) و کشت و زرع، این‌ها (همه) کالای دنیای پست (فعلی) است و سرانجام نیک (تلاش‌گران در راه حق) در پیش‌گاه الله است * بگو: آیا شما را از چیزی با خبر سازم که از این (چیزهائی که در دیده‌ها آراسته و جلوه داده شده است) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند در نزد پروردگارشان باغ‌هائی (در جهان دیگر) است که رودخانه‌ها از پای (درختان) آنها می‌گذرد، آنان در آنجاها جاویدانه خواهند بود. (همچنین ایشان را) همسران پاکیزه (از هر پلیدی و نقصی) و خوشنودی الله است و الله (رفتار و کردار) بندگان را می‌بیند (و نیّت درونی ایشان را می‌داند) * و همان کسانی که (ایمان، دل آنان را لبریز می‌سازد و فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پرودگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش (دوزخ) به دور دار * و همان کسانی که (در راه طاعت و عبادت، و دوری از گناه و معصیت، و تحمّل مشقّات و ناملایمات) بردبار، و (در نیّت و کردار و گفتار) درست‌کار، و (با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت) مداوم و ماندگار، و (از آنچه می‌توانند و بدان دسترسی دارند) بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش خواهند». (**آل‌عمران: ١٤-١٧**)

آنگاه که مشاهده می‌نماییم جاهلیت معاصر، به سبب غایتی که در درونش نهفته، یاد آخرت را به باد فراموشی سپرده و تمام تلاش و کوشش و همّ وغمش، زندگی این دنیا می‌باشد و حیات دنیوی را شاخص و ملاک سنجش هر چیزی قرار داده، هیچ‌گاه این جاهلیت را در مسیری که طی می‌کند همراهی نمی‌کنیم و با آن هم‌پیمان نمی‌شویم و در جهت به بردگی‌گرفتن مردم کمک‌حالش نخواهیم شد، و اعتقادمان بر این است که قضیه‌ی **"معبود کیست؟"** تنها به آخرت مربوط نمی‌شود بلکه دقیقاً از مواردی است که در دل حیات دنیوی نیز جای دارد و پاسخ این سوال، نه تنها جایگاه انسان را در آخرت مشخص می‌کند بلکه زندگانی این دنیا را نیز به شدت متاثر می‌سازد، و این تاثیر، بسیار بیشتر و خطرناک‌تر از آن است که بردگان و شیفتگان جاهلیت معاصر و خودباختگان نقشه‌های امت برگزیده‌ی شیطان، گمان دارند!

با صرف نظر - البته به صورت موقت - از ارزش‌هایی که از دین نشات می‌گیرد و از سرچشمه‌ی عبودیت ذات باری تعالی جاری می‌شود (اندکی بعد در مباحث بدان رجوع می کنیم)، پاسخ به سؤال "معبود کیست؟" بسیار مهم و اساسی است زیرا جواب این پرسش، کلید سوال "قانون‌گذار زندگی کیست؟" را در دل خود دارد!

تفسیر مادی تاریخ می‌گوید: - این تفسیر در این سخن اصابه به حق داشته است - «کسی که مالکیت را در دست دارد همان نیز حکومت را در اختیار می‌گیرد و هر طبقه‌ای که حکومت‌داری می‌کند طوری قانون می‌گذارد که مصالحش محفوظ گردد و این مساله با هزینه‌ی دیگر طبقات انجام می‌گیرد (و به ضرر آنها ختم می‌گردد، مترجم)».

بنابراین قضیه‌ی **"قانون‌گذار کیست؟"** برای افرادی که در این کره‌ی خاکی زندگی می‌کنند بسیار مهم خواهد بود و نباید در مقابل مسائلی چون کالاهای بی‌ارزش دنیایی و یا مسائل دیوانه-کننده‌ی جنسی که بویی از اخلاق نبرده‌اند آن را قضیه‌ای دسته چندم به حساب آورد؛ همان کالاهایی که الله ﷻ در موردشان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ﴾

«و کافران (چند روزی از نعمت‌های زودگذر جهان) بهره و لذّت می‌برند و هم‌چون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند، و (پس از بدرود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است». **(محمد: ۱۲)**

زیرا اینها، کالاهایی حیوانی‌اند نه انسانی!

قضیه‌ی **"قانون‌گذار کیست؟"** همانی است که تمامی انقلاب‌هایی که در طول تاریخ و تا این لحظه به وقوع پیوسته‌اند به خاطر آن بوده است و به سبب ظلم‌هایی بوده که از قانون‌گذاران سر زده است؛ همان قانون‌گذارانی که همیشه به دنبال منافع خود و مصالح گروه و جماعتی بوده‌اند که بدان تعلق داشته‌اند در نتیجه، مظلومین انقلاب کرده‌اند تا از شرّ این جرثومه‌های فساد نجات یابند و یا حداقل، تلاش کنند تا قدر و منزلتی پیدا نمایند.

حال که نشان دادیم این مبحث قانون‌گذاری چقدر مهم است و به چه میزان، حیات انسان‌ها را در این کره‌ی خاکی تحت تاثیر قرار می دهد - بدون توجه به زندگی اخروی - پس همراه شوید تا به منبع اصلی قانون‌گذاری در دموکراسی لیبرال، و یا در حقیقت، در هر جاهلیتی که در آن به ﴿مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ حکم نمی‌شود، نگاهی بیندازیم.

در وهله‌ی اول، منبع اصلی را در دستان بشر می‌بینیم و سپس این بشر، محدودتر شده و در انحصار طبقه‌ای معین و مشخص قرار می‌گیرد و این طبقه، مصالحی دارد که صرفاً با هزینه دیگر طبقات (و به قیمت متضرر گشتن آنها، مترجم) محقق می‌گردد.

در نظام فئودالیزم، حاکم هر منطقه، امیر آنجا بود و هم‌زمان، هم صاحب ملک به شمار می آمد و هم به حکومت‌داری می‌پرداخت و کسی نمی‌توانست وی را بازخواست نماید و تحت پیگرد قرارش دهد زیرا تنها نیروی موجود، خودش بود و کس دیگری بر چیزی تملک نداشت.

اما در دموکراسی لیبرال، اگرچه از لحاظ تئوریک و نظری، قانون‌گذاری حق ملت است و نظارت و بازرسی از آن ملت! اما این سرمایه‌داری است که صاحب همه چیز است و حکم‌رانی می‌کند و هیچ بنی‌بشری نمی‌تواند بازخواستش نماید،[۳۶] آری! این سرمایه‌داری - اعم از یهود و غیر یهود - است که کارگردانی تمامی نمایش را در اختیار دارد و به نفع خود و مصالحش قانون می گذارد و تمامی این کارها را با هزینه‌ی ملت و از جیب آنانی به انجام می‌رساند که در طول تاریخ، از سوی جاهلیت‌های مختلف، ظلم‌های متعدد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را متحمّل گشته‌اند.

نبایستی فریادها و شعارها ما را از حقیقت ماجرا دور سازد، و شایسته نیست که وجود برخی صداهای آزادی‌خواه در پارلمان و یا در روزنامه و وسایل ارتباط جمعی سبب فریب ما گردد، و اینها نیز جزئی از نمایشی هستند که بدان اشاره نمودیم، زیرا سرمایه‌داری - اعم از یهود و غیر یهود- که قدرت را در دستان خود قبضه نموده از یک طرف، نیک آگاه است که این فریادهای پراکنده، قادر به تغییر اوضاع نمی باشند و نمی‌توانند سکانس‌های مختلف نمایشش را دست‌خوش تغییری قابل‌توجه نمایند و از طرفی دیگر، این موارد، دستاویزی مناسب برای دموکراسی‌ای است که از خلال آن تمامی مصالح سرمایه‌داری محقق می‌گردد، بدین ترتیب، هرگاه این صداهای آزادی‌خواهانه به هوا بر می‌خیزند ایمان توده‌ها به بازی دموکراسی راسخ‌تر گشته و اطمینان

۳۶- از جمله مواردی که به خوبی، پشت پرده‌ی قدرت را نشان می دهد سریال "خانه پوشالی: House of Cards " می‌باشد، این سریال توانسته فریب و دغل بازی را در فضای پیچیده‌ی سیاست تمدن لیبرالی آمریکا به زیبایی به تصویر بکشد و اینکه در پشت‌پرده حکومت داری این کشور، چه خیانت‌ها، و قدرت‌طلبی‌ها، و شهوت‌رانی‌ها و جنایت‌هایی نهفته است، مترجم

خاطر بیشتری بدان می‌یابند و سُکّان کشتی فرمانروایی را به راحتی به دست صاحب‌قدرتان می‌سپارند تا اینان از خلال آن، هر آنچه را که می‌خواهند محقق سازند.

اما در مورد ضمانت‌ها و حقوقی که ملت به دست آورده‌اند – همان‌گونه که بارها اشاره کردیم- باید گفت که این مسائل، حاصل کار دموکراسی نیست بلکه نتیجه‌ی تلاش و کوشش مستمر مردم بوده است، و صَرف نظر نمودن سرمایه‌داری از برخی منافع کوچک -آن هم با اکراه- جهت محفوظ نگاه داشتن اصل دارایی‌هایش، به برکت ذات وجودی نظام پارلمانی حاصل نگشته است بلکه بخش اعظم آن ریشه در مساله‌ای دیگر دارد! آری! در نظام سرمایه‌داری آزاد و تکیه‌ی آن بر کارگرِ با بهره‌ی محدود از آزادی به منظور کسب سودهای کلان و نجومی که در حال اکتساب-شان می باشد، ریشه دارد.

سرمایه‌داری آزاد، قدرت و سلطه‌ی خود را تا حداکثر ممکن افزایش داده و از این بیشتر جا برای گسترش ندارد وگرنه مطمئن باشید که در راه نیل به آن روان می گردد، زیرا اگر سیستم به صورت دیکتاتوری درآید و کارگر، تحت فشار آهن و آتش مجبور به انجام کار باشد دیگر امکان کار جمعی که در آن سرمایه‌داران دور هم جمع شوند و با هم کار کنند به وجود نمی آید و بنا به طبیعت آن، قدرت در دست گروه بسیار محدود و اندکی تجمیع می‌گردد و در این هنگام است که سرمایه‌داران، عرصه‌ای برای ظهور خود نمی‌یابند و قدرتی هم در دست نخواهند داشت زیرا آتشِ قدرتی که می‌تواند کارگران را تحت فشار و اجبار به کار وا دارد دامن سرمایه‌داران را نیز خواهد گرفت همان‌گونه که دامن‌شان را در دولت‌های کمونیستی گرفت، و از اینجاست که سرمایه‌داری، با اکراه و برای حفظ موجودیت خود، مجبور است یک‌سری خرده‌ریزهای پراکنده را در اختیار ملت قرا دهد و این کار را از طریق بازی زیرکانه‌ی دموکراسی به انجام می‌رساند و به وسیله‌ی دموکراسی است که سرمایه‌داری بیشترین سودها را روانه‌ی خزانه‌های خود می‌نماید و بسیاری از مظالم[۳۷] و مقدار کمی از خرده‌ریزها را برای ملت به ارث می‌گذارد.

در هر جاهلیتی که احکام انسانی جایگزین شرع مبین الله ﷻ گشته می‌توان ظلم را به عنوان یکی از نشانه‌های آن مشاهده نمود.

۳۷- مظالم جمع مَظلِمَه است و در لغت، مالی را گویند که به ناحق از کسی گرفته شده است، مانند مال غصبی یا سرقت شده، و عبارت ردّ مظالم که ممکن است خیلی جاها شنیده باشید به معنای بازگرداندن چنین مالی به صاحبش خواهد بود، مترجم.

مجتمع جاهلی بنا به طبیعت خود، چاره‌ای جز این ندارد که به دو دسته و گروه تقسیم شود: گروهی به مقام ریاست نائل آیند! و قدرت را در دست گیرند و به قانون‌گذاری بپردازند و گروهی دیگر، بردگانی باشند که بر آنان اعمال قدرت صورت گیرد و ناگزیر از اجرای قوانین مصوب باشند، و اگر بازی ظریف و زیرکانه‌ی دموکراسی نباشد، این حقیقت نمی‌تواند مخفی بماند که سرمایه-داران، آقا و ارباب قوم هستند و ملت و توده، بندگان آنان؛ بردگانی که ناچار به اجرای قوانین اتخاذ شده از سوی ارباب خود می‌باشند!

این را انکار نخواهیم نمود که بردگان عصر دموکراسی لیبرالی، زندگی بهتر و مرفه‌تری به نسبت بردگان دیگر جاهلیت‌های تاریخ دارند (و همان‌گونه که اشاره کردیم این مساله به طبیعت سرمایه‌داری آزاد باز می گردد چرا که این سیستم نمی‌تواند جز از طریق کارگری که از آزادی اندکی بهره‌مند است، به منافع خود دست یابد) اما با این وصف، حقیقت وضعیت‌شان تغییری نمی‌کند و هر چند که صاحب برخی از مظاهر آزادیِ طراحی‌شده در نمایشِ ظریف و زیرکانه‌ی دموکراسی گشته‌اند اما همچنان در ردیف بردگان و بندگان به شمار می آیند.

در جامعه‌ای که سیمای جاهلیت دارد و به شریعت الله‌ﷻ گردن نمی نهد،[38] آزادی واقعی محقق نمی‌گردد زیرا حکم به شریعت انسانی، به طور قطع مردم را به دو دسته‌ی **ارباب** و **رعیت** تقسیم می‌کند که در آن، ارباب، قانون می‌گذارد و رعیت اجرا می‌نماید و در برابر ارباب خود، هیچ بهره‌ای از آزادی حقیقی ندارد.

به تاکید که اجرای شریعت الهی در جامعه و عدم رجوع به شریعت و قوانینی غیر از دستورات الله‌ﷻ، **هم** بر جای آوردن حق خالق بر بندگانش می باشد **و هم** از ویژگیهای الوهیتی پروردگار نیز به حساب می آید:

﴿أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ﴾

۳۸- جاهلیت، آن‌گونه که در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته، در اصل از عبادت غیر الله‌ﷻ و تنفید حُکم بشری نشات می‌گیرد و حکم جاهلیت در مقابل حکم الله‌ﷻ نمود می‌یابد: ﴿أفحكم الجاهلية يبغون ؟ ومن أحسن من الله حكما القوم يوقنون؟!﴾ «آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه الله نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیّت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟». (**مائدة:۵۰**)

«آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد». **(ألاعراف:٥٤)**

و هم، ضمانتی حقیقی برای آزادی انسان در این کره‌ی خاکی به شمار می رود و تضمینی است جهت ممانعت از برقراری نظام ارباب و رعیتی که در آن، عده‌ای قلیل در منصب قدرت هستند و اکثریتی عظیم در مقام بردگی!

به تاکید می‌گویم که، منحصر نمودن عبودیت برای الله‌ﷻ - چه در شعائر تعبدی (از قبیل نماز و روزه و..، مترجم) باشد و چه در تحکیم شریعت الله‌ﷻ - تنها چیزی است که زمین را از لوث اربابان پاک می‌نماید و مردم را از بندگی غیر الله‌ﷻ می‌رهاند، و مادامی‌که الله‌ﷻ به تنهایی عبادت شود - چه از جنبه‌ی شعائر، و چه اجرای بی کم و کاست شریعت او - ممکن نیست که اربابان پای به عرصه‌ی وجود نهند و بندگان را به پرستش خود وادارند![٣٩]

مردم تنها در صورتی می‌توانند طعم واقعی آزادی را بچشند که الله‌ﷻ، به تنهایی در مقام الوهیت باشد و همه مردم - اعم از حاکم و محکوم- بنده و برده‌ی او باشند، تنها در این صورت است که آدمی آزاد به دنیا می‌آید و آزاد می‌زید و آزاد می‌میرد و تنها در این وضعیت است که در برابر تمامی نیروهای زمینی اعم از مادی و اقتصادی و... احساس برتری و استعلا - برتری ایمانی - می‌کند زیرا این بشر، در این حالت، وجود و نیروی خود را از الله‌ﷻ می‌گیرد و الله‌ﷻ بالاتر از هر چیز و هر کسی است... بالاتر و بزرگ‌تر از تمامی نیروهای موجود در کائنات!

در این هنگام است که آنچه که در صدر اسلام به وجود آمد مجدداً ایجاد خواهد شد! و عبودیت در تمامی زمینه‌ها، تنها و تنها از آن الله‌ﷻ می‌گردد.

عمر بن خطاب‌رضی الله عنه می‌گوید: ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید! سلمان فارسی‌رضی الله عنه در برابر امیرالمومنین می‌ایستد و می‌گوید: تا زمانی که نگویی این تکه پارچه را که با آن، شلوار دوخته‌ای از کجا آورده‌ای نه از تو می‌شنویم و نه اطاعتت می‌کنیم!

٣٩- شهید سید قطب‌رحمه الله در تفسیر آیه‌ی ﴿**الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا**﴾. چه زیبا می‌فرماید که: «و نشانه‌ها، روشن و مشخص شده‌اند، در عقیده هیچ چیزی پنهان و پوشیده‌ای یافت نمی‌شود، الله‌ﷻ همان کسی است که کتاب را نازل فرموده و این کار او شایسته حمد و ستایش است و محمد، عبد و بنده‌ی الله‌ﷻ است، پس اکنون همه و همه، بندگان الله‌ﷻ هستند و الله‌ﷻ هیچ فرزند و شریکی ندارد». مترجم.

علی بن ابی طالب با یهودی‌ای که زره‌ی وی را دزدیده پیش "قاضی شریح" می‌رود، قاضی از وی می‌پرسد: ای امیرالمومنین! آیا گواهی بر مدعای خویش داری؟ امیرالمومنین می‌گوید: "شریح" راست می‌گوید! من هیچ دلیل و مدرکی ندارم و قاضی بر اساس شرع الله، حکم به نفع یهودی صادر می‌کند و زره را به وی می‌سپارد!

حتی کسانی که ایمان نیاورده بودند نیز از این میوه‌ی عدالت و مساوات - که احساس آزادی را خلق نمود- چشیدند و در سایه آن آرمیدند، آوازه‌ی این عدالت چنان بود که مردی قبطی، فرسنگ‌ها راه را طی می‌کند تا از عمرو بن عاص - والی آن زمان مصر - به نزد امیرالمومنین عمر شکایت بَرَد و به علت آسیبی که فرزندش در مسابقه اسب‌دوانی از پسر والی دیده از او شکایت نماید، این فرد کسی بود که پیشتر، پشتش توسط شلاق‌های رومیان شکافته شده بود اما نه احساسی به نام آدمیت نداشت و نه تلاشی برای شکایت می‌نمود.. و اگر هم می خواست چنین کاری انجام دهد به راستی بایستی به پیش چه کسی شکایت می بُرد؟ اما عدالت ربانی تجلی یافته در شریعت الله سبب شد تا ضربه‌ی عصای بزرگ زاده‌ای! کرامت وی را به درد آورد و هزاران کیلومتر را برای تظلم‌خواهی طی کند و به دنبال احقاق حق خود در شریعت الله بگردد.

هرگز! هرگز آزادی حقیقی و برابری و برادری حقیقی محقق نخواهد شد مگر آنکه حاکم زندگی، الله و شرع حکیمانه‌ی الله بوده و قانون بشری در آن محلی از اعراب نداشته باشد[۴۰]، تمامی شعارهای "آزادی و برابری و برادری" که در دموکراسی سر داده می‌شود صرفاً شعار و باد هواست و در عالم واقع محقق نمی‌شوند زیرا در ورای این الفاظ، قلیلی از آدمیان، حق قانون‌گذاری را در دست دارند و اکثریتی قابل توجه، در مقابل این قوانین چاره‌ای جز تسلیم ندارند و مادامی‌که قدرت در دستان عده‌ای اندک است آنان با هزینه‌ی اکثریت، به دنبال محقق ساختن مصالح خود می‌باشند.

۴۰- پیشتر اشاره نمودیم که اجتهاد مجتهدین، در مسائلی است که نصی در مورد آن وجود ندارد و این اجتهاد، با اجازه الله صورت گرفته و مشروعیت خود را از وی می‌گیرد، در این امر، هیچ حرامی و حلالی نباید حلال و حرام شود و چارچوب شرع می‌بایست به طور کامل رعایت گردد، خلاصه اینکه، اجتهاد نباید با مقوله‌ی قانون‌گذاری خودسرانه‌ی مردم که در نظام‌ها و جوامع جاهلی انجام می‌گیرد اشتباه گرفته شود.

دموکراسی در اقوال نظری خود گمان دارد که تمامی مردم در فرایند تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری مشارکت دارند و این توانایی به مردم بخشیده شده است تا با استفاده از قوانینی که وضع نموده‌اند میان مصالح خود و حاکمان، هماهنگی به وجود آورند و ظلم را ریشه‌کن کنند و بردگی و بندگی را از حیات این کره‌ی خاکی محو سازند، در حالی‌که این فرضیه کاملاً جدلی بوده و امکان ندارد که نمود عینی یابد و در هیچ جاهلیتی از جاهلیت‌های تاریخ که به غیر شریعت الله ﷻ پناه برده‌اند محقق نشده است، آیا گمان دارید که اگر بنی بشر، قانون‌گذار زمین باشد زندگی بر سیمایی زیبا و بر مداری صحیح، جریان خواهد یافت؟

آیا این بنی بشر نبود که قانون بی‌بندو باری جنسی را تصویب نمود؟

لحظه‌ای چند، یهودیت شرور را که القاء کننده‌ی این قوانین به آنان بود کنار بگذارید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً﴾

«همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می‌ورزند) دشمنانی از انسان‌های متمرّد و جنّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری عَلَم کرده‌ایم. گروهی از آنها سخنان فریبنده‌ی بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را (با یاوه‌سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند». **(ألانعام: ۱۱۲)**

می‌گویم موقتاً شرارت یهود را کنار بگذارید زیرا، سیطره‌ی یهود شرور و بدطینت بر دموکراسی نمی‌تواند توجیه‌گر مسایل زشتی باشد که از طریق این سیستم انجام می‌پذیرد بلکه این مسائل قبیح و وقیح، از مشکلات پایه‌ای و زیربنایی دموکراسی نشأت می گیرد، ظاهر قضیه را بنگرید! آیا این بی‌بند وباری از رهگذر موافقت جمعی مردم اعم از مجالس نیابتی و یا رسانه‌های جمعی و یا واقعیت‌های زندگی به دست نیامده است؟ آیا زندگانی بر پایه‌ی این هرج و مرجی که بشر به تصویب رسانده، پایدار و استوار خواهد ماند؟!

آیا این بشر نبوده که از رهگذر دموکراسی، اعلام نموده که ربا، قانونی و مشروع است؟

یهودیت شرور را که به تشویق مردم جهت ترویج ربا می‌پردازد نادیده بگیرید.. زیرا پذیرش این امر توسط مردم و افتادن‌شان در دامان یهودیت جهانی نمی‌تواند آنها را معذور بدارد بلکه این مساله، گناهی است که می‌بایست آن‌را در پیش‌گاه الله‌ﷻ و در روز قیامت بر دوششان حمل نمایند در حالی‌که الله‌ﷻ در مورد آنان و امثال‌شان می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾

«یهودیان و ترسایان علاوه بر الله، علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند (چرا که علما و پارسایان، حلال الله را حرام، و حرام وی را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانون‌گذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبال‌شان روان می‌گردند». **(توبه: ٣١)**

یعنی اینکه در حرام و حلالی که مغایر با حرام و حلال الله‌ﷻ بود از آنان اطاعت کردند، چنانکه علما و مفسرین در تفسیر این آیه این‌گونه عنوان می‌دارند.[٤١]

به واقعیت زندگی دموکراسی لیبرالی سرمایه‌داری نگاهی بیندازید! می‌بینید که ربا با موافقت عمومی و بدون آنکه کسی اعتراضی نماید به اجرا درآمده است.. به راستی آیا زندگی با ربایی که بنی بشر حلال کرده دوامی خواهد داشت؟!

آیا این آدمیان نبودند که در فرایند دموکراسی با "آزادی" موافقت نمودند؟

یهود را باز هم کنار بگذارید - یهود شروری که این قضیه را وسعت بخشید و از آن برای فاسد نمودن جامعه‌ی بشری سوءاستفاده نمود - زیرا یهودیان صرفاً در جامعه‌ای می‌توانند به این دستاورد دست یابند که از هدایت الله‌ﷻ روی گردانیده و پشت خود را برای سوار شدن شیطان خم نموده باشد. به ظاهر اجتماع نگاهی بیندازید! اکنون زن دیگر آزاد شده و از قید و بند دین و اخلاق و ارزش‌ها، خود را رهانیده است، بلکه حتی پا را فراتر نهاده و از چارچوب حیای فطری و ذاتی خویش هم آزاد گشته است!! **آیا این آزادی جز با موافقت بشر، و جز با رضایت و**

٤١- به علمایی همچون ابن کثیر و طبری و قرطبی و ابن تیمیه و ... رحمهم الله، مراجعه نمایید.

درخواست آدمی جهت گسترش آن به وجود آمده است؟!! .. آیا زندگی، با این وضعیت آزادی زن که انسان، تصویب نموده پایداری و استقامت خود را حفظ خواهد کرد؟

صدها قانون بشری دیگر را در جاهلیت معاصر بنگرید و ببینید که چه آثار و پیامدهای زیان‌باری در زندگی آنان برجای گذاشته است، آثاری چون دیوانگی، و اضطراب، و بیماری‌های روانی و عصبی، و خودکشی، و اعتیاد به الکل و مواد مخدر، و انواع جرم و جنایت‌ها، و بی‌خانمانی اطفال و سوق دادن آنان به سمت بزه‌کاری و... همه و همه در کنار فردگرایی لجام‌گسیخته، و فروپاشی خانواده، و فروپاشی جامعه و مرگ احساسات انسانی و تبدیل شدن انسان به حیوانی مکانیکی و بی‌اراده که نیمی از زندگیش را ابزار و تجهیزات اداره می‌کند و نیم دیگر را شهوات تسخیر نموده است.

تمام این مسائل زمانی پیش می‌آید که انسان خود برای خویشتن تصمیم می‌گیرد، **حتی اگر تمامی این تصمیمات در سایه‌ی اجتماعی هماهنگ اتخاذ گردد که همه به یک میزان در آن دخیل باشند و هیچ ظلم و کشمکشی در میان نباشد باز هم درگیر چنین مشکلاتی خواهیم بود؛** زیرا تمامی این‌ها به بشر باز می‌گردد و آدمی بنا به طبیعت خود، خالی از جهل و نقصان نیست و احاطه‌ی کاملی بر مسائل ندارد و نمی‌تواند تمامی پیامدهای احتمالی ناشی از تصمیماتش را پیش‌بینی نماید، پس آن‌گاه که از حدّ و مرز اجتهاد[۴۲]- که الله ﷻ بدان اذن داده - خارج می‌گردد و بدون توجه به شرع الله ﷻ، به وضع حلال و حرام می‌پردازد، به درون چاهی نازیبا می‌افتد که خود حفر کرده است و اوضاع زمین، این‌گونه تبدیل به آشفته بازار می‌گردد.

با تعمّق در چنین مسائلی پی می بریم که قضیه‌ی **"معبود کسیت؟"** آن‌گونه که جاهلان عصر جدید گمان دارند، مسأله‌ای ماورایی نیست که صرفاً با آخرت در ارتباط باشد بلکه در کنار ارتباط تنگاتنگ با آخرت، با عمق وجود حیات دنیوی نیز ارتباطی نزدیک دارد زیرا جواب این سوال، پاسخ "حق قانون‌گذاری از آن کیست؟" را نیز در خود دارد؛ جواب اینکه چه کسی منهج و

۴۲- الله ﷻ فقط به مومنین اجازه اجتهاد داده است زیرا صرفاً آنانند که شریعت الله ﷻ را می‌شناسند و به ذات مقدسش ایمان دارند، و چون غیرمومنان شناختی نسبت به شریعت الله ﷻ ندارند حق ورود به این وادی به آنان داده نشده است.

برنامه‌ی زندگانی مردم را تدوین می‌کند، و هرگاه که الله ﷻ، معبود انحصاری آدمیان نباشد خیالی وهم انگیز حیات دنیوی را فرا می‌گیرد و مردم را دچار فساد و تباهی می‌نماید.

نیک بنگرید! و ببینید که اگر دموکراسی با میزان "**معبود کیست؟**" سنجیده شود چه نتیجه‌ای به بار می آید!!

آیا در دموکراسی لیبرال، الله ﷻ به تنهایی مورد عبادت قرار می‌گیرد و تنها معبود زندگی، باری تعالی است یا آنکه ده‌ها اله[۴۳] و معبود دروغین داریم که در کنار پروردگار و یا جدای از او پرستش می‌شوند؟ و بدیهی است که در کنار الله ﷻ و جدای از وی هر دو دارای سرنوشتی یکسانند! زیرا اگر اله و معبودی در کنار الله ﷻ قرار دهیم مرتکب شرک گشته‌ایم و اگر الهی جدای از او داشته باشیم به وادی کفر افتاده‌ایم، و شرک و کفر هر دو در نهایت به کفر ختم می‌شوند!

درست است که هزاران کلیسا وجود دارند که در روزهای یکشنبه، درب‌های خود را به روی نمازگزاران می‌گشایند – با صرف نظر از عقیده‌ی منحرف کلیسا، و با صرف نظر از میلیون‌ها انسانی که نه تنها نماز نمی‌خوانند بلکه اصلاً قائل به وجوب آن نیز نمی باشند - اما به این نمازخوان که از روی علاقه‌ی دینی به این مکان آمده بنگرید، به نظر شما وی به ربا چگونه می نگرد؟ و اگر فردی بلند شود و به وی بگوید که ربا حرام است و بایستی اموالش را از ربا دور بدارد و در امور ربوی نبایستی مشارکت داشته باشد چه واکنشی از خود نشان می‌دهد؟ آیا او را به تمسخر نمی‌گیرد؟ اگر به دنبال آنید که پاسخ این نمازخوان را دریابید باید بدانید که تنها جوابی که یک فرد غربی برای این مسأله دارد این است که ربا، از الزامات اقتصادی است و دین نباید در امور اقتصادی دخالت نماید!

۴۳- استاد سبحانی رحمه الله در مبحث "**اله**" چنین می فرماید: کلمه ی "**اله**" در لغت در ابتدا برای امور محسوس بکار رفته است مثلاً گفته‌اند (**اله** الفصیل) یعنی مادر بچه شتر به چراگاه رفته است وهنگام غروب که برمی گردد بچه‌اش خود را به طرف مادرش می‌کشد زیرا منافعش را در وجود او می‌بیند و مضارّش را از طریق او دفع می‌کند، بنابراین، بر مبنای وجود این احساس به مادرش پناه می‌برد و خود را در اختیار او قرار می‌دهد که اگر شتر(مادر) شعور می‌داشت و براین اساس فرمانروایی می‌کرد بچه‌اش از او اطاعت می‌نمود، هم‌چنین در هنگام مشکلات به مادرش پناه می‌بُرد که برای تمام این کارها کلمه‌ی **اَلِهْ یَألَهُ** به کار برده می‌شد. بعداً این لغت تکامل یافته و در مورد انسان به کار برده شده است مبنی بر اینکه وقتی کسی به منافعی نیاز داشته باشد و خواهان دفع مضارّی باشد و بر اثر وجود این حالت، دارای رغبتی شود و چنین احساس کند که صاحبش بر او تسلط دارد و از این طریق کنترلش را در دست دارد و بر این اساس دارای رهبتی گردد و از او (که صاحبش می‌باشد) فرمان‌برداری کند و برای تحقق نتایج اسباب از او طلب یاری کند، به کسی که این کارها را انجام می‌دهد **اله** گفته می‌شود، مترجم.

نظرش در مورد مسائل و روابط جنسی چه خواهد بود؟ اگر یکی از حضار به وی بگوید که این روابط جنسی به کلی حرام است مگر آنکه ازدواج شرعی انجام گرفته باشد و از وی بخواهد که رفتار خود را اصلاح نموده و از روابط نامشروع دست کِشد، این نمازگزار چه عکس‌العملی از خود به نمایش می‌گذارد؟ و جوابش چگونه خواهد بود؟ جوان آمریکایی می‌گوید که: روابط جنسی، مسأله‌ای بیولوژیکی و زیستی است و ربطی به دین و اخلاق ندارد!

آیا در سیستم دموکراسی لیبرالی، الله‌ﷻ معبود است یا ده‌ها اله و خدای دروغین که بر زندگی مردم سیطره یافته‌اند و بر آنان حکومت می‌کنند؟

دلار[۴۴]، و تولید، و مصالح ملی، و اجتماع، و افکار عمومی، و عقل، و علم، و انسان، و ابزار تولید، و عشق و محبت، و شهوات و هوی و هوس[۴۵]، از جمله خدایان دروغینی هستند که به همراه الله‌ﷻ و یا به صورت جداگانه مورد پرستش واقع می‌گردند و به نوعی به سؤال سرنوشت‌ساز ما در مورد اینکه در زندگی، **"معبود چه کسی است؟"** پاسخ قطعی و شفاف می‌دهند؛ اینکه آیا معبود، الله‌ﷻ است یا چیزی غیر از الله‌ﷻ؟

و انگار که تمامی این خدایان پوشالین به زبان حال می گویند که در دموکراسی لیبرال، معبود به طور قطع، الله‌ﷻ نمی باشد.

***

اما قضیه‌ی دوم، قضیه‌ی انسانیت انسان است...

همان‌گونه که جاهلیت معاصر، بحث آخرت را از اذهان انسان‌ها پاک نمود تا مشروعیت خود را حفظ نماید و ایمان به الله‌ﷻ را ملغی اعلام کرد تا مصالحش به خطر نیفتد ونقشه‌هایش برملا نگردد، به همان گونه نیز، تمامی معیارهای حقیقی انسانیت انسان را کنار زد و به گوشه‌ای دیگر راند، و ما در اینجا به تشریح علل و اسباب این امر می‌پردازیم...

۴۴- رسول‌اللهﷺ می‌فرمایند: «تعس عبد الدرهم، تعس عبد الدينار» (برده درهم و دینار به هلاک رفت و نابود شد)، و امروز، بردگان دلار در سرتاسر این کره خاکی چه بسیارند!

۴۵- اللهﷻ می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ «هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است». (الجاثية: ٤٥)

اگر جاهلیت معاصر اعتراف نماید که انسان از همان ابتدای خلقت، از حیوان متمایز بوده و عقیده و فکری آگاهانه نسبت به الله ﷻ داشته و ایمانی که در وی بوده همان ایمان به غیب است که حواس پنج‌گانه قادر به درک آن نیست و تمامی اعمال و کردارش، برخلاف حیوانات، دارای دو وجه مثبت یا منفی است و قادر است میان دو راه، یکی را به انتخاب خود، اختیار نماید و و اعمالش با خیر و شر توصیف می‌گردد در حالیکه چنین چیزی در میان حیوانات وجود ندارد.. آری! اگر به تمامی این امور اذعان نماید چگونه می‌تواند تمامی تلاش‌هایش را که بر مبنای بُعد حیوانی انسان استوار گشته توجیه نماید؟ و اگر به تمامی این موارد اعتراف کند چگونه نقشه‌های شوم خود را به اجرا بگذارد و مصالحش را محقق سازد؟

و نظام سرمایه‌داری چگونه به سودهای حرام خود دست یابد؛ همان سودهایی که از راه منفک نمودن کامل اقتصاد و عملیات اقتصادی از دین و اخلاق کسب نموده است؟ و چگونه یهودیت، غیر خود را استحمار نموده و آنها را جهت سواری دادن به ملت برگزیده‌ی الله تسخیر نماید؟

چگونه سرمایه‌داری، سودهای نامشروعش را از ربا و از صنایع بی‌ارزشی که صرفاً عقل را به زوال می‌کشانند و اخلاق را فاسد می‌نمایند، و از جنگ‌هایی که برای بازاریابی اجناس تولیدی راه‌اندازی می‌شوند، اکتساب نماید؟

چگونه یهودیت، نقشه‌های شوم خود را برای فاسد نمودن زن و مرد و مشغول نمودن‌شان به مسائل وقیحانه‌ی جنسی و غافل شاختن‌شان از تربیت نسلی از انسان‌های فرهیخته که پرچم‌دار حق و عدل و مبانی اخلاقی باشند اجرا نماید؟ چگونه روابط خانواده و مجتمع را از هم بپاشد و آدمیت را به جنون جنسی و جنون سینما و تلویزیون و فوتبال و دوستی و عشق و مدهای جدید و... گرفتار سازد؟

هرگز! جاهلیت هرگز به این موارد اذعان نخواهد کرد، نه به این دلیل که این مسائل حقیقت وجودی ندارند بلکه بدین علت که اقرار بدان‌ها موجب می‌شود که جاهلیت، مشروعیت خود را از دست دهد و نقشه‌هایش نقش بر آب گشته و مصالحش از کف برود!

پس، برای حفظ وضع موجود باید دست به هر کاری بزند و حقیقت را از ذهن‌ها پاک نماید!

باید بگوید که تمدن مادی، مقیاس و ملاک انسانیت انسان است!

باید مدعی باشد که مقدار مصرف انرژی و برق[۴۶] توسط بشر، مقیاس سنجش انسانیت انسان است!

باید ادعا نماید که آزادی انسان در انجام هر آنچه که می‌خواهد، مقیاس انسانیت انسان است!

و **یا باید بگوید که هیچ مقیاس ثابتی برای سنجش انسانیت انسان وجود ندارد!**

(مهم نیست چه بر زبان می‌آید بلکه، مترجم) مهم این است که حقایق از دید مردم پنهان بماند تا بدان‌ها دست نیابند، تا انسانیت خود را در عمل از دست بدهند و به همان درازگوشانی تبدیل شوند که ملت برگزیده‌ی الله می خواهد از آنها سواری بگیرد!

اما اسلام – که همان دین برحق الله ﷻ است - به این حقیقت اذعان می‌کند و ضمن برجسته ساختنش، بر آن اصرار می‌ورزد: اینکه انسان از همان لحظه‌ی اول به صوت انسان خلق شده و مکلف به تکالیفی گشته است و امانتی را بر دوش گرفته که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از حمل آن إبا ورزیده‌اند و تا زمانی که انسان حامل این امانت باشد از انسانیت خود حفاظت نموده و به محض اینکه از آن غافل گشت انسانیتش تباه می‌گردد:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

«زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم». **(البقرة: ۳۰)**

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان متعلّق به خود در او دمیدم در برابرش سجده (ی بزرگداشت و درود) ببرید». **(ص: ۷۱-۷۲)**

﴿هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنْ الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾

۴۶- در کتاب «**فی النفس و المجتمع**»، فصلی را با عنوان «تمدن کیلو وات» به این امر اختصاص داده‌ایم.

«او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است». (**هود:٦١**)

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الإِنْسَانُ﴾

«ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها (و همه‌ی جهان خلقت) عرضه داشتیم و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان (این اعجوبه‌ی جهان) زیر بار آن رفت». (احزاب: ۷۲)

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ﴾

«من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام». (**ذاریات:٥٦**)

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا﴾

«ای پیغمبر! برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمی‌زادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند از روی قوانین و سنن منظّم و شگفت‌انگیز هستی، پروردگار خود را بشناسند و بالأخره با خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب باز و گسترده‌ی جهان، انگار الله سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفتند: آری! گواهی می‌دهیم». (**ألاعراف:١٧٢**)

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

«گفتیم: همگی از آنجا (به زمین) فرود آئید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد (که حتماً هم خواهد آمد) کسانی که از من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد * و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند (و نادیده گیرند) اهل دوزخ‌اند و همیشه در آنجا خواهند ماند». (**البقره: ٣٨-٣٩**)

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

«و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است) * سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسّط عقل و وحی به او نشان داده است) * (قسم به همه‌ی این‌ها!) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد) * و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید». (**شمس: ۷-۱۰**)

﴿وَاعْبُدُوا اللهَّ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللهَّ لا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً﴾

«(تنها) الله را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او نگردانید و نیکی کنید به پدر و مادر، و خویشان، و یتیمان، و درماندگان و بیچارگان، و همسایگانِ خویشاوند، و همسایگانِ بیگانه، و هم‌دمان (در سفر و در حضر، و همراهان و هم‌کاران)، و مسافران (نیازمندی که در شهر و مکان معیّنی اقامت ندارند)، و بندگان و کنیزان، بی‌گمان الله کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد». (**نساء: ٣٦**)

﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ﴾

«و همان کسانی که (در راه طاعت و عبادت، و دوری از گناه و معصیت، و تحمّل مشقّات و ناملایمات) بردبار، و (در نیّت و کردار و گفتار) درستکار، و (با خشوع و خضوع بر طاعت و عبادت) مداوم و ماندگار، و (از آنچه می‌توانند و بدان دسترسی دارند) بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش خواهند». (**آل‌عمران: ۱۷**)

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمْ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُوْلَئِكَ هُمْ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

«مسلّماً مؤمنان پیروز و رستگارند * کسانی‌اند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند * و کسانی‌اند که از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاوه روی‌گردانند (و زندگی را جدّی می‌گیرند؛ نه شوخی) * و کسانی‌اند که زکات مال به‌در می‌کنند * و عورت خود را حفظ می‌کنند * مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست * اشخاصی که غیر از این (دو راه زناشوئی) را دنبال کنند، متجاوز (از حدود مشروع) به شمار می‌آیند (و زناکار می‌باشند) * و کسانی‌اند که در امانت‌داری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمانند * و کسانی‌اند که مواظب نمازهای خود می‌باشند (و پیوسته آنها را در وقت خود اداء، و ارکان و اصول و خشوع و خضوع لازم را مراعات می‌نمایند) * آنان مستحقّان (سعادت) و فراچنگ آورندگان (بهشت) هستند * آنان بهشتِ برین را تملّک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند». **(مؤمنون: ۱-۱۱)**

﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ * وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُون * وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾

«و کسانی‌اند که از گناهان بزرگ، و اعمال بسیار زشت و ناپسند می‌پرهیزند، و هنگامی که خشمناک می‌گردند (زمام اختیار از دست نمی‌دهند و پرت و پلا نمی‌گویند و آلوده‌ی گناه نمی‌شوند، و بلکه نفس خود را مهار می‌کنند و بخشم آورندگان را) می‌بخشند * و کسانی‌اند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه‌ی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر)

صرف می‌کنند * و کسانی‌اند که اگر ستمی بدیشان شد، خویشتن را یاری می‌دهند (و زیر بار ظلم نمی‌روند)». (**شوری: ۳۷-۳۹**)

﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَلا يَنقُضُونَ الْمِيْثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾

«آن کسانی که به عهد (تکوینی و تشریعی) الله وفا می‌کنند، و پیمان (موجود میان خود و بندگان) را نمی‌شکنند * و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهائی را که الله به حفظ آنها دستور داده است، (از قبیل: رابطه‌ی انسان با آفریننده جهان، پیوند انسان با جامعه‌ی انسانیّت، و رابطه‌ی او با هم‌نوعان به ویژه خویشان و نزدیکان) و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه‌ی بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می‌باشند». (**رعد:۲۰-۲۱**)

﴿قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لا شَرِيكَ لَهُ﴾

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن الله است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها او را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیره‌ی مماتم شود) * الله را هیچ شریکی نیست». (**أنعام: ۱۶۲-۱۶۳**)

این است انسان و این است مقیاس انسانیت!

او از همان ابتدا نه حیوان، بلکه انسان بوده و از همان آغاز، دارای رسالت و ماموریتی مشخص بوده است، او جانشین الله‌ﷻ در زمین است و بر کره‌ی خاکی تسلط دارد و حافظ آن می باشد و به آبادانی آن همت می‌گمارد البته تمامی این کارها را می‌بایست در پرتو دستورات الهی انجام دهد و این مکان را با ضوابطی صحیح، و بر پایه‌ی همان دستورات و همان ضوابطی که الله‌ﷻ برای تنظیم زندگانی آدمی بر کره‌ی زمین تدوین نموده، میان هم‌نوعان خود تقسیم نماید؛ و این همان امانتی است که انسان، مسئولیت آن‌را پذیرفته و بقیه‌ی خلایق که به صورت قهری، در برابر الله‌ﷻ، خاشع و خاضع هستند و فاقد اراده و اختیارند نتوانستند آن‌را بر دوش کشند، اما انسانی که از نعمت اراده و ادراک و توانایی انجام کار و خَلق موارد گوناگون بهره‌مند شده و قدرت

انتخاب و اختیار دارد، رسالت و ماموریتش - یا همان امانت بر گردنش- این است که الله ﷻ را از روی اختیار، عبادت نموده و زمین را با بهره‌گیری از منهج او آباد نماید و این موجود، مادامی‌که بر این امانت استوار بوده و به عبادت الله ﷻ مشغول باشد و با حکم نمودن به ﴿مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ و تبعیت از منهج ربانی به شکوفا کردن زمین بپردازد و به اوامر الهی پایبند باشد در مسیر انسانیت انسانی خود گام برداشته است زیرا در قرآن، انسان با ویژگی‌هایی از قبیل خشوع در نماز، و پرهیز از موارد لغو و بیهوده، و پرداخت کننده‌ی زکات، و کنترل کننده‌ی شهوت جنسی، و رعایت کننده‌ی عهد و پیمان و امانت، و صبر و صداقت و فرمان‌برداری و انفاق و استغفار، و گذشت به هنگام خشم، و جنگ بر علیه ظلم و ستم و... تعریف شده است.

و این همان مقیاس ثابت برای سنجش انسانیت انسان است؛ مقیاسی که تغییرناپذیر بوده و دگرگونی بدان راهی ندارد.

درست است که تعاملی دائمی میان عقل بشری و دنیای مادی در جریان است و انسان همواره به دنبال مهار انرژی‌های جهان و استفاده از آنها در جهت مصالح و منافع بشری بوده و همین مسأله، تغییرات زیادی را در زندگی وی ایجاد نموده است اما این دگرگونی‌ها نمی‌تواند ارزش‌های ثابت و بنیادینی را که بر زندگی بشر حاکم است دست‌خوش تغییر نماید بلکه بایستی عکس قضیه بر جامعه حکم‌فرما باشد، یعنی، ارزش‌های ثابت و بنیادین، ملاک و معیاری باشند برای متغیرهایی که بر زندگی آدمی حادث می‌گردند تا از این طریق، زندگی سر و سامان یابد و امور جامعه در جایگاه مناسب خود قرار گیرند و این تغییرات دائمی، زندگی آدمی را دچار استرس و اضطراب و پریشانی نسازند.

توجه داشته باشید که **از یک طرف**، نیروهای دنیایی و نعمت‌های موجود در این کره‌ی خاکی، موهبت‌هایی الهی‌اند که برای بشر در زمین به ودیعه گذاشته شده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ﴾

«و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه‌ی خود، مسخّر شما ساخته است». (سورة الجاثیة: ١٣)

و تلاش و کوششی که آدمی برای کشف و تسخیر و بهره‌گیری از این نعمات، به کار می‌گیرد نیز هدیه‌ای الهی به شمار می آید:

﴿وَاللهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

«خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی (از جهان دور و بر خود) نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا (به وسیله‌ی آنها بشنوید و ببینید و بفهمید و نعمتهایش را) سپاسگزاری کنید». (**سورة النحل**: ۷۸)

و لازمه‌ی شاکر بودن انسان در برابر این عطایا، استفاده‌ی بهینه از آنها در همان جهتی می باشد که الله ﷻ بخشنده و مهربان برای وی در نظر گرفته است.

از سویی دیگر، بایستی این مهم را نیز در نظر گرفت که درست است که استفاده از این موهبت‌ها، شیوه‌ی زیستن انسان را دستخوش تغییر و تحول می‌کند اما ذات انسان و ماموریتی که برای وی در زمین در نظر گرفته شده به هیچ وجه قابل تغییر نمی باشد، نباید انتظار داشته باشیم که تغییرات ایجاد شده در زندگی بشر، بر امور ثابت، حاکم گردد و بر آنها حکم‌رانی نماید بلکه بایستی این دگرگونی‌ها بر مبنای مواردی که ثابت بوده و جزء جوهر و ذات مساله به حساب می‌آیند تفسیر شده و مورد سنجش و بررسی قرار گیرند.[۴۷]

"رنه دوبو" در کتاب خود تحت عنوان "انسانیت انسان" می‌گوید:

«کروماگنون[۴۸] حدود ۳۰ هزار سال پیش در بیشتر نواحی اروپا زندگی کرده است و زمان زیستن وی با دوران کشاورزی و زندگی روستایی فاصله‌ای فراوان داشته است، راه تامین معاش این انسان، صیادی و شکار بوده و از لحاظ جسمی و عقلی به ما شباهت داشته است و ابزار و اسلحه‌هایی که توسط وی ساخته شده، متناسب با حجم دست‌های ما می‌باشد و مهارت وی در ایجاد پناهگاه، احساسات ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد، کروماگنون‌ها، برای دفن مرده‌هایشان به شیوه‌های خاصی

۴۷- برای درک بیشتر این قضیه به کتاب "**التطور و الثبات فی الحیاة البشریة**" مراجعه فرمایید.

۴۸- Cro-Magnon

عمل می‌کردند که نشان دهنده‌ی اعتقادشان به آخرت و پایان دنیای انسان است و تمامی آثار مدون برجای مانده از انسانِ پیش از تاریخ، بیان‌گر این نکته است که خواص اساسی و جوهری آدمی از عصر حجر تاکنون دست نخورده باقی مانده است».[۴۹]

به این ترتیب مشاهده می‌نماییم که تغییر سبک زندگی، جوهر انسان را متاثر نمی‌سازد و سبب دگرگونی معیارها و ضوابط انسانی نمی‌گردد.

درست است که پیشرفت‌های علمی و مادی و تکنولوژیکی به ذات خود، شاخصی از شاخص‌های انسانی هستند و الله ﷻ انسان را خلق نموده و همه‌ی آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است در قبضه‌ی قدرت او قرار داده تا به عمران و آبادانی زمین بپردازد، و اگر انسان در این زمینه توانایی-های لازم را نداشته باشد جنبه‌ای از جوانب انسانی تضعیف می‌گردد اما نباید این معیار را تنها معیار و یا مهم‌ترین معیار دانست، بلکه هر ملاکی می بایست بنا به ارزش آن برای اعتلای انسان، ارزش‌گذاری شده و در جایگاه مناسب خود قرار گیرد، و تفاوت این معیار با دیگر معیارها – که همان اصول و ارزش‌ها می‌باشند- در این است که ارزش‌های اساسی و زیربنایی می‌تواند انسانیت انسان را شکل دهد حتی اگر این انسان در سطح پایینی از رشد و پیشرفت مادی و علمی لازم برای کامل گشتن نوع خود باشد اما هیچ‌گاه نباید انتظار داشت که این پیشرفت‌ها، به تنهایی و فارغ از ارزش‌ها و معیارهای بنیادین انسانی، بتوانند موجودی به نام انسان (و با ویژگی‌های انسانی شکل دهند و بدان هویت بخشند، مترجم) و مصداق این وضعیت را می‌توان در انسان قرن بیستم مشاهده نمود؛ همان موجودی که به ویژگی‌های انسانِ جنگلی بسیار نزدیک‌تر و به آن بسی شبیه‌تر است[۵۰]، و در کمال تاسف باید گفت که امروزه، با آنکه انسان، در اوج پیشرفت‌های مادی است اما از لحاظ شعور انسانی، در پست‌ترین جایگاه خود به سر می‌برد.

***

۴۹- صفحه ۷۱ از ترجمه عربی کتاب، این کتاب را دکتر نبیل صبحی الطویل به عربی ترجمه نموده و چاپ اول آن به سال ۱۳۹۹ هجری قمری باز می‌گردد و توسط موسسه الرساله در بیروت چاپ شده است، نویسنده‌ی کتاب، "رنه دوبو" نام دارد که استاد دانشگاه "راکفلر" در نیویورک بوده و متخصص زیست‌شناسی می‌باشد، وی در سال ۱۹۷۶، موفق به اخذ جایزه‌ی نوبل در علوم گردید و چیزی که به سخنان این نویسنده ارزش می‌دهد این است که کتاب وی نه به طریقی فلسفی و ادبی و دینی بلکه با دیدگاهی کاملاً علمی نوشته شده است.

۵۰- انسان جنگلی، نوعی میمون است که در اصل "اورانگ اوتان" نام دارد، از آنجایی که این حیوان قادر است مدت‌های مدیدی را بر روی پاهای خود بایستد، به انسان جنگلی مشهور شده است.

ببینید و بیندیشید که آن‌گاه که دموکراسی را با معیارهای "عبادت، و انسانیت انسان"، که اسلام حیات بشر بر روی زمین بر اساس آنها استوار ساخته، مورد سنجش قرار می دهیم چه چیزی از آن باقی می‌ماند؟

مشاهده نمودیم که در این سیستم، از بُعد عبادت، الله‌ﷻ به هیچ وجه، معبود خاص و منفرد نیست و شیطان بر جایگاه معبود تکیه زده است، زیرا در هر جایی که الله‌ﷻ، معبود نباشد بدون تردید، شیطان مورد پرستش است حتی اگر اسامی و مصادیق این پرستش، متفاوت و متعدد باشند.

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

«ای آدمی‌زادگان! مگر من به شما سفارش ننمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شما است؟ * و (آیا به شما دستور ندادم) این که مرا بپرستید و بس، که راه راست همین است». (**یس: ٦٠-٦١**)

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾

«این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد، پس) از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه الله (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که الله شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید)». (**أنعام: ١٥٣**)

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمْ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنْ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾

«الله متولّی و عهده‌دار (امور) کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌های (زمخت گمراهی شکّ و حیرت) بیرون می‌آورد و به سوی نور (حق و اطمینان) رهنمون می‌سازد، و (امّا) کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت (شیاطین و داعیان شرّ و ضلال) متولّی و سرپرست ایشانند،

آنان را از نور (ایمان و فطرت پاک) بیرون آورده به سوی تاریکی‌های (زمخت کفر و فساد) می‌کشانند، اینان اهل آتش‌اند و در آنجا جاودانه می‌مانند». **(البقرة: ۲۵۷)**

و طاغوت، هر شئ، و شخص و نظامی است که انسان را از سمت و سوی الله‌ﷻ منحرف سازد، و یا آدمی، آن را جدای از الله‌ﷻ مورد عبادت قرار دهند و ناگفته پیداست که پرستش طاغوت، خود شاخه‌ای از شاخه‌های عبادت شیطان است.

و اما انسانیت انسان...

به راستی برای این مفهوم مطلوب، در گرداب وحشتناکی که انسان جاهلی قرن بیستم گرفتار آن است چه جایگاهی را می‌توان متصور شد؟

- آیا در رفتارهای متمدنانه‌ی جنسی!! که گوی سبقت را از حیوانات ربوده است، جایگاهی دارد؟
- آیا در دامان انواع مشروبات الکلی و مخدرات جایگاهی دارد؟
- آیا در کنار جرائم روزافزون جامعه‌ی بشری جایگاهی دارد؟
- آیا در تلاش و کوشش‌های مستمر جهت گسترش کالاهای صرفاً مادی و لوکس جایگاهی دارد؟
- آیا در دامان ابزاری که بر زندگی انسان‌ها مسلط شده‌اند و خود تبدیل به هدف گشته‌اند جایگاهی دارد؟
- آیا در کتاب قانون جنگل که در آن، حق از آنِ قدرتمند است و قوی، ضعیف را می‌بلعد! جایی دارد؟
- آیا در میثاق‌ها و پیمان‌هایی که به راحتی نقض می‌گردند و عهدهایی که بر پایه‌ی فریب و نیرنگ استوارند جایگاهی دارد؟
- آیا در زندگیِ این موجودِ دوپایِ مسخ شده که روح و عاطفه‌ی انسانی خود را از دست داده است جایگاهی دارد؟

درست است که حقوق و ضمانت‌های وجود دارند که امروزه به دموکراسی نسبت داده می‌شوند و جنبه‌ای بارز از آن‌را تشکیل می‌دهند و بی‌شک به عنوان نقطه عطفی در تاریخ حیات بشر بر زمین شناخته می‌شوند، اما شرّ عظیمی که در دموکراسی لیبرالی این خیر جزئی را احاطه نموده،

در نهایت، بسیاری از این حُسن‌ها را زایل می‌گرداند چرا که در پایان کار،کلیت و بنیان انسان را نیست و نابود می‌سازد (و انسانیت انسان را از او سلب می‌نماید، مترجم) و آنگاه که تمامیت انسان را به سوی پستی‌ها می کشانیم دیگر چه سودی دارد که جنبه‌ای از جوانب حیات وی را به سطح لایق و درخورش برسانیم؟!

این سخنان ما بدان معنی نیست که می‌خواهیم از ارزش و اعتبار ضمانت‌ها و حقوقی که کسب شده بکاهیم بلکه به دنبال آنیم تا آن‌را در جایگاه مناسب خود قرار دهیم و به خیر و منفعتی همه‌جانبه مبدلش سازیم و این امر زمانی رخ می‌دهد که انسان در سطح انسانیت کامل قرار گرفته باشد.. و این همان چیزی است که دموکراسی در تحقق آن به شدت مشکل دارد، به عبارت دیگر، همان چیزی است که این سیستم از روز اول به دنبال تحقق آن **نبوده** است زیرا در غیر این صورت، جاهلیت سرمایه‌داری نه تنها قادر به رشد و پیشرفت نبود بلکه در همان نطفه خفه می‌گشت و همچنین، ملت برگزیده‌ی شیطان دیگر نمی‌توانست آن‌گونه که می‌خواهد از غیریهودیان سواری بگیرد!!

تنها یک حالت وجود دارد که می‌تواند هم‌گام با محافظت تمام و کمال از انسانیت انسان، تمامی ضمانت‌ها و حقوقی را که سیستم دموکراسی در خود گنجانده در بالاترین سطح برآورده سازد و آن هنگامی است که انسان، الله‌ﷻ را به تنهایی عبادت کند و شریعت او را به اجرا درآورد، به عبارت دیگر، تنها در صورت اجرای فرامین اسلامی توسط انسان است که این آرزوی بزرگ به واقعیت می‌پیوندد، و در این هنگام است که کرامت حقیقی انسان محقق می‌شود و تمامی حقوق و ضمانت‌هایی که الله‌ﷻ برای تحقق کرامت انسانی در این کره‌ی خاکی به انسان بخشیده به دست می‌آید، الله‌ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾

«ما آدمی‌زادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی‌داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از

چیزهای پاکیزه و خوش‌مزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری‌شان داده‌ایم». (**إسراء: ۷۰**)

و رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«**أيها الناس إن دماءكم وأموالكم واعراضكم عليكم حرام**»

«ای مردم! به تاکید که خون‌تان و اموال‌تان و آبروی‌تان بر شما حرام گریده است».[۵۱]

می‌بینیم که الله ﷻ، اصل کرامت را برای بنی‌آدم مقرر می فرماید و حضرت رسول ﷺ برای تحقق این کرامت در دنیای واقعی و در فضای تعاملی میان مردم، حرمت خون و مال و ناموس را اعلام می دارد، و آنگاه، الله ﷻ و رسولش این مسائل را با توصیه‌های بیشتر و بیشتر، پیگیری می‌نمایند تا سطوح بالاتری از کرامت انسانی‌ای که تاریخ نظیر آن‌را به خود ندیده، به دست آید.

الله ﷻ امر می‌کند که حریم خانه و کاشانه هتک حرمت نگردد:

﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ**﴾

«ای مؤمنان! وارد خانه‌هائی نشوید که متعلّق به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن و سلام کردن بر ساکنان آن، این کار برای شما بهتر است (از ورود بدون اجازه و سلام). امید است شما (این دو چیز را به هنگام رفتن به منازل دیگران رعایت و آنها را) در مدّ نظر داشته باشید * اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید (که به شما اجازه دهد) بدان‌جاها داخل نشوید تا (کسی پیدا می‌آید و) به شما اجازه داده می‌شود. اگر هم به شما (اجازه داده نشد و) گفتند: برگردید، پس برگردید (و اصرار نکنید)، این (کار رجوع، زیبنده‌تر به حالتان و) پاک‌تر برایتان می‌باشد. الله بس آگاه از کارهائی است که می‌کنید (پس با رهنمودهای او مخالفت نورزید)». (**نور: ۲۷-۲۸**)

و همچنین تجسس را حرام اعلام نموده است:

۵۱- بخاری و مسلم این حدیث را روایت نموده‌اند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنْ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلا تَجَسَّسُوا...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، که برخی از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی و پرده‌دری نکنید...». **(حجرات: ۱۲)**

رسول‌اللهﷺ می‌فرماید:

«من استمع إلي حديث قوم وهم له كارهون صب في أذنيه الآنك يوم القيامة»

«هرکس به سخنان افرادی گوش دهد و آنان از این استماع ناراضی باشند در روز قیامت در گوش وی سرب ریخته می‌شود».[۵۲]

عبد الله بن عتبة بن مسعود می‌گوید که شنیدم روزی عمر بن خطابس چنین گفت: مردم در زمان رسول‌اللهﷺ به وسیله‌ی وحی مورد مؤاخذه قرار می‌گرفتند اما اکنون وحی قطع شده و ما از روی ظاهرتان، اعمال‌تان را مورد قضاوت قرار می‌دهیم، هر کس که در ظاهر، خیر و نیکی از خود نشان داد از جانب ما در امان است و ما با وی ارتباطی نزدیک برقرار می‌سازیم و کاری به نهانش نداریم و درون وی را به الله وا می‌گذاریم و هر کس که ظاهری بد از خود نشان دهد، نه او را تصدیق می‌کنیم و نه به وی پناه می‌دهیم هرچند که باطنی نیک و سیرتی زیبا داشته باشد.[۵۳]

در اسلام، کسی حق ندارد به جاسوسی از خانه‌ی اشخاص و یا سخنان آنان بپردازد و یا اسرارشان را افشا سازد و یا از محتوای نامه‌هایشان بدون اجازه اطلاع حاصل نماید، رسول‌اللهﷺ می‌فرماید:

«ولو أن رجلا أطلع عليك بغير إذن فحذفته بحصاة ففقأت عينه ما كان عليك من جناح»

«اگر فردی بدون اجازه‌ی تو بر حریم خصوصی‌ات نظر بندازد و تو او را با سنگ‌ریزه‌ای بزنی وچشمش کور گردد هیچ گناهی بر تو نوشته نخواهد شد».[۵۴]

و باز می‌فرماید:

۵۲- بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

۵۳- بخاری این حدیث را روایت کرده است.

۵۴- بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

«يا معشر من أسلم بلسانه ولم يفض الإيمان إلي قلبه: لا تؤذوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم ، فإنه من تتبع عورة أخيه المسلم تتبع الله عورته فيفضحه ولو في داخل بيته»

«ای کسانی که به ظاهر مسلمان شده‌اید اما هنوز ایمان به قلب‌تان رسوخ نکرده، مسلمانان را آزار ندهید و به دنبال عیب‌های آنان نباشید، آگاه باشید هر آن‌کس که به دنبال عیب برادرش باشد، الله عیب وی را بیرون خواهد انداخت و وی را رسوا می‌کند حتی اگر در داخل خانه‌اش باشد».[۵۵]

به همین خاطر، برخی از فقها گفته‌اند که جاسوسی از انسان، و پیگیری برای برملا ساختن اسرار و داخل شدن به خانه‌ی وی برای بازرسی جایز نیست مگر با وجود دو شرط:

اول: وجود ادله و علایم و شواهدی که دالّ بر وقوع جرمی مشخص باشد.

دوم: اینکه خاتمه‌ی جستجو و عدم تفتیش خانه، منجر به هتک حرمتی شود که با به تاخیر افتادن تحقیقات، از دست برود، مثلاً خبر دهند که شخصی، فردی دیگر را به خلوت کشانده تا او را بکشد و یا با زنی خلوت نموده تا با وی زنا کند، در غیر این‌صورت جایز نیست که حریم خانه شکسته شود.

علاوه بر این، کسی را نمی‌توان صرفاً با ظن و گمان و بدون وجود اتهامی جدی که از منبعی موثق به دست آید مورد مؤاخذه قرار داد، زیرا الله‌ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره‌ی آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی (بدون آگاهی از حال و احوال‌شان و شناخت راستین ایشان)آسیب برسانید، و از کرده‌ی خود پشیمان شوید». (**حجرات: ٦**)

همچنین کسی به گناه دیگری گرفته نمی‌شود:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾

۵۵- ترمذی و همچنین ابن حبان در صحیحش این حدیث را روایت کرده‌اند.

«هیچ گناه‌کاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد». (**فاطر: ١٨**)

و مقید کردن و محدود ساختن آزادی انسان جز با حکمی شرعی که از طرف قاضی صادر شده جایز نمی باشد و اصل در انسان، تضمین آزادی اقامتش در هر مکان، و حرکت و جابجایی از هر جایی است که وی می‌خواهد زیرا الله ﷻ می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است، در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی الله بخورید. زنده شدن دوباره در دست اوست». (**الملک: ١٥**)

و همچنین، محدود نمودن آزادی افراد - یا همان بازداشت و حبس احتیاطی - بدون حکمی شرعی در اسلام جایز نیست، البته در این مورد میان فقها درباره‌ی انواع متهمین اختلاف نظر وجود دارد.

در عرف فقها، متهمین سه دسته‌اند:

نوع اول: متهمی است که به تقوا و نیک سیرتی مشهور می باشد و تهمتی که به وی زده شده با شخصیت وی سازگاری ندارد، در این مورد، نه تنها جایز نیست که این شخص به خاطر این تهمت حبس گردد بلکه بسیاری از علما بر این باورند که شخص مدعی بر این فرد، اگر کذبش ثابت شود و متهم بی‌گناه باشد - فرقی نمی‌کند که مدعی تعمداً قصد اذیت متهم را داشته یا خیر- به سزای عملش خواهد رسید و مجازات خواهد شد و هدف از این کار، بازداشتن افراد شرور، و بدطینتان و سفیهان از تعرض به اهل خیر و صالحان، و عدم هتک حرمت‌شان می‌باشد.

نوع دوم: متهمی مجهول‌الحال است که نه به نیکی شناخته می‌شود و نه تصور بدی در مورد وی وجود دارد، در مورد بازداشت احتیاطی این فرد، در صورت وجود اتهامی موجه، اختلاف نظر وجود دارد و جمهور علما معتقدند که تا زمان کشف واقعیت، جایز است که وی تحت بازداشت باشد و برخی دیگر قائل به عدم جواز بازداشت موقت‌اند، اما علمایی که قائل به جوازند ضمن آنکه این جواز را با قید ضرورت و لزوم وجود دلایل قوی بر علیه متهم همراه می‌سازند، در مورد مدت زمان بازداشت چنین شخصی با هم اختلاف نظر دارند و آن را از یک روز تا حداکثر یک ماه، بر حسب نوع ضرورت بر شمرده‌اند.

نوع سوم: متهمی است که به جرم و فساد شهره است و زندگی وی سرشار از جرم و جنایت می باشد، در این مورد، جمهور علما برآنند که این شخص تا زمان برائت از اتهام بایستی تحت حبس احتیاطی باشد، اگرچه برخی دیگر علما از قبیل ابن حزم ظاهری، معتقد است که چون در انسان، اصل بر بی‌گناهی است جایز نیست که صِرف اتهام باعث حبس فرد شود و درمورد متهمی که با اتهامات جنایی مربوط به حقُ الله روبروست این اصل زیر سؤال نرفته و نباید نقض گردد.

حتی بعضی از علما، پا را فراتر گذاشته و معتقدند که در مسائل جنایی مربوط به حقُ الناس نیز نمی‌توان متهم را وادار به قسم خوردن کرد (نمونه‌ی آن را می توان در کتاب الطرق الحکمیه ابن قیم، چاپ دارالکتب العلمیه بیروت، ص ۱۰۰ تا ۱۰۴ مشاهده نمود).

اما درباره‌ی وادار ساختن متهم به اعتراف باید عرض کنم که این مساله به هیچ وجه جایز نمی‌باشد و میان فقها در مورد عدم جواز شکنجه، و تعذیب و حبس که در مقوله‌ی اجبار به اعتراف وارد می‌شود، اختلافی وجود ندارد هرچند که برخی از آنان در اینکه آیا تهدید شامل این مبحث می‌شود یا خیر، اختلاف نظر دارند، جمهور علما آن را جزء اجبار به اعتراف می‌دانند اما برخی می‌گویند زمانی این موارد در مفهوم اجبار وارد می شود که فرد تهدید کننده قادر باشد تهدید خود را عملی سازد و متهم نتواند در برابر تهدید کننده، مقاومتی از خود نشان دهد و چنین گمان برد که اگر اعتراف ننماید به طور قطع آن تهدید رنگ واقعیت به خود می‌گیرد.

از لحاظ شرعی، اجبار به اعتراف هیچ‌گونه سندیت و اعتباری ندارد زیرا رسول‌الله ﷺ می‌فرمایند که:

«رفع عن أمتي الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه»

«امتم در مقابل خطاء، و فراموشی و آنچه که به اکراه انجام می‌دهند بازخواست نمی‌شوند و مورد مواخذه قرار نمی‌گیرند».

عمر رضی الله عنه نیز می‌گوید:

«هرگاه شخص را گرسنگی دادی، و شکنجه کردی و در غلّ و زنجیرش بستی، به هیچ وجه احساس امنیت خاطر نخواهد کرد». [۵۶]

(مراجعه شود به المعنی والشرح الکبیر ج۸/ص ۲۶۰ – ۲۶۲ ، ج ۱۰ص ۱۷۲ چاپ دار الکتاب العربی ببیروت ۱۳۹۲هـ – ۱۹۷۲م)

این بود مجموعه ضمانت‌های اتهام و تحقیق در اسلام.[۵۷]

درباره‌ی ضمانت‌های محاکمه بایستی عنوان کنم که اسلام، ۱۴ قرن پیش، این ضمانت‌ها را تعیین نموده و اولین و بزرگ‌ترین ضمانت، اجرای شریعت الله‌ﷻ است که عدل کامل و جامع ربانی در آن نمود می‌یابد:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمْ الْكَافِرُونَ﴾

«هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که الله نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بی‌گمان کافرند». **(مائده: ٤٤)**

قاضی، حکم صادر نمی‌کند مگر آنکه کاملاً مطمئن باشد که مجرم در انجام جرم هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای نداشته است، در غیر این صورت و در هنگام ورود شبهه، حدّ ساقط می‌گردد و دلیل آن نیز، قول رسول‌اللهﷺ است که می‌فرماید:

«**ادرءوا الحدود بالشبهات**»

«حدود را با شبهات دفع نمایید».[۵۸]

شاهد مثال اینکه روزی غلام‌های **"ابن حاطب ابن ابی بلتعه"**، شتر "مردی مزنی" را دزدیدند و آن غلام‌ها در نزد عمررضی الله عنه به کار خود اعتراف نمودند، عمررضی الله عنه به **"کثیر ابن الصلت"** امر کرد که

۵۶- **ليس الرجل بأمين علي نفسه إذا جوعته أو ضربته أو أوثقته.**

۵۷- در مورد ضمانات اتهام و ضمانات تحقیق از نوشته‌های منتشر نشده‌ی دکتر محمد سعید الرشید، استاد دانشکده قضاء دانشگاه ام القری با عنوان "حقوق انسان در اسلام" استفاده نموده‌ام.

۵۸- عبد الله بن عباس‌رضی الله عنه آن را روایت کرده است .. این روایت در کتاب الکامل ابن عدی و در «**مسند الإمام أبی حنيفة للحارثی**» آمده است.

دست آنها را قطع نماید، اما از این حکم منصرف شد و به ابن حاطب رو کرد و گفت: اگر نمی‌دانستم که شما از غلام‌هایتان کار می‌کشید و آنان را به حدّی گرسنه نگاه می‌دارید که حرام الله برایشان حلال گردد، دست‌شان را قطع می‌نمودم، و اکنون چون دست آنان را قطع نمی‌نمایم غرامتی از تو می‌گیرم که شکمت را به گرسنگی وا دارد، آن‌گاه رو به مرد مزنی کرد و گفت در بازار، شترت را به چند می‌خرند؟ گفت: ۴۰۰، عمرس به ابن حاطب گفت: برو و ۸۰۰ دینار به او پرداخت کن.[۵۹]

بنابراین، عمرس ابتدا به علت شبهه‌ی گرسنگی، حدّ را در مورد سارقین به اجرا نمی گذارد و در آخر نیز، مقصر اصلی را مجازات می نماید؛ همان کسی که صاحب غلام‌ها بود و به آنان گرسنگی می‌داد و این نیاز گرسنگی، باعث سوق دادن‌شان به سوی دزدی می‌شد، پس مقصر اصلی را به سزای اعمال خود رسانید و دو برابر ارزش شتر را از وی غرامت گرفت.

همچنین عمرس در سالی که مسلمین، گرفتار خشکسالی شدند حد سرقت را متوقف ساخت تا اصل اولیه‌ی " دفع حدود به وسیله‌ی شبهات" را در جامعه به اجرا بگذارد.

از دیگر ضمانت‌ها می‌توان به این اشاره نمود که قاضی، از روی برداشت‌های ذهنی خود حق ندارد حکم صادر کند بلکه بایستی به قرائن و شواهد و شهود عادل استناد نماید، و هنگامی که عصبانی است و یا تحت تاثیر مسأله‌ای است که ذهنش را درگیر نموده و مانع از صدور حکم مناسب و عادلانه می‌گردد نباید در مسند قضاوت بنشیند.

اسلام همچنین ضمانت تنفیذ و اجرا را نیز تعیین نموده و چیزی را در خود گنجانده که تاکنون هیچ قانون بشری نتوانسته به گرد پای آن رسد و آن عبارتست از برگرداندن اعتبار کامل به مجرم پس از جاری شدن حکم صادره.

در مورد مبحث تنفیذ و اجرا باید متذکر گردم که بر اساس شرع الله‎، جایز نیست که مجریان امور، از حدود و عقوبات مقرر در شرع تخطی ورزند، رسول‌الله‎ﷺ می‌فرماید:

۵۹- طبرانی آن را روایت کرده است.

«من جلد حدا في غير حد فهو من المعتدين»

«هرکسی ضربه‌ای بیش از حدّ تعیین‌شده بر مجرم بزند از تجاوزکاران خواهد بود».[60]

اما در مورد مرحله‌ی پس از اجرای حکم، ذکر دو مثال بسیار جالب توجه خواهد بود، مثال‌هایی که نشان می‌دهند اسلام چگونه انسان‌ها را تکریم می‌نماید؛ همانانی که در یک لحظه، دچار غفلت گشته و مرتکب گناه شده‌اند اما با اجرای حدود الهی و توبه به درگاه باری تعالی، پاکی و پاکیزگی را به خود بازگردانده‌اند.

"**قتیبه بن سعید** به ما گفت که... ابوهریره‌ﷺ چنین روایت می کند: مردی را که شراب خورده بود نزد رسول‌الله‌ﷺ آوردند تا حدّ را بر وی جاری سازند، و ما مشغول اجرای حدّ شدیم و هرکس با هر وسیله‌ی در دسترس از قبیل دست و کفش و لباس، حد را بر وی جاری می ساخت، پس از آنکه حدّ اجرا شد بعضی از نفرات حاضر گفتند که ای مرد، الله رسوایت کند، پیامبرﷺ فرمود: این‌گونه سخن نرانید! کمک حال شیطان بر علیه وی نباشید".[61]

همچنین در داستان ماعز بن مالک می‌بینیم که پس از آنکه رسول‌اللهﷺ دستور رجم ماعز را صادر کرد، شنید که برخی از مردم می‌گویند: این نگون‌بخت را بنگرا! الله گناهش را پوشانید و رسوایش نساخت اما او خود نتوانست نفس کثیفش را نگه دارد و به مانند یک سگ رجم شد! رسول‌اللهﷺ چیزی نگفت تا آن‌گاه که به جسد مردار الاغی رسیدند، فرمود: فلان و فلان کجایند؟ عرض کردند: در خدمتیم ای رسول الله، فرمود: از گوشت این حیوان مردار بخورید، عرض کردند: چه کسی می‌تواند این را بخورد ای رسول‌الله، فرمود: سخنانی که در مورد برادرتان بر زبان راندید از گوشت این مردار بدتر بود!

این است تضمین‌های اسلام برای انسان و انسانیت؛ اسلامی که قدمتش هزار سال از دموکراسی بیشتر است و زمانی این تضمین‌ها را تعیین نموده که نه تنها اروپا بلکه بخش اعظم دنیا، در میان انبوهی از تاریکی‌ها و ظلمت‌های متراکم به سر می‌برند.

۶۰- طبرانی این حدیث را روایت نموده است.

۶۱- طبرانی این حدیث را روایت نموده است.

اما در مورد حقوق سیاسی‌ای که دموکراسی بدان افتخار می‌کند و می‌بالد باید بگویم که اسلام در همان ابتدای راه خود، با منحصر نمودن الوهیت و ربوبیت برای الله ﷻ، قداست را از حاکمان زمینی زدود و موجب شد که معبود، تنها الله ﷻ باشد و شریعتی جز شریعت الله ﷻ بر زندگی مردم حکم‌رانی ننماید.

اسلام در حالی پا به عرصه گذاشت که قداستی نه مجازی، بلکه واقعی، در جریان بود و برخی حاکمان از قبیل قیصر و کسری، حتی شعائر تعبدی را نیز مختص خود می‌دانستند و قوانینی می‌گذاشتند که کسی توان مقابله با آن و یا عدم اجرایش را نداشت.

اسلام آمد تا بگوید که هیچ اله و معبود برحقی جز الله ﷻ وجود نداشته و هیچ حاکمی بجز الله ﷻ، حق تشریع و قانون‌گذاری ندارد و درست در این هنگام بود که پایه‌های آزادی واقعی در میان مردم شکل گرفت.

آزادی حقیقی، هیچ‌گاه در دل مجالس نمایندگی و یا فرایند رای‌گیری و رای‌دهی ملت‌ها به دست نمی‌آید، زیرا خروجی این سیستم صرفاً یک چیز خواهد بود: اینکه گروهی مشخص و محدود از مردم، با هزینه‌ی اکثریت و به نفع مصالح خود، حکم‌رانی و حکومت‌داری می نمایند.

آزادی حقیقی، به طور تنگاتنگی با این قضیه سر و کار دارد که حق تشریع و قانون‌گذاری از آنِ کیست؟ و چنانچه این حق در دست بشر باشد، هرگز آزادی حقیقی نخواهیم داشت و این مساله، از یک سو بندگی پنهانی را با خود دارد و از سوی دیگر، ربوبیتی پوشالین را در خود حمل می‌نماید.. تنها زمانی این آزادی به دست می‌آید که حاکمیت از آنِ الله ﷻ باشد زیرا در این حالت، کلیه‌ی حاکمان از دایره‌ی ربوبیت خارج می‌شوند و همراه و همگام با دیگر مردمان، در صف بندگان الله ﷻ قرار می‌گیرند.

تصمیماتی که اسلام برای آزادی انسان گرفته و راه‌کارهایی که برای این منظور قرار داده، بسیار فراتر و والاتر از مواردی است که، پس از کشمکش‌های طولانی که توده برای احقاق حق خود از حاکمان ظالم و از طریق این سیستم به انجام رسانیدند، دموکراسی در بطن خود گنجانده است در حالیکه هنوز در پشتِ پرده‌ی سیستم دموکراسی، این حاکمان‌اند که از خلال نمایشنامه‌های

ظریف و زیرکانه‌ی حق انتخاب و حق نامزد شدن و لزوم وجود نمایندگان و مجالس، در جهت منافع خود و با هزینه‌ی دیگران قانون می گذارند.

راه‌کار اصلی و اساسی که اسلام با خود آورده این است که در همان گام اول، حق تشریع و قانون‌گذاری را از حاکمان صلب می نماید و بدین وسیله، دست آنان را از دست‌اندازی به حقوق مردم و روا داشتن ظلم و جور به انسان‌ها کوتاه می کند و در نتیجه، مردم آزاد می‌گردند و در برابر حاکمان، از احساس عزت و احترام حقیقی بهره‌مند می‌شوند.

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله (با پیروی از قرآن) و از رسول (الله محمّد مصطفی با تمسّک به سنّت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمان‌برداری نمائید (مادام که دادگر و حق‌گرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به الله (با عرضه‌ی به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید چرا که الله قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است باید چنین عمل کنید) اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنّت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است». **(نساء: ۵۹)**

خلیفه‌ی اول مسلمین، ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: ای مردم، تا زمانی که از الله اطاعت نمودم از من اطاعت نمایید، و هرگاه که از الله و رسولش نافرمانی کردم شما نیز از من فرمان نبرید! و این همان چیزی است که عمر رضی الله عنه نیز آن‌را به مردم متذکر می‌گردد.

روزی عمر رضی الله عنه برای گروهی از مردم این‌گونه سخن می‌گفت: ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید، سلمان فارسی رضی الله عنه گفت: امروز نه سخنت را می‌شنویم و نه از تو اطاعت می‌نماییم، عمر عربی قریشی که اکنون امیرالمومنین است، خشمگین نمی‌شود و دستور بازداشت و حبس سلمان را نمی‌دهد بلکه تنها می‌پرسد: چرا؟ سلمان جواب می‌دهد: بایستی برای ما روشن شود که این پارچه‌ای که با آن شلوار دوخته‌ای را از کجا آورده‌ای! زیرا می‌دانم که سهم یکسانی از پارچه به

همه رسیده است و این میزان به حدی نیست که تمام قامت تو را بپوشاند! عمرﷺ فرزندش عبدالله را فرا خواند و از وی پرسید: آیا این پارچه‌ای که با آن شلوار دوخته‌ام سهم تو نبود؟ عبداللهﷺ پاسخ داد: آری، و رو به مردم کرد و گفت: پدرم مردی بلندقامت است و سهمش از پارچه به حدّی نبود که بتواند لباسی کامل تهیه نماید، من سهم خود را به وی بخشیدم تا بتواند با آن برای خود شلواری بدوزد، آن‌گاه سلمانﷺ گفت: اکنون سخن بگو که هم می‌شنویم و هم اطاعت می‌کنیم!

بطور قطع، سلمانﷺ قصد سرپیچی از دستورات حاکم اسلامی را که اطاعتش بر وی واجب بود نداشت بلکه صرفاً می‌خواست - به خاطر اللهﷻ - مطمئن شود که آیا عمرﷺ شریعت اللهﷻ را به نحو احسن به اجرا می‌گذارد یا خیر، عمرﷺ نیز به خوبی دغدغه‌ی سلمان را می‌دانست و می‌فهمید که مشکل سلمانﷺ از کجا نشأت می گیرد به همین خاطر، بدون آنکه خم به ابرو آورد - به خاطر اللهﷻ - دست به شفاف‌سازی می‌زند و خود را در مقام پاسخ‌گویی قرار می‌دهد؛ امری که برای حاکمان دموکراسی سرمایه‌داری لیبرالی و یا هر سیستم دیگر بشری قابل هضم نبوده و نیست.

این عمر بن خطابﷺ است که می‌گوید: اگر کار نیک انجام دادم مرا یاری نمایید و اگر فعل بدی مرتکب شدم مرا به راه درست باز آورید، سلمانﷺ به وی می‌گوید: به الله سوگند که اگر کجی‌ای در تو ببینیم با ضربات شمشیر تصحیحش می‌نماییم! عمرﷺ به خاطر اللهﷻ می‌گوید: سپاس پروردگاری را که در میان زیردستان عمر، کسانی را قرار داده که انحرافاتش را با ضربات شمشیر تصحیح می‌نمایند!!

این است آزادی سیاسی در اسلام! و منشأ و خاستگاه آن نیز، صرفاً عبادت انحصاری اللهﷻ است و بس، همان قاعده‌ای که قداست را از حاکمان زمینی می‌زداید و حق قانون‌گذاری پیدا و پنهان را از آنان سلب می‌نماید و مومنی که عبادت شایسته‌ی اللهﷻ را برجای می‌آورد در نتیجه‌ی این عبادت، احساس عزت و بزرگی می‌نماید و این همان احساسی است که در پیشگاه حاکمان، استوار و مستحکمش می‌سازد.

عمرﷺ در حالی‌که برای مردم خطبه می‌داد گفت: مهریه‌ها را بالا تعیین ننمایید، زنی از میان جمعیت برخواست و گفت که الله آن را باز گذاشته و تو می‌خواهی برایش حد و حدود تعیین نمایی؟ الله می‌فرماید:

﴿وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾

«هرچند، مال فراوانی هم مهر یکی از آنان کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید».

امیرالمومنین چنین پاسخ داد: **عمر به خطا رفت و زنی** اصابه‌ی حق نمود!

درست است که الله‌ﷻ، اموری را برای اجتهاد بشری در نظر گرفته و در مورد آن اظهار نظر ننموده است و انسان به مقتضای زمان در محدوده‌ی آن دست به اجتهاد می‌زند اما بایستی دو نکته را همواره در نظر داشت، **اول** اینکه این مسائل در حصار اصول عامه‌ی شریعت الله‌ﷻ قرار داشته و به مانند آنچه که در دموکراسی رخ می‌دهد در دست هوی و هوس بشری رها نگشته است، و **دوم** اینکه تنها صاحبان علم که فقهای امت‌اند و توانایی اجتهاد دارند مجازند در این امور اظهارنظر نمایند و هر کس و ناکسی نمی‌تواند در این مقوله ورود کند و نظر خود را ابزار دارد در حالی‌که در دموکراسی، تمامی موارد با نظر اکثریت تصویب می‌شود و آراء دانا و نادان از وزنی یکسان برخوردارند!

در مورد موضوعات جاری مملکت که در باب "مسائل سیاسی" وارد می‌شوند نیز باید بگویم که بر حاکم لازم است برای اداره‌ی این امور با خبرگان مشورت نماید و پس از مشورت، مسئولیت انجام کار را بپذیرد البته بایستی در این امور، به مخالفت با نصی از کتاب و سنت و یا اجماع علماء و یا اصلی از اصول شریعت عامه وارد نگردد.

درباره‌ی حق تعلیم هم لازم است بدانیم که رسول‌اللهﷺ در این مورد نصی صریح دارد که پرداختن به تعلیم را در حدّ یک فریضه قرار داده است:

«طلب العلم فريضة على كل مسلم»

«کسب علم بر هر مسلمانی واجب است».[62]

و بدیهی است که این نص، زنان مسلمان را نیز در بر می‌گیرد.

در اینجا قصد ورود به تفصیلات علوم، و اینکه کدام فرض عین است و کدام واجب کفایی، را ندارم و (در حالت کلی عرض می‌نمایم که، مترجم) در جهان اسلام، مشکلی با امر تعلیم نداشته‌ایم هرچند که متاسفانه در زمان‌های معاصر مشاهده می‌نماییم که به علت دور شدن مردم از حقیقت اسلام، نواقص زیادی در این زمینه به وجود آمده است؛ اما در عصر طلایی امت اسلامی مشاهده می‌نماییم که امر تعلیم همواره با استقبال عمومی زیادی همراه بوده و دولت و جامعه و افراد آن، همه با هم در گسترش رایگان علم مشارکت داشته‌اند و در این همکاری، دولت برای کمک به افراد مشتاق به امر تحصیل علم، مقرری تعیین می‌نمود، و از محل اوقاف مسلمینی که اموال خود را وقف تعلیم نموده بودند، مسکن و خوراک و پوشاک و هزینه‌ی تحصیل فراگیران تامین می‌گشت.[63]

در مورد حق کار و امرار معاشی که دولت‌های دموکراتیک به سبب مطالبات مستمر کارگران و خطر روزافزون کمونیسم نسبت به آن کراهت داشتند مشاهده می‌نماییم که اسلام در همان بدو امر، آن را مقرر فرموده و بدون آنکه کسی مطالبه‌اش نماید و یا در مجتمع، برای اکتسابش درگیری و کشمکش رخ دهد آن‌را به اجرا گذاشته است، از همان ابتدا، رسول‌الله ﷺ قواعد مسئولیت جمعی دولت را با فراهم آوردن امکانات کار برای افراد در جست‌جوی شغل، و نیز تحت پوشش بیت المال قرار دادن افراد ناتوان، بنیان نهاد.

روزی مردی نزد رسول‌الله ﷺ آمد و از وی مبلغی پول درخواست نمود، پیامبر ﷺ چند درهم به وی داد و از او خواست تا با آن، ریسمان و تبری تهیه کند و با آنها، هیزم جمع‌آوری نموده و از پول حاصل از فروشش به امرار معاش بپردازد، و دستور داد که پس از انجام این کار، نتیجه را به وی گزارش نماید.

۶۲- ابن ماجه این را روایت کرده است.

۶۳- دانشگاه الازهر سالیان سال است که با تکیه بر اوقاف مسلمین، درب‌های خود را برای تحصیل رایگان گشوده است و در این زمینه می‌توان مثال‌های مختلفی از دانشگاههای قدیمی اسلامی را نیز ذکر نمود.

پیامبرﷺ به دستور الله، زکات و غنائم و فیء را به تناسب اوضاع مسلمین میان آنها تقسیم می‌نمود:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفقراءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾

«زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبّت‌شان (برای پذیرش اسلام و سودگرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می‌شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آئین) الله، و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دورافتاده از مال و منال و خانه و کاشانه) می‌باشد». (**توبه: ٦٠**)

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾

«(ای مسلمانان!) بدانید که همه‌ی غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلّق به الله و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم الله و رسول به مصالح عامّه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرّر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معیّن می‌نماید، بقیّه‌ی یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود)». (**أنفال: ٤١**)

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ﴾

«چیزهائی را که الله از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلّق به الله و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد (و نیازمندان از آن محروم نشوند)». (**حشر: ٧**)

علیرغم اینکه در اوائل کار دولت اسلامی، منابع قابل توزیع بسیار اندک بود اما نکته‌ی مهم اینجاست که از همان ابتدا تصمیمات مهمی اتخاذ گردید و برای دولت، مسئولیتی جمعی تعیین شد تا به اندازه‌ی وسع و توانایی‌اش، کمک‌حال افراد تحت تکفل خود باشد، البته توجه داشته باشید که در اسلام، سرپرستی از افراد، صرفاً به دولت محدود نشده و الله‌ﷻ برای درون خانواده نیز نظام بسیار دقیقی جهت توزیع ماترک و ارثیه طراحی کرده و خانواده را ملزم نموده تا تکالیف خود را به نسبت افراد تحت پوشش خود به خوبی به انجام برساند، همچنین، جامعه اسلامی موظف است که در قبال اعضایش مسئولیت پذیر باشد و افراد توانمند را تشویق نموده تا ناتوانان را تحت تکفل خود قرار دهند، علیرغم این مباحث، و با وجود مسئولیت‌های خانواده و اجتماع نسبت به اعضای خود، اما مسئولیت عمومی دولت نیز کم‌رنگ نشده و از وظایفش در قبال مردم کاسته نمی‌شود، آری! همین مسئولیت‌پذیری است که بر دل و جان عمرؓ سنگینی می‌کند و دولت را نه تنها در مقابل آدمیان، بلکه در برابر هر نوع جانداری مسئول می‌داند و در یکی از اقوال مشهورش چنین می‌گوید: اگر در عراق (و یا در صنعا)، اَستَری (چارپایی) پایش بلغزد مسئولیتش بر عهده‌ی من است زیرا که من نتوانسته‌ام راه‌های مملکت اسلامی را به خوبی هموار سازم!

یحیی بن سعید می‌گوید: عمر بن عبدالعزیزؓ من را مسئول جمع‌آوری صدقات آفریقا نمود، اما پس از جمع آوری آن، فقیری نیافتم تا صدقات را به وی دهم زیرا عمر بن عبدالعزیزؓ مردم را بی‌نیاز ساخته بود، پس با آن، بردگانی خریدم و آزادشان نمودم.

در کتاب **"الأموال" امام حافظ أبی‌عبید القاسم بن سلام**، متوفی سال ۲۲۴ هـ (ص ۳۵۷ – ۳۵۸) آمده است:

«سعید بن أبی‌مریم از عبد الله بن عمر العمری از سهیل بن أبی عبدالرحمن از مردی انصاری نقل می‌کند که عمر بن عبدالعزیر، به عبدالحمید بن عبدالرحمن که در عراق بود این‌گونه نامه نوشت: «اموالی که حاصل صدقات مسلمین بوده و در بیت‌المال است را میان مردم نیازمند توزیع نما، عبدالحمید پاسخ گفت: دستور را اطاعت نمودم اما هنوز اموالی در بیت المال باقی مانده است، امیرالمومنین دستور داد که: به بازار برو و بدهکارانی را که بدهی آنان نتیجه‌ی نادانی‌شان نیست پرداخت نما، عبدالحمید جواب داد که دستور را اجابت کردم اما باز هم موجودی بیت

المال به اتمام نرسیده است، عمر دستور داد که: برای مجردهایی که تمایل به ازدواج دارند اما مشکلات مالی مانع کارشان است کمک هزینه‌ی ازدواج مهیا کن، عبدالمجید در جواب گفت که این کار را هم کردم اما باز اموالی باقی مانده است! عمر دستور داد: به میان اهل ذمه رو و به کسانی که به سبب پرداخت جزیه نتوانسته‌اند زمین‌شان را آماده‌ی کشت گردانند کمک کن تا بتوانند زمین‌هایشان را آباد سازند و به آنان اعلام نما که برای یک یا دو سال از آنان جزیه نمی‌ستانیم!».

در صفحه‌ی ۷۳۸ آمده است که عمر بن عبدالعزیز رحمه‌الله به والی خود دستور داد که بدهی ورشکسته‌گان را ادا نماید، والی جواب می‌دهد که ما با افرادی روبرو هستیم که از لحاظ مسکن و خدمت‌کار و وسیله‌ی سواری و اثاثیه‌ی منزل مشکلی ندارند! عمر پاسخ داد: از بدیهیات زندگی مسلمان این است که مسکنی برای اسکان و خدمت‌کاری برای برآوردن احتیاجاتش داشته باشد، و از اثاثیه‌ی لازم جهت گذران زندگی برخوردار بوده و اسبی مناسب در اختیارش باشد تا با آن در راه الله جهاد کند، برو دَین آنها را ادا کن که به‌راستی در ردیف ورشکسته‌گان به حساب می آیند!!

اسلام در تعیین مبدأ مسئولیت دولت در قبال اجتماع و در برابر عامه‌ی مردم، به چنین درجه‌ی عجیبی رسید و پیش از آنکه انقلابیون، انقلاب نمایند و هزار سال برای دستیابی به مطالبات‌شان تلاش نمایند، اسلام این مسولیت را در بدو شروعش به گونه‌ای عملی به اجرا گذاشت در حالی‌که دولت‌های دموکراسی‌خواه، با وجود تمامی ترسی که از کمونیسم و تمرد و اعتصاب کارگران داشته‌اند هنوز هم در مقرر نمودن این حق، به پای اسلام نرسیده‌اند.

***

اسلام در مورد حق آزادی بیان نیز گام‌های اساسی برداشته است و آن را حقی نمی‌داند که حاکمان بایستی در حق مردم مراعاتش نمایند بلکه این آزادی را وظیفه و واجب دینی مردم می‌داند! رسول‌الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«الدين النصيحة، قالوا لمن يا رسول الله؟ قال: لله ورسوله وخاصة المسلمين وعامتهم»

«دین عبارتست از نصیحت، گفتند ای رسول‌الله، نصیحت برای چه کسی؟ فرمود: برای الله و رسول الله و عام و خاص مسلمین».[۶۴]

می‌بینیم که از دیدگاه اسلام، در همان گام اول، ارائه‌ی نصیحت، امری واجب شمرده می‌شود و نصیحت عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر، حال مهم نیست که آیا کسی که مرتکب منکر شده حاکم است یا محکوم، و این مساله – در سیمای دینی‌اش - همان آزادی بیانی است که ملت‌ها، سال‌های متمادی به دنبال اکتساب آن بوده‌اند و تلاش نموده‌اند تا آن را از قبضه‌ی حاکمانی که نسبت به این مسأله اکراه داشته‌اند خارج سازند، البته تفاوتی اساسی این وسط وجود دارد چرا که در اسلام، آزادی بیان همواره با اخلاص برای الله‌ﷻ شروع می گردد تا شکلی ناپسند از اوضاع جامعه را اصلاح نماید و ربطی به موقعیت معارض بودن یا همراه بودن با حزب حاکمه، و هوی و هوس و حب و بغض شخصی ندارد.

اسلام از تمامی مسلمین می‌خواهد که همواره موضع و دیدگاه مختص به خود را داشته باشند تا در نتیجه‌ی آن، مجموع امت بتواند به مهم‌ترین وظیفه‌ی خود عمل نماید؛ همان وظیفه‌ای که پایه و اساس شکل‌گیری بهترین امت است و با انجام آن، مستحق وجود و رستگاری می‌گردد، و در صورت کوتاهی نمودن در آن، لعنت و دوری از رحمت الهی را نصیب خود می‌گرداند، آری! این وظیفه‌ی خطیر عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

«شما (ای پیروان محمّد) بهترین امّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید». (**آل‌عمران: ۱۱۰**)

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنْكَرِ وَأُوْلَئِكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ﴾

«باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنّت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند». (**آل‌عمران: ١٠٤**)

۶۴- این حدیث را مسلم روایت نموده است.

و عدم انجام این وظیفه چنین عاقبتی دارد:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾

«کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان الله) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می‌گذشتند * آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاری‌ها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند)». **(مائده: ۷۸-۷۹)**

و به همین دلیل است که رسول‌الله ﷺ از مسلمان می‌خواهد که **"إمعة"**[۶۵] نباشند، رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: "لاتكونوا إمعة، تقولون: إن أحسن الناس أحسنا، و إن ظلموا ظلمنا، ولكن وطنوا أنفسكم إن أحسن الناس أن تحسنوا و إن أساؤوا فلا تظلموا" «تلاش کنید تا هیچکدام‌تان **إمعة** (سست‌عنصر) نباشید به گونه‌ای که بگویید اگر مردم نیکی کردند ما نیز نیکوکار خواهیم بود و اگر آنان ظلم نمودند ما نیز ظلم روا می‌داریم بلکه نفس خود را پرورش دهید و آن را آماده نمایید، اگر مردم نیکوکار بودند شما نیز نیکی پیشه کنید و اگر شرّ و بدی نمودند شما بر کسی ظلم روا ندارید».[۶۶]

و البته تمامی این دستورات بر خلاف مصالح حاکمانی است که بر منهج صحیح گام بر نمی دارند و بر مدار درست نمی گردند!

به نفع حاکمان نیست که مردمان‌شان بر اعمال آنان آگاهی یابند و از طریق امر به معروف و نهی از منکر، خطاهایشان را گوشزد نمایند اما باید توجه داشته باشیم که اسلام، بر خلاف دموکراسی لیبرالی سرمایه‌داری که با وجود تمامی نمایش‌های زیرکانه- نمایش آزادی!- بر پایه‌ی مصالح

۶۵- **"إمعة"** عبارتست از فردی ضعیف‌النفس و سست عنصر که رای و نظری مشخص ندارد و همواره نگاهش به دهان دیگران است تا ببیند که آنها چه دیدگاهی دارند، مترجم

۶۶- ترمذی این حدیث را روایت کرده است.

سرمایه‌داری استوار است، برنامه‌های خود را مطابق مصالح صاحب‌منصبان نمی‌چیند و در فکر مصالح مردم است زیرا این برنامه، برای هدایت همه‌ی انسان‌ها، و به منظور برپایی قسط و عدل در میان آنان نازل گشته است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

«ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند». **(حدید: ۲۵)**

رسول‌الله ﷺ در مورد شأن و جایگاه نصیحت حاکمان بسیار جدی سخن می‌گوید - برخلاف دموکراسی که در اکثر اوقات، ابراز رأی صرفاً برای ابراز نظر است نه چیزی دیگر! - "**لا والذی نفسی بیده حتی تأطروهم علی الحق أطرا**" «نه قسم به آن کسی که جانم در دست اوست تا اینکه آنها را به راه حق و صراط مستقیم بازگردانید».[۶۷] همچنین می‌فرماید: "**سید الشهداء حمزة، ورجل قام إلی إمام جائر فأمره ونهاه فقتله**" «حمزه، آقا و سید شهیدان است و فردی نیز که در مقابل حاکم ستم‌کار به پا خیزد و وی را به نیکی امر نموده و از منکر نهی نماید و در نتیجه‌ی این کار، کشته شود در این مقام با حمزه شریک است».[۶۸]

و در اینجا برای ما مشخص می‌گردد که آنچه را که دموکراسی حقی اکتسابی می‌داند و ملت‌ها در به دست آوردنش متحمل رنج‌های بی‌شماری گشته‌اند، اسلام به عنوان امری واجب برشمرده و هزار سال پیش از دموکراسی، آن را مقرر نموده و به مانند تمام محتویات برنامه‌اش، این مسأله را به بهترین، و درست‌ترین و عمیق‌ترین شیوه‌ای بنیان نهاده است، **اسلام در کنار مقرر نمودن تمامی این حقوق و ضمانت‌ها، مسأله‌ی مهم دیگری را نیز به طور تمام و کمال مراعات نموده که همانا انسانیت انسان است، و اینجاست که راه اسلام، از تمامی جاهلیت‌ها، خصوصاً دموکراسی‌ها جدا می‌گردد!**

۶۷- ابو داوود و ترمذی این حدیث را روایت کرده‌اند.

۶۸- حاکم این حدیث را روایت کرده و گفته است که اسنادش صحیح می باشد.

الله﷯ در همان ابتدا انسان را به بالاترین مقام رسانده و او را تکریم نموده است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾

«ما آدمی‌زادگان را (با اعطاء عقل، و اراده، و اختیار، و نیروی پندار و گفتار و نوشتار، و قامت راست، و غیره) گرامی‌داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوش‌مزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری‌شان داده‌ایم». **(إسراء: ۷۰)**

تمامی فرایض و تکالیفی که اسلام بر انسان واجب فرموده و تمامی حقوق و واجباتی که برای بشر تعیین نموده به تزکیه و پاکی وی منجر می‌شود و این خود نه تنها از اجزاء تکریم مورد نظر برای انسان می باشد بلکه از ارزش‌ها و اصول این تکریم نیز به شمار می آید.

عبادت انحصاری برای الله﷯ - صرف نظر از اینکه حق وی بر بندگانش می باشد - سبب تزکیه و تکریم انسان می‌گردد، انسان بنا به طبیعت ذاتی‌اش، موجودی عبادت‌گر است و همواره بایستی چیزی برای عبادت داشته باشد و هیچ‌گاه نمی‌توان انسانی یافت که چیزی یا کسی را مورد پرستش قرار ندهد، تفاوت بین انسان‌ها صرفاً در معبودشان می باشد؛ اینکه آیا معبود آنان الله﷯ است یا معبودی است پوشالی که از لیاقت و استحقاق قرار گرفتن در چنین نقشی برخوردار نمی باشد.

هنگامی که آدمی به عبادت انحصاری الله﷯ می‌پردازد، در بالاترین و گرامی‌ترین حالات خود قرار دارد اما آن زمان که توجه خود را به عبادت غیر وی معطوف می‌دارد به پست‌ترین جایگاه سقوط می‌کند و از انسانیت تکریم‌شده‌ی خود خالی گشته و تبدیل به جانداری می‌گردد که هیچ ارزش و اعتباری ندارد بلکه حتی از آن بدتر و سرگشته‌تر می‌گردد:

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾

«ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است، (این بدان خاطر است که) آنان دل‌هائی دارند که بدان‌ها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدان‌ها (نشانه‌های شناخت الله و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که بدان‌ها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنان که باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایان‌اند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند)». **(أعراف: ۱۷۹)**

در نتیجه، عبادت خالصانه برای الله‌ﷻ و یگانه دانستن وی در الوهیت و ربوبیتی که اسلام بر انسان واجب شمرده علاوه بر اینکه حق خالق بر بندگان خویش می باشد سبب بالا رفتن جایگاه آدمی و تکریم وی نیز می‌گردد و سعادت دنیا و آخرت را برایش به ارمغان می آورد به گونه‌ای که تزکیه، او را به رفیع‌ترین قله‌های عظمت و احترام می‌رساند:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾

«الله متولّی و عهده‌دار (امور) کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌های (زمخت گمراهی شکّ و حیرت) بیرون می‌آورد و به سوی نور (حق و اطمینان) رهنمون می‌سازد. و (امّا) کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت (شیاطین و داعیان شرّ و ضلال) متولّی و سرپرست ایشان‌اند، آنان را از نور (ایمان و فطرت پاک) بیرون آورده به سوی تاریکی‌های (زمخت کفر و فساد) می‌کشانند». **(بقره: ۲۵۷)**

﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾

«آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از مناره‌ی ایمان) فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را روشنائی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مَثَل‌گوئی در تاریکی‌ها فرو رفته است (و

توده‌های انباشته‌ی ظلمت‌کده‌ی کفر او را در خود بلعیده است و شبح بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکی‌ها نمی‌تواند بیرون بیاید؟». **(أنعام: ۱۲۲)**

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾

«سوگند به زمان * انسان‌ها همه زیان‌مندند * مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته و بایسته انجام می دهند، و هم‌دیگر را به تمسّک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یک‌دیگر را به شکیبائی (در تحمّل سختی‌ها و دردها و رنج‌هایی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای الله می‌گردد)». **(عصر: ۱-۳)**

﴿إِنَّ الإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلاَّ الْمُصَلِّينَ﴾

«آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است * هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بی‌قرار می‌گردد * و زمانی که خوبی بدو رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست باز می‌دارد و) دریغ می‌ورزد * مگر نمازگزاران». **(معارج: ۱۹-۲۲)**

اسلام برای رساندن انسان به مقام انسانیت تکریم‌شده، دل‌های مومنین را به الله ﷻ پیوند می‌زند، و پاسداری و صیانت از عقیده را به عنوان اولین و واجب‌ترین واجبات حاکم مسلمان و دولت اسلامی می‌شناسد، همچنین برای برای رساندن انسان به مقام انسانیت تکریم‌شده، مسلمانان را به اخلاق والایی مجهز می‌سازد که این اخلاق، احساسات، و عواطف و رفتارشان را پاک گردانیده و از خباثت و پلیدی‌هایی که انسان را به مقام حیوانی می‌رساند باز می‌دارد به همین خاطر، الله ﷻ، پاکی و درستی را بر تمامی اعمال فرض نموده است، رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: "**إن الله كتب الإحسان على كل شيء، فإذا قتلتم فأحسنوا القتلة، وإذا ذبحتهم فأحسنوا الذبحة، وليحد أحدكم شفرته وليرح ذبيحته**" «همانا الله متعال نیکی را بر هر چیزی نوشته است، پس هرگاه کشتید به

بهترین شیوه بکشید و هرگاه سر بریدید به نیک‌ترین روش ذبح کنید و بایستی هر کدام از شما کارد خود را تیز کند و قربانی‌اش را راحت کند».[69]

می‌بینیم که هرگاه که قرار است عبادتی برای الله ﷻ انجام گیرد اسلام از ریا پاکش نموده و نفاق را از آن می‌زداید، و اگر بحث معاملات در میان باشد، نظامی کامل و دقیق برای آن تعبیه می نماید.

اسلام در معاملات مالی، **ربا**، و **احتکار، و دزدی، و زورگیری، و غارت و چپاول، و تقلب، و فریب، و بالا کشیدن اموال زیردستان و کارگران را حرام اعلام نموده و اسراف و تجمل-گرایی و مال اندوزی** را مورد لعن قرار داده است.[70]

از طرفی دیگر در تعاملات اجتماعی، **غیبت، و سخن‌چینی، و عیب‌جویی، و طعنه زنی و جاسوسی و حسدورزی و بغض‌ورزی را ممنوع کرده و خودمحوری و نادیده انگاشتن دیگران** را حرام اعلام نموده است.[71]

رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: "من لم یهتم بأمر المسلمین فلیس منهم" «هر کس که به امور مسلمین بی-توجه باشد و به حلّ آنها اهتمام نورزد از زمره‌ی مسلمین نیست».[72]

در جایی دیگر می‌فرماید: "المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضا" «مومنین همانند خشت‌های یک دیوارند که همدیگر را محکم نموده و موجب استحکام یکدیگر می‌گردند».[73]

رسول‌الله ﷺ در توصیف اجتماع مومنین می‌فرماید: "مثل المؤمنین فی توادهم وتراحمهم وتعاطفهم کمثل الجسد إذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالحمی والسهر" «مومنین در دوستی و

69- به فصل "و قربانی خود را راحت کنید" از کتاب «**قبسات من الرسول**» مراجعه نمایید.
70- تمامی این موارد از ابزارهای سرمایه‌داری برای افزایش سرمایه هستند.
71- این علایم، از نشانه های زندگی غربی است.
72- حاکم و طبرانی این حدیث را روایت نموده‌اند.
73- بخاری و مسلم این حدیث را روایت نموده‌اند.

رحم و عاطفه برای همدیگر، همانند بدنی هستند که هرگاه عضوی از آن دچار مشکل گردد دیگر عضوها، همدلی خود را با تب کردن و شب نخوابی با آن ابراز می دارند».[۷۴]

اسلام در تعاملات جنسی، تمامی انواع **فواحش و پلیدی‌های جنسی و تمامی خلوت کردن-ها، و تبرَج‌ها،**[۷۵] **و اختلاط‌های بی‌دلیل و... را که به فواحش** منتهی می‌گردد حرام اعلام نموده است.

آری! و اخلاق در تمامی موارد حضور دارد و این همانی است که درخور شأن انسان می‌باشد.

و آن هنگام که اسلام، انسان را بدین نحو تکریم می‌نماید و عواطف و رفتارش را بدین نحو پاک می‌گرداند آن‌گاه است که ضمانت‌ها و حقوق مناسب و متناسب را به وی می‌بخشد و این ضمانت‌ها در مکان طبیعی و نرمال خود قرار می‌گیرد و فرایند تکریم و احترامش تکمیل می‌گردد در حالی‌که در سیستم دموکراسی لیبرالی، ضمانت‌ها و حقوق به افراد داده می‌شود اما در نهایت، **کلیت انسانی انسان** به کلی نیست و نابود می‌گردد.

***

این است اسلام و این است دموکراسی از منظر اسلام.

به راستی که راهی برای اختلاط و در هم تنیدن اسلام و دموکراسی، و دموکراتیک دانستن نظام اسلامی نداریم و صرفاً به علت وجود یکسری شباهت‌های عارضی نمی-توان گفت که اسلام پذیرای دموکراسی است و با آن همراه می گردد.

شباهت‌های عارضی و موقت میان اسلام و دموکراسی در دو قضیه‌ی ضمانت‌ها و حقوق، و مبحث شورا، نباید سبب آن گردد که از دو حقیقت مهم غافل گردیم:

اول اینکه، از لحاظ فکری و عقیدتی، شایسته‌ی ما نیست که به هیچ وجه، نظام ربانی را به نظامی جاهلی پیوند زنیم تا چه رسد به اینکه تلاش نماییم نظام الهی را با نسبت دادن به نظام

۷۴- به روایت بخاری و مسلم

۷۵- بنا بر آیات و احادیث، فقها تبرّج را حرام شمرده‌اند، به این معنا که هرگونه عملی که زن به منظور خودنمایی، جلوه‌گری، جلب توجه مردان بیگانه و تأثیر در دل آنان انجام دهد مصداق تبرّجِ نهی شده قرآنی است؛ هرچند که نمونه‌ها و مصادیق آن غالباً به تناسب عادات و فرهنگ دست‌خوش تغییر است، مترجم.

جاهلی، مستحکم و استوار نشان دهیم و یا گمان بریم که با برشمردن نقاط اشتراکِ میان این دو نظام، در حق برنامه‌ی الهی لطف روا می‌داریم و سطح آن را والا می‌گردانیم!!

با کمال تاسف باید بگویم که این طرز تفکر، از نوعی شکست درونی و پنهان نشات می‌گیرد که در درون ما رسوخ نموده و به راحتی برای‌مان قابل درک نمی باشد، و سبب می شود که بپنداریم نظام الهی نیازمند آن است که برای دفاع از آن به پا خیزیم و به شبهه‌زدایی از برنامه‌هایش بپردازیم!! و گمان بریم که چنانچه به مردم بگوییم و برای‌شان ثابت نماییم که اسلام نیز دارای مزایای نظام‌های حاکم امروزی است در راه خدمت به دین گام بر داشته‌ایم، متاسفانه این طرز تفکر، از شکست فکری مسلمین در برابر تمدن قدرتمند غرب سرچشمه می‌گیرد که بر بلاد اسلامی سیطره یافته است در حالی‌که اگر ما از اعتماد به نفس برخوردار می بودیم و به سبب ایمان‌مان، احساس برتری می نمودیم بدین وضعیت دچار نمی‌شدیم.

الله‌ﷻ اینگونه ما را مورد خطاب قرار می‌دهد:

﴿ وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾

«و (از جهاد در راه الله به سبب آنچه بر سرتان می‌آید) سست و زبون نشوید و (برای کشتگانتان) غمگین و افسرده نگردید، و شما (با تأییدات الهی و قوّه ایمان راستین و نیروی حقی که از آن دفاع می کنید) برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید (و بر ایمان دوام داشته باشید)». **(آل‌عمران: ۱۳۹)**

شکستی که مسلمین متحمل گشتند به سبب خالی شدن از حقیقت اسلام و ترک مفاهیم روح‌بخش اسلامی بود و هنگامی که علاوه بر شکست فکری، در برابر غرب شکست نظامی نیز خوردند آخرین ضربه بر این پیکر نحیف نواخته شد و اعماق وجودش را به لرزه انداخت، و اگر مدعیان اسلام، از چشمه‌ی حیات‌بخش اسلام روی بر نمی‌گرداندند و در وادی دیگری سُکنا نمی‌گزیدند هیچ‌گاه - حتی با وجود شکست نظامی- از نَفَس نمی‌افتادند.[۷۶]

۷۶- در مورد اسباب این شکست درونی در کتاب "**واقعنا المعاصر**" توضیحات لازم را داده‌ام، همچنین در مورد علل انتشار مذاهب از هم گسیخته در جهان اسلام مطالبی نگاشته‌ام.

بنابراین، از لحاظ عقیدتی، نه تنها شایسته نیست که اسلام را در هیچ چیزی به جاهلیت پیوند دهیم بلکه موظفیم در مواجهه با این موارد، این آیه از قرآن را وِرد زبان‌مان گردانیم:

﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾

«آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه الله نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیّت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟». (**مائده: ۱۳۹**)

حقیقت دوم این است که شباهت عارضی در برخی موارد نباید موجب آن گردد که تفاوت‌های عظیم و بنیانی در اصل و اساس را از یاد بریم و نادیده انگاریم؛ و باید بدانیم که اساسی که اسلام بر پایه‌ی آن استوار گردیده و اساسی است که دموکراسی بر مبنای آن، بنیان نهاده شده، دارای اختلافات ذاتی و بنیادی بسیار زیادی است.

در اسلام، عبادت در انحصار الله‌ﷻ است و شریکی برای وی وجود ندارد و اجرای شریعت الهی از مصادیق توحید به شمار رفته و نشان دهنده‌ی تحقق آن در عالم واقعیت است اما در دموکراسی، غیر الله مورد عبادت قرار می‌گیرد و اجرای شریعت‌های ساخته‌ی دست بشر در جامعه، این مساله را به اثبات می‌رساند.

در اسلام، انسان تزکیه می‌شود و پاک می‌گردد تا جایگاه انسانی در بهترین و بالاترین حالت حفظ گردد اما در دموکراسی، انسان در هم شکسته می‌شود و تا اعماق اسفل‌السافلین سقوط می‌کند!

با وجود این تفاوت‌های آشکار در ذات و جوهر اصول بنیادی، دیگر، شباهت‌های عارضی میان این دو سیستم، چه ارزشی ممکن است برای ما داشته باشد؟!

همچنین، از دیدگاه تاریخی نیز جایز نیست که بخواهیم اسلام را به دموکراسی نزدیک گردانیم زیرا اسلام بیش از هزار سال بر دموکراسی تقدم زمانی دارد و شایسته است بگوییم که دموکراسی در برخی نقاط، مشابهت‌هایی با اسلام دارد نه اینکه اسلام با دموکراسی دارای تشابه است! در عرف تاریخی، چیزی که قدمت بیشتری دارد مُحِق‌تر و مقدم‌تر است.

***

در جهان اسلام، کتاب‌ها و متفکرین و داعیانی مخلص داریم که فریب دموکراسی را خورده‌اند و می‌گویند آنچه که مناسب است از دموکراسی اخذ می‌نماییم و شرّها و بدی‌های آن را به خودش وا می گذاریم.

می‌گویند آن را مقیّد به میزان ﴿مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ می‌کنیم و به شریعت الله ﷻ پایبندش می‌نماییم و الحاد و نابسامانی‌های اخلاقی و ناهنجاری‌های جنسی‌اش را مورد تایید قرار نمی‌دهیم!

اما این چیزی که شما می‌گویید و مشخصاتش را ذکر می‌نمایید دیگر دموکراسی نیست .. بلکه این همان اسلام است!!

دموکراسی حکومت **مردم** بر **مردم** و به واسطه‌ی **مردم** است و تشریع و قانون‌گذاری از آنِ ملت است، هرگاه این اصل را ملغی اعلام نمودید و آن را پایبند قید و بند گرداندید دیگر آن دموکراسی‌ای نخواهد بود که امروزه گوش فلک را کر کرده و آوازه‌اش همه جا پیچیده است!

اگر باور ندارید از دموکراسیون بپرسید! به آنها بگویید: ما می‌خواهیم به ﴿مَا أَنْزَلَ اللهُ﴾ عمل نماییم و آن را در جامعه‌ی خود پیاده سازیم، بگویید جز در مواردی که نصی از قرآن و سنت و موردی از اجماع علمای اسلامی سراغ نداشته باشیم مردم و نمایندگان آنها نمی‌توانند قانون-گذاری نمایند و از حق تصویب و ایجاد قوانین برخوردار نمی باشند!

به آنان بگویید: ما به دنبال آنیم که حکم الله ﷻ را در مورد کسی که از دینش برگشته، و در مورد کسی که زنا کرده یا سرقتی انجام داده و یا شراب‌خواری نموده به اجرا بگذاریم!

به آنها بگویید: ما می‌خواهیم که زنان‌مان را ملزم به رعایت حجاب اسلامی کنیم و از خودآرایی-های آنان ممانعت به عمل آوریم و از برهنه شدن‌شان در سواحل و خیابان‌ها جلوگیری نماییم، و در همان حال هم می‌خواهیم از طایفه‌ی دموکراسیون باشیم!

بپرسید و ببینید چه پاسخی می‌شنوید!!

بلافاصله این‌گونه جواب می‌گیرید: این آن دموکراسی‌ای نیست که ما می‌شناسیم، در دموکراسی، تنها مرجع قانون‌گذاری، ملت است و بس، هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند این اختیار را محدود

سازد (البته این مساله صرفاً در بُعد نظری نمود می‌یابد چون پیشتر اشاره نمودیم که این سرمایه-داران هستند که در نهان، به ایجاد قوانین می پردازند!)

می‌گویند دموکراسی، آزادی شخصی افراد را محدود نمی‌سازد! هر کسی خواست می‌تواند از دینش برگردد، اگر خواست دوست دختر یا دوست پسر بگیرد در این کار مختار است! هر کسی خواست سینه‌اش و یا پشتش و یا ساق‌هایش را برهنه سازد آزاد است و هر زنی خواست به همسرش خیانت کند آزاد است، به شرطی که همسرش از وی شاکی نگردد!

می‌گویند: برای آنچه که می‌خواهید اسم دیگری انتخاب نمایید .. اسمی غیر از دموکراسی!

پس اگر اوضاع چنین است دیگر چه اصراری داریم که نام نظام و سیستمی را که می‌خواهیم، دموکراسی بگذاریم؟! به‌راستی چرا آن را با نام اسلام مزیّن نسازیم؟!

***

برخی از مسلمانان مخلص می‌گویند: ما به دنبال آنیم که حاکم مسلمان را در مواردی که نصی برایش وجود ندارد، ملتزم به رای و نظر مردم گردانیم و این همان عصاره و چکیده‌ی دموکراسی است که می‌خواهیم به حکم اسلامی اضافه نماییم تا به وسیله‌ی آن، از طغیان و سرکشی حاکمان جلوگیری کنیم.

در این مجال، قصد ورود به اختلافات فقهی موجود پیرامون مبحث شورا، و لزوم یا عدم لزوم مقید بودن حاکم اسلامی به خروجی‌های آن را ندارم چون سبب آن می‌شود که از موضوع کتاب خارج شویم و صرفاً به این نکته بسنده می‌نمایم که این مساله، امری اجتهادی بوده و در مورد آن نصی وجود ندارد، نص، صرفاً حولِ لزومِ بودن شورا اظهارنظر نموده است اما درباره‌ی لزوم التزام، یا عدم التزام ولی‌امر به تصمیمات آن، اظهارنظری از قرآن و سنت یافت نمی‌شود و به همین سبب، فقیهان در موردش دچار اختلاف گشته‌اند.

و مادامی‌که این امر اجتهادی است، این حق برای هر نسل از نسل‌های امت اسلامی محفوظ است که بنا به مصالح خود در آن تجدیدنظر نماید، بنابراین در آن هنگام که به دنبال تطبیق شریعت اسلامی هستیم مجتهدین اسلامی دور هم جمع می‌شوند و در موردش، رای و نظر خود را اعلام می‌کنند و بر اساس شرایط موجود و مصلحت زمانه، لزوم و یا عدم لزوم اطاعت از تصمیمات شورا

را مشخص می‌نمایند و امت اسلامی و حاکم مسلمین، ملزم به رعایت خروجی نظریات علمای مجتهد خواهند بود، پس اگر مجتهدین امت تشخیص دادند که حاکم، ملزم به رعایت نتیجه‌ی شورا می‌باشد اولیای امور بایستی نتیجه‌ی این اجتهاد را بر روی دیدگان خود نهند و آن را با دل و جان پذیرا گردند.

اما اینکه بخواهیم صرفاً با این توجیه که چیزی مفید و مناسب است آن‌را از یک سیستم و نظام خارجی گرفته و وارد اسلام بنماییم تفکر درست و متینی نخواهد بود، بایستی به این مهم توجه داشته باشیم که اسلام، نظامی کامل و جامع است و تمامی نیازهای مسلمین در چارچوب آن، و نه خارج از آن، می تواند مرتفع گردد، آنچه که بر ما لازم است انجام دهیم این است که در وهله‌ی اول، تلاش نماییم تا به معنای واقعی کلمه، مسلمان باشیم و به طور کامل و بی‌چون و چرا، به آنچه که الله ﷻ بر ما نازل نموده ملتزم گردیم، و پس از آن، منتظر بمانیم تا الله ﷻ درب‌ها و افق‌های جدیدی را در تمامی زمینه‌ها بر روی ما بگشاید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾

«کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راه‌های منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم، و قطعاً الله با نیکوکاران است (و کسانی که الله در صف ایشان باشد پیروز و بهروزند)». **(عنکبوت: ۲۹)**

***

بسیاری از مردم، به طغیان و سرکشی و ظلم ظالمانِ قدرت به دست در جهان اسلام می‌نگرند (و هم‌زمان هم به دموکراسی و کشورهای دموکراتیک دنیا نظری می‌افکنند، مترجم) و با خود می‌گویند: به‌راستی آیا دموکراسی از این همه ظلم و جور بهتر نیست؟ مگر نه این است که در سایه‌ی آن می‌توانیم نفسی راحت فرو بریم و در کنار آن احساس امنیت نماییم! مگر جز این است که دیگر، حاکم نمی‌تواند به دل‌خواه خود، اقدام به حبس و بازداشت خوسرانه‌ی افراد جامعه بنماید و به شکنجه و تعذیب خارج از قاعده‌ی انسان‌ها بپردازد، و به طور خودسرانه آدم بکشد و کسی را یارای مقابله با او نباشد؟ تمامی این موارد در نبود نظام دموکراسی به وجود می‌آید و اگر

بتوانیم همزمان با تطبیق شرع الله ﷻ، دموکراسی را نیز در جامعه نهادینه سازیم از طغیان و سرکشی حاکمان در امان می‌مانیم.

این توجیه، در وهله‌ی اول بسیار منطقی و پذیرفتنی به نظر می‌رسد، در نظام‌های دموکراتیک موجود در غرب، حاکمان و قدرت به دستان هرگز این‌گونه یکه‌تازی نمی‌کنند، و هزاران نفر را بازداشت نمی‌نمایند و به شکنجه‌گاه‌ها نمی‌فرستند و جان آنها را در زیر انواع شکنجه‌ها در داخل دیوارها! نمی‌گیرند - چیزی که بسیاری از دعوت‌گران راه حق آن را با گوشت و پوست خود لمس نموده اند.

اما با دقت و تفکر بیشتر در مسأله، دیدگان روشن‌تر می‌گردد و وجاهت و مقبولیت اولیه‌اش رنگ می‌بازد.

نکته مهم این است که بدانیم هیچ نظام و سیستمی - حتی نظام الهی- در این کره‌ی خاکی یافت نمی‌شود که بدون آنکه گروهی از انسان‌ها به حفظ و حراست از آن بپردازند به صورت اتوماتیک اجرا شود، و بدون آنکه مردم به ضمانات و حقوق خود چنگ زنند آن‌را به آنان اعطا نماید.

و دموکراسی نیز سیستمی خودکار نیست که تمامی ویژگی‌های ضمانت‌ها را به صورت ذاتی و پیش‌فرض در درون خود داشته باشد و به گونه‌ای اتوماتیک آنها به اجرا درآورد! بلکه به مانند هر سیستمی دیگر، نیازمند افرادی است که به دنبال تطبیق و تحقق آن در جامعه باشند و آن را به پیش ببرند.

اگر به تاریخ ملت‌هایی که دموکراسی در میان آنها اجرا شده و ضمانت‌ها و حقوق مورد نظرشان تحقق یافته نگاهی بیندازید به یقین خواهید دید که آنها، تاریخی سرشار از انقلاب و خون و قیام داشته‌اند و – همانگونه که بیشتر عنوان داشتیم - آنچه که سبب به دست آمدن این ضمانت‌ها گشته، ذات و جوهره‌ی دموکراسی نبوده بلکه کوشش مستمر ملت، و انقلابش بر علیه ظلم و ستم، و قربانی دادن و ایثار و فداکاری‌اش در جهت دست یافتن به حقوقش بوده که این مسایل را خلق نموده است و با این تلاش‌ها بوده که ملت به حقوق و ضمانت‌های خود دست یافته است.

اکنون بیایید و تمام زور خود را به‌کار گیرید تا در جامعه‌ای که قطره‌ای خون و عرق در راه تحقق آرمان‌های دموکراسی نریخته و ریالی در این راه هزینه ننموده و در راه کسب حقوق و ضمانت‌ها، و در مسیر نَیل به آزادی، حرکتی به انجام نرسانده دموکراسی را پیاده نمایید! به‌راستی این دموکراسی چه دستاوردی برای ملت خواهد داشت؟ آیا حقوق‌شان را مصون می‌دارد و تضمین‌های لازم را به آنان می‌دهد؟

دموکراسی، پیراهنی نیست که به سرعت خریداری گردد و بر تن ملت پوشانده شود بلکه نیاز به زحمت دارد و بایستی به تناسب قد و بالای جامعه تنظیم گردد و دوخت و دوزهای لازم در آن انجام گیرد، و لازم است در راه رسیدن به آن، سختی‌ها و محنت‌های زیادی کشیده شود تا طعم میوه و ثمره‌اش چشیده شود.

هنگامی که مصری‌ها در سال ۱۹۱۹، انقلاب ملی[۷۷] خود را به راه انداختند، چرچیل خبر این حوادث را در روزنامه‌ها دید و پرسید آنها (یعنی مصری‌ها) چه می‌خواهند؟ گفتند که آنها به دنبال قانون اساسی و پارلمان هستند، گفت: پس به آنان اسباب بازی‌ای بدهید تا با آن سرگرم شوند!![۷۸] و این همان سخن درستی است که بر زبان آن روباهِ مکارِ مغرور و خبیث جاری شد.

هرگز نمی‌گویم که این سیستم‌های طاغی و سرکش که (دیار اسلامی را تحت تسلط خود قرار داده‌اند و، مترجم) جایگزین دموکراسی پوشالی شده‌اند از دموکراسی بهترند، هرگز و هزار بار هرگز!

طاغوتی که (خون ملت را در شیشه کرده و، مترجم) دسته دسته، انسان‌های بی‌گناه را بازداشت می‌کند و با بدترین ابزارهای شکنجه به تعذیب‌شان می‌پردازد و در بیدادگاه‌های نمایشی و فرمایشی خود، به حبس و قتل محکوم‌شان می‌سازد، شرّی مطلق و محض است که (بویی از روشنایی نبرده و، مترجم) هیچ خیری در آن یافت نمی‌شود!

۷۷- این انقلاب در ابتدا رنگ و بوی اسلامی داشت اما با دسیسه‌های سعد زغلول، از مسیر خود منحرف شد و به سمت انقلابی ملی سوق داده شد، شرح این مسئله را در مبحث **"القومية و الوطنية"** کتاب **"مذاهب فكرية المعاصرة"** و همچنین کتاب **"واقعنا المعاصر"** پیگیری نمایید.

۷۸- Give them a toy to play with

اما سخن من صرفاً آن است که بدیل و جایگزین (این نظام‌های طاغوتی و این دستگاه‌های ظلم و جور، مترجم) دموکراسی نیست بلکه آیین و شریعت روح‌بخش اسلام و نظام اسلامی می‌باشد.

می‌دانیم که لازمه‌ی حاکم نمودن شریعت اسلامی و تطبیق آن در جامعه، جهد و تلاش بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر است، و نیاز است تا برپایه‌ی حقیقت اسلام، تربیتی کامل و جامع صورت گیرد اما بایستی در نظر داشته باشیم که استقرار سیستم دموکراسی نیز چنین پیش‌نیازهایی دارد و این سیستم، ثمره‌اش – که همان جوانب مثبتش می باشد- را جز با تلاش و کوشش مستمر و جز با قربانی دادن و فدا نمودن به دست نمی دهد و نیازمند تربیتی استوار است که طی آن، نسلی از انسان‌ها شکل گیرد که در راه دست‌یابی به آزادی‌های دموکراسی و ضمانت‌های آن، پیگیر و حریص باشند و نگذارند که اراده‌شان به تاراج برده شود، همان تاراجی که در ممالک ما به اسم دموکراسی‌های به انجام می‌رسد در غیر این‌صورت، همان بازی سرگرم کننده‌ای که چرچیل خبیث بدان اشاره نموده بود، همچنان تداوم خواهد یافت.

(بیایید و واقع‌بین باشید و با خود بیندیشید، مترجم)

حال که در هر دو حالت، نیازمند طی نمودن فرایندی تربیتی می‌باشیم و حال که هر دو سیستم (در مرحله‌ی تطبیق، مترجم) مستلزم خون و اشک و آه و قیام است آیا شایسته نیست که جهد و تلاش خود را در مسیر خیر واقعی صرف نماییم؛ همان خیری که صرفاً به مسلمین محدود نمی‌گردد بلکه شامل تمامی بشریت می‌گردد، و روشن‌گر مسیر رسیدن به سعادت و هدایت در دنیا و آخرت می‌باشد؟

چه بسا فردی بگوید که تاریخ سیاسی اسلامی مملو از ظلم و ستم است در حالیکه این تاریخ، نام اسلام را بر خود حمل می کند.

می گوییم آری! سخنت عین واقعیت است!

اما به راستی علت دقیق آن چه بوده است؟!

ظلم حاکمان.. آری!.. اما (هنگام وقوع این ظلم، مترجم) امت اسلامی کجا بود؟ و چرا در برابر ظلم، سکوت اختیار نمود؟ چرا دستور فرمانده و رهبر خود را پشت گوش انداخت و حاکمان را به مسیر درست و صراط مستقیم باز نگرداند؟

به تاکید که امت اسلامی به خاطر کوتاهی در حقوق و واجباتش، که اسلام مقرر کرده بود، نسبت به ظلم سکوت نمود و خود را در برابر آن به خواب زد..

آیا اگر دموکراسی در جامعه حاکم می بود کم‌کاران و اهمال‌گران، اهمال نمی‌ورزیدند و کم‌کاری روا نمی داشتند؟!

آیا امتی که حقوق اسلام را تضییع نموده بود دموکراسی را زیر بال و پر حمایتش می‌گرفت؟!

واقعیت این است که این امت نیاز دارد که از نو و از گام اول شروع نماید و مجدداً مورد تربیت اسلامی قرار گیرد، و بدون انجام این مهم، اوضاعش اصلاح نمی‌شود و در مسیر درست روان نمی‌گردد.

به آن کس که می‌پندارد مسیر اسلام، سخت و طولانی است و فرایند دموکراسی، ساده‌تر و کوتاه‌تر است می‌گوییم: خود دموکراسی‌ها، به سبب انحرافات و کجی‌هایی که در اصل و اساس دارند به سمت زوال پیش می‌روند و در مسیر نابودی قرار گرفته‌اند..

و اسلام باقی خواهد ماند..

باقی می‌ماند زیرا که دینی برحق است..

زیرا که الله ﷻ عهده‌دار حفظ آن گشته است.

زیرا تنها منهجی است که می‌تواند انسان را از گمراهی آشکاری که در آن روان گشته، برهاند (و به ساحل آرامشش باز آورد، مترجم).

زیرا که این دین، مؤمنینی دارد که در راه اعتلای شریعت الله گام بر می‌دارند و مجاهدت می‌کنند و الله ﷻ همان کسی است که به این مجاهدین وعده‌ی تمکین و استقرار در این کره‌ی خاکی را داده است:

﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾

«الله به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را

پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملّتهای گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند». (**نور: ۵۵**)

«پایان»



روسو از نظریه پردازان دموکراسی:

آزادی آن‌ها (مردم) فقط محدود به زمان انتخاب اعضای پارلمان است. وقتی آن‌ها انتخاب شوند، مردم دیگر بنده‌ای بیش نیستند! اساساً اینکه همان مردمی که فرمانروا هستند، فرمانبردار هم باشند، محال عملی است!

محمد قطب:

به داعیان مسلمانی که ادعای دموکراسی می کنند، دلسوزانه و برادرانه می گوییم:

دموکراسی موجود هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا اساساً مخالف هرگونه مصدر التزامی است؛ التزام به هر شکل و از طرف هرکسی که باشد، حتی خدا. اولین چیزی که این دموکراسی با آن مبارزه می کند، التزام به اوامر خداوند است. به آنها می گوییم: دموکراسی هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا سردمداران دموکراسی راه را برای هرفاسد ومفسدی در زمین گشوده اند؛ اما برای اسلام ومسلمین هیچ راه و مسیری را باز نکرده اند. مسئله ی الجزایر برای همیشه در یادها خواهد ماند. هرگروهی در انتخابات اکثریت آراء را به دست آورد حق حضور در پارلمان را دارد، جز مسلمین. با خودمان صادق باشیم و با مردم نیز. آنچه در پی آن هستیم اسلام است و هیچ نام دیگری غیر از اسلام ندارد. این داعیان گمان می کنند که اگر هویت خود را پنهان کنند و لباس دمکراسی بپوشند، به آنها اجازه خواهند داد که فعالیت و رشد کنند، هرگز ، هرگز، همانا سگ شکاری حس بویایی قویی دارد که از فاصله های خیلی دور بوها را استشمام و احساس می کند.





مرکز نشر اندیشه اسلامی

www.ghotb.net

info@ghotb.net